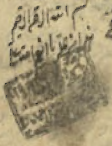




طبع الدار و طبع الرضا

۶۵۷

قد اسفل الى السبع  
الشرعي في شهر رمضان  
المعظم والواحد ربيع الاول  
في جامع اعلى بن عبد الله



کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: **منتاح و نفاذ**

مؤلف: **آقای سید محمدصادق طباطبائی**

جلد: **۱**

از کتب: **(خطی)**

اهدائی

شماره ثبت کتاب: **۶۸۶۱**

۱۳۰۶

خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۶۵۷

۸	۱
۱	۱
۲	۱
۳	۱
۴	۱
۵	۱
۶	۱
۷	۱
۸	۱
۹	۱
۱۰	۱
۱۱	۱
۱۲	۱
۱۳	۱
۱۴	۱
۱۵	۱
۱۶	۱
۱۷	۱
۱۸	۱
۱۹	۱
۲۰	۱
۲۱	۱
۲۲	۱
۲۳	۱
۲۴	۱
۲۵	۱
۲۶	۱
۲۷	۱
۲۸	۱
۲۹	۱
۳۰	۱
۳۱	۱
۳۲	۱
۳۳	۱
۳۴	۱
۳۵	۱
۳۶	۱
۳۷	۱
۳۸	۱
۳۹	۱
۴۰	۱
۴۱	۱
۴۲	۱
۴۳	۱
۴۴	۱
۴۵	۱
۴۶	۱
۴۷	۱
۴۸	۱
۴۹	۱
۵۰	۱
۵۱	۱
۵۲	۱
۵۳	۱
۵۴	۱
۵۵	۱
۵۶	۱
۵۷	۱
۵۸	۱
۵۹	۱
۶۰	۱
۶۱	۱
۶۲	۱
۶۳	۱
۶۴	۱
۶۵	۱
۶۶	۱
۶۷	۱
۶۸	۱
۶۹	۱
۷۰	۱
۷۱	۱
۷۲	۱
۷۳	۱
۷۴	۱
۷۵	۱
۷۶	۱
۷۷	۱
۷۸	۱
۷۹	۱
۸۰	۱
۸۱	۱
۸۲	۱
۸۳	۱
۸۴	۱
۸۵	۱
۸۶	۱
۸۷	۱
۸۸	۱
۸۹	۱
۹۰	۱
۹۱	۱
۹۲	۱
۹۳	۱
۹۴	۱
۹۵	۱
۹۶	۱
۹۷	۱
۹۸	۱
۹۹	۱
۱۰۰	۱



طبيب الله وطبيب البشرى

٩٥٧

قد انقل الى البيع  
الشرعي في شهر شعبان  
المعظم والواحد ربيع الاول  
في بايع اعلی بن محمد النقی

استاذ القراء  
مكتبة المجلدات



مكتبة المجلدات

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب

مفتاح و شفا

مؤلف

جلد ( ٩٥٧ ) از کتب ( خطی ) اهدائی

آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

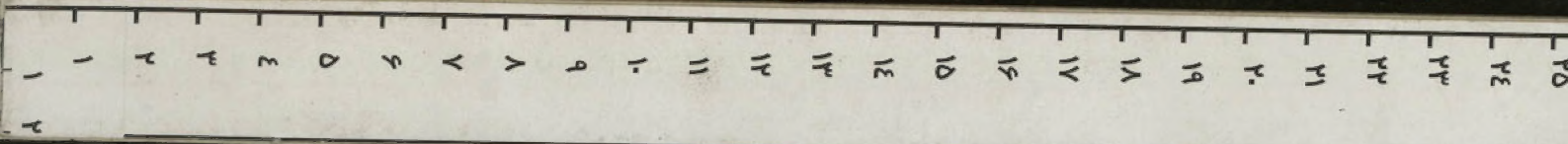
١٤٩٢

١٣٧٢

خطی اهدائی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

٩٥٧





کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
۱۳۲۲

تیم و کثیر یا کثیر

بسم الله الرحمن الرحيم  
شیرین کاران شیرین جان سخن آوایی که از بادام اشاوات  
و نیست عبادات نقل نقل حافی شیرین مضامین نگارین  
لطیف تر سلوکی میخنداند بشکر شکرت قادری عذیب  
اللسان که چاشنی خوش قدش حالت بیان در زبان  
زبان در آید به بریت ادراک طعوم تبعه نکست  
گردانید و بکنین طرازان اینچنین تازان کوی که از کمال  
اعتبارات و منسل استعارات کلدست باز ناک بوی  
سخن را بصدا بوق تاب بته اند بابی و حدیث  
رطب الیائند که شاططه صنعتش صورت بدیع فطرت  
انسان را هر هفت حواس حس را آست به نبضه اصطفا  
و درجه اعتلا رسانید حکیمی که ترکیب بندار و قنبر چون

خطی اهدائی

۵۷

بسم الله و علی  
امم الله و اسم  
العیان العین

خاصیت سخن عالم امکان را با فضل و اشرف تیب  
ترکیب دارد و طبیعتی که نغمه پرواز تیرش بیات حرکت عالم نغمه  
والا بیه حقایق اشیا را بر ارض نظام و اکمل وجه ترتیب یافته  
و از آله دلتکی مجز و نان نمک در عشق بمغز یا قوتی لایحیان  
و لول و دندان شاهدان از تیرات لایقه اوست و از آنکه  
کوری بصیران زای و بجهل کمال الجواهر علم روشانی معرفت  
از تیرات لایقه اوست و ضمیر قان زرد رویی بحالت راقی  
درد و بجهل الیقانی و منع خفقان شرمندگی محبت و محبت  
در مرتبه با قوت و تانی تنفک از دره دانش غیر از دره سر بلای  
نیت و متوقلان در صفاتش سوی مایحویا را اس المالی  
سود از اجیشاد را در انکار هتیش مت رویای واحد  
نظری شهید و از دنی و حلقه شربت تصرف در غایت کونای  
شهید و از وحدت شربت تصرف کوهست کوی اندیدن احوال  
دوریدن روز را و ارباب لایقه مجله افشار انتقالی غت سر و بی  
در خور است که تغییر لایقه تحکامان مراد تصلات غیر یکجیز  
دین اعتدال قرین او حاصل نشود و احباب بلیقه محفل مدح و ثناء  
تفتن بوصف غیری ترا و است که تبدیل دوی بخوف مرزاجات

خاصیت



مرض غوایت بغیر همچون بره الشاعه شرع مستبزیان و تینکری  
 و طیبی که در بیمارستان حدائق بنص عقل بدست حدس گرفته و  
 و ان الشفاء هدایت مزاج خردین تصرفات استقامت پذیرفته  
 در مرتبه خواص این که شایستگی اسم صید لانی و در درجه حقا  
 شایستگی عقل کل در پایه عقل هیولانی در مطب افلاک شایستگی  
 نفعه نویسی قصارای مطیحات لیونر طینتان و در مکتب افاده  
 پایش کردی و پایه افلاطون فطراتان تقلیل ماده جو و فساد  
 جزایست حال شایستگی محمود او وجود نگیرد و تعادل مزاج بقوی و غنا  
 بدون تاسی سیرت ستوده اش صورت نپذیرد و آل نجاست  
 مالش از اله سودای کرای را هر یک غنله اجزای مجامع و اضاف  
 شکود را همای با هر یک بر تبه مصباح شفا عنوان نفعه  
 امامت و قانون شیوه کرامت ماده الحیوة یثینه نباتات جزو  
 اعظم ترکیب عالم و نباتات حافظه تحت مزاج هدایت مزاج  
 جمل و غوایت علیه و علیهم صلوات من ربهم و رحمتهم و امات  
 الاسباب الضروریة رسته والاورد الطبیعیة تحت تاج  
 چون نوابی خزان کتاب معالی کتاب مظهر قدس الهی معید  
 کرات نشانی در معدن جاه و دولت نصرت جام خود و سما

فروع خاندان عزت و اقبال چراغ دورمان حشمت و اجلال  
 غره ناصیه فتم و درایت قره باص لطفک عنایت انتخاب  
 مجموعه قضا و قدر مقدس جوش فتح و ظفر و قوت بخشند  
 امارت قیمت افزای کوهر بصارت قدردان جوهر خرد و سندان  
 قیمت شناس کوهر هنر سندان صاحب روشن رای عزت بخش  
 مملکت پیرای دایش و بن کشتن فتح و خیر شاه دریای ظفر  
 شانینا سر دشمن در سر کوشی کزین دوش خصم در مقام هدایت  
 شمشیرش قطع آیت آفتاب که سر بر باد غرور دشمن را خاک  
 ملک انداخته یا بر قوت صانع که در کجین هستی بدخواه  
 بیجا و بی سوخته کاهی که شمشیر بر کشد که آفتاب رخ کشیده  
 و هنگامی که در خانزکان در آید پنداری که مشتری هیچ قوس  
 در آمده تو سن بی آشنی اگر بفکال تشبه کم از عیب کند و  
 عاریت و اکبر بیان نسبت تمام از فقر آفتاب کی خالی نه  
 هیاهو چه جای تشبه و چه یارای نسبت صورتی که در خیال  
 آدم نگیرد چکه ز جزی باوقیر تو اندیش و نقی که در رضی  
 نپذیرد بجه و سیله امری با و انضمام تو اندیافت خازن عالم  
 معدن نشان فتح علیخان خلد الله ایام دولتش و ایالت



وقوم مزاج الملك بدير معالجه ما كان للمركبات مزاج ولبط  
 امتزاج بواسطه خروجها من رعايا بل صلاحيه ان يلقى كذا براما  
 كدجالي ذات قدسي صفات وخرز في نفس ملكوتي سمات وسمات هو  
 مطمح نظر وفضل العين خبير لثباته كستار كاري مشرقه كستق  
 رفاه حاله مقتضى فراغ بال اليان باشد ديولا لبحار فضيل  
 چنان رسيد كچون علم طينق صفا بمحض العلم علان علم  
 الاديان وعلم الايدان قرين وشيقو علم دينت وصلاح معا  
 ومعا دنوع انسان بران متوسط وازاحه علان الزايدان انسانيان  
 مربوطت و حكمايونان و اتباع ايتا زادن فن رسايلى ياد  
 وحيما يفتيشما در حصه روزگار جلوه كوستدا و لت كالا  
 و وفور اعتقاد و ايقان مقتضاي است كچنانكه علم در تقبلي  
 از شكوت و حيايت علم طينق متلقى از مبلغ امر و نهي باشد و چون  
 درين زمان ظفر بر دوسايل طبيب روجه شامل و كوكا فل  
 مقدور و ميسور نيست واحاديثي كه درين سايله معصوم صلوات  
 عليه وارد شده و مظهر بهات چون احاديث طبيا لائمه  
 وغيره اگر چه مشتمل بر جل و ساييل جزو علمي است ليكن  
 نتا و اجز و علاني نيست بزرگم مالايدلش كه لايتراكه عمل

بدلوا

بدلوا ان احاديث خودن اگر چه ظاهر محال و ظاهري بونا باشد  
 اولها نيب كه واجب لازم الشايعين چون ان احاديث بلغت  
 عريه ات و اكثر فارسي زبانان بفهم معني ادوات بدلوا ان  
 ميرسد و از نيل عادت عمل و فيض تقيه و انرا آن محروم سياتيك  
 راى صوابغا و نيت خيرا نتما اقتضاي آن نمود كه گاهي مستحق  
 يابد مشتمل بران احاديث و توجه آن بروجي كه هرايكه خاله  
 مفيد مظهر باشد تا بقهره ان كتاب هم عرب مستفيد شود هم  
 فارسي مستفيد گردد و لهذا امر عال صادر شد كه اين ذره هوا  
 خواه ويند بلا اشتباه خادم علماي عظام خوشد خين حريست  
 فضلاي كرام احقر خلق الله فيض الله مستدق اتمام اين امر جلالت  
 و بتفويض اين حديث و لاريت ممتاز و سرفراز باشد دير استلا  
 لامر العالي و اتباعا حكمه المتعالى و ان باب خوض نود بعون  
 و بمن توجهات مشطور حضرت شاهنشاهي نجيب شود و قد شد  
 صفتا تمام و سميت بصرام داد و انچه از نكات و دقايق خطا  
 رسيد بران ستراد ساخت مامولا انكه مطرح اشعار آقا بلقبال  
 و مطرحت اهرت و اجل كردد و مملكت از محاسن شيم و بدايع كرا  
 علماي صدر نشين و فضلاي مخرود بين انكه چون بر سر هوى و خطا



که در انسان صفاتی صورتی اطلاع یابد بقلم شکار و خانه که کوه  
 آنچه قابل اصلاح باشد تصحیح نمایند و آنچه از حد تصحیح و تعدیل  
 خارج باشد بدیل عفو و اغراض بلور و ستور دارند تا کسوتها را  
ایشان بطراز الدین یمنعون القول فیکفون الخسبه  
اولئك الذين هداهم الله واولئک هم الاولیاء بطل  
 و خدا کردار ایشان بحال من عفی و اصلح فاجز علی الله  
 محو و نیز کرده و از اینها بمانا سائرالتی بمفتاح الشفا  
 مستی ساخت بر مقدمه و ج باب و خانه ترتیب **مقدمه**  
 در تعریف طیف کواکب آن و بیان موضوع و فایان **اما تعریف**  
 علم طب علمیت که نظریه کند در بدن انسان از جهت حفظ همت  
 حاصله و در تحت ناله **و اما تقسیم** علم طب تقسیمات تعلیمی  
 و علمی **یا فی انک** هر چه جزو طب است علمت و هر علم را متعلق  
 و متعلق علم طب را کیفیت عملیات یا غیر آن **اول** **یا** طبعی گویند  
**و ثانی** **یا** علمی **یا** طب علمی است که او را تعلقی بکیفیت عمل  
 نباشد مثل آنکه در طب گفته میشود که اصناف چهاره است  
 و انواع ازجه ندرات و امور طبیعی هفت است و طب علمی  
 آنست که او را تعلقی بکیفیت عمل باشد مثل آنکه در طب گفته

میشود که در ابتدای او رام استعمال روادع و اجاست مگر آنکه  
 ماضی باشد و در حال اشتداد روادع را با منضجات محال میزند  
 باید نمود و در انتها کفای منضجات محالیه باید کرد و در انحطاط  
 اقتضای بر محلات جرحیه باید نمود و مراد بمانع اندفاع ماضی  
 ورم است از عضوین منفرجه که پس کوشش است برای و مانع  
 بغیر از قبلیهای آن برای جگر چه بر تقدیر حقوق این مانع  
 استعمال روادع مطلقا جایز نیست و الا سبب جمع ماده فاسد  
 بعضوین خواهد شد و این ماده اگر از عضوین منفرجه نماند  
 فاسد بود و الحاک بواسطه حرکت اندفاع و رجوع که موجب  
 سخونت و عفونت شرفادش است از بدین فرقه حال  
 برجه سوالت و هر دو جزو طب است **اما** جزو اول ظاهرات  
 و **اما** جزو ثانی بواسطه آنکه علم بکیفیت عمل مثل کیفیت وضع  
 روادع نفس عمل که وضع روادع باشد مثل آنست و چون جمع  
 این مختصر مقصود است بر بیان امور طبیعی که از انصوم علم  
 صلوات الله القیوم وارد شده و در جزو علمی وارد نیست مکلف  
 از تشریح و ردی از غیر آن و جزو علمی که لایحقی علی الاطلاق مجزیه  
 آن تام بلکه در بنیام نمیشود لهذا بر جزو علمی طبقا مقتضای



شایسته و واجب نماید **و اما** موضوع طب و بعضی از آن  
 از حیث صحت و معجزه و شیخ زید و قانور گفته که موضوع طب  
 اشیا متعدده است از اینجه که در حفظ صحت حاصله و استیلا  
 زایل آنها را مدخلت و تحقیق از مطالبه طوایر این مختصرا  
**و اما** غایت طب پوشیده نمائند که غایت و مقصد اصلی  
 بقضای و ما خلفت الحیوان لا یزال الی یقید و کن نیست و آنکه  
 مکرر و زید درجه عبادت عرفان که فی الحقیقه قضای درجات  
 کاملان تواند بود و در علم نفس از حکمت طبیعی مقرر شده و حد  
 و تجربه نیز معاضد آنست که انسان در بد و فطرت از حلیه  
 جمیع کالات عاریت و او را در مدت حیات طبیعی چهار مرتبه  
 از کمال مکرر است که تحت این مرتبه عقل هیولانیت و حیوانی  
 مرتبه عقل استفاد که غایت عرفان عبارتست از ان و ظاهر  
 که ترقی درین مراتب جز با نقضای زمانی معین که نسبت بخصوصیات  
 غریزیشان مختلفه متفاوت صورت نبرنده و غیر از تفرق  
 که انسان مدته بالقطع است یعنی در تعقیب محتاج است با جهات  
 خاصه که در این امر عاقل و صفت انتظام یابد و از نباتات  
 که افزا و انسان بواسطه اوضاع سماوی و اسباب طبیعی

و سوء تدبیرات و سایر اسباب از عرض امراض و طرق اسقام  
 مامون هستند و شایسته است که امراض و اسقام موزی میشوند  
 باختلال امر معاوت و این یعنی مقتضی شود بقضای امر معاوت که  
 منافی حصول ترقیات بلکه امراض و اسقام بدنامها مانعند  
 درجه و سقم را از فزاید درجه کالبدی لاجرم احتیاج ثابت شده  
 بقانونی که بمراعات آن صحت حاصله محفوظ ماند و صحت زایل  
 مسترد شود و آن قانون طب است و چون طب مختصراست باین  
 غایت لایله و جالات غایت از اسباب شرافت علم طب نیز ثابت  
**باب اول** در حفظ صحت بقول کلی پوشیده نمائند که حفظ صحت  
 حاصل نمیشود مگر بدو امر یکی حمایت رطوبت غریزیه از نقص  
 موجب فساد و خروج از صلاح استقدا و حیات و تعقل او  
 نیباشد مگر با سیلابی حرارت غریبه چنانکه در سایر رطوبات  
 مشاهده است و حرارت غریبه بولدانی نماید مگر از اغذیه  
 و مانند آن از اسبابی که مولد حرارت است **دوم** حرارت همان  
 لطوبت از تحلل زاید بر مجرای طبیعی همچون استعمال محلات  
 غریبه از اغذیه و ادویه و هلاک امر در حمایت رطوبت  
 غریزیه از تعفن و تحلل که مناط حفظ صحت است تبدیل



اسباب بسته ضرورتی که عبارت از استنشاق و اکل و شرب  
و حرکت و سکون بدن و حرکت و سکون نفسانی و نومرد  
و بقیه و استقراغ و احتیاج و لهذا در بعضی شریعتین پیش  
**فصل اول** در تدریس استنشاق و نوشیدن نمائند که سناط علق  
و تشنگی نوعی مناسب است که فی الحقیقه راجع میشود چون  
ما و حکمای کرام و عرفای عالم مقام این معنی را پیرهن و معین  
مطالعه کرده و مسایل عدید که در کائنات فلالک و مقتضیات  
اوضاع آنها و شوق هیولی و التذایب الحوائج متناسبه و نظم  
متلازمه و مودت اعداد و تقابله و جزیب قضا طبع و الف  
بعض انواع و عشق بعض افراد بعضی بکرات انجمله است متبقی  
بر این حالت اند بلکه بقضای مؤدی کلام حکمت نظام حضرت  
نیرالانام علیه اله الکرام الاف الخیرة والسلام بالاعداد  
السموات والارض قوام کافرا بر این نظام قاطبه در این  
عدالت که عبارت از ضرورت و وحدت بلکه نظام اعلی که بلیان  
حکما عنایت از این معجزات از علم الهی بآن نیست مگر مناسب  
مخصوصه و ملامت معنی که بیان اجزای عالم است چنانچه  
اتم و اکمل و نحو اجل و افضل برینا علی هذا الاصل الای

تعلق نفس با طعمه که در غایت لطافت و نوریست بیدن  
انسان که در نهایت کثافت و ظلمت است محتاج است به توفیق  
ذو جلال که بواسطه او امر از بناط نفس بیدن تمام شود  
لیکن حرکت بالغ و قدرت کامله اقتضای آن نمود که قلب تردد  
حقیقین درین مطلق است مولود و مضاف روح باشد تا نفس را  
بواسطه علق بآن استعداد آن آثار نفسانیه را تعلیق  
بجسم بدن و تصرف در آن باشد و روح جمیعیت بخاری نور  
که متکون میشود در قلبه لطافت خاطر و اوجک و ساطع و لیا  
آثار غریب جمیع بدن لاحاله در نهایت لطافت و حرارت و حرارت  
چه غلظ و برودت مافدا در نفوذ و سرعت حرکت و شایستگی  
که لطیف و ناز و خصوصاً کثیر الحرح که بواسطه مناسب جوهریه  
سیرج الاحتمال است بناریت و این معنی مؤدی است با شغاله و یح  
و خروج او از استعداد آثار نفسانیه بر این ضرورت احتیاج تا  
بجسم باور بالفضل که حیوان بر روح وارد شود و تعدیل حرارت او  
نماید و این جسم باور بنیفا اندر بود که بارد با فرط باشد و لامر و ی  
با تنقاف روح خواهد شد و باید که مناسب جوهر روح باشد در  
لطافت و خفقت و الاحاطت مکرر روح خواهد شد و این



بحدایرها موجود نیست مگر در هوا این در تعدیل روح احتیاج  
 به اثبات شد و حصول این تعدیل هوای واحد ممکن نیست  
 زیرا که آن هوا بطول بکث در جهت روح متخلف میشود و فایده  
 باطل میگردد بلکه باید که مرتبه بعد از خروج نماید و هوای تعدیل  
 بجای او دخول نماید و این خروج را دو فایده است یکی تعدیل  
 مکان برای هوای داخل **دوم** اخراج فضلات روح بر ضرورت  
 تواتر دخول هوا با اشتقاق و خروج آن بر دفع کثرت است  
 و انقباض قلب و حجاب و در مقام میشود **ثانی** کیفیت این حرکت  
 مشرجه در کتب طبیعه مطلقه است و این مختصر کجا بیان نمائیم  
 و هواماد ای که صافی و معتدل باشد حافظ صحت و بار  
 که متغیر باشد محتاج به برانست و چون از معطر تغییرات غیر  
 طبیعه است که عبارت از تغیرات فصلیه و یزدی از تدوین  
 از اصحاب عصمت علیهم السلام میبایست بدان حضرت مقدس  
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که اغتنموا بورد الرجوع فانه  
يعمل بابتدائکم كما يعمل بالاشجار که یعنی غنیمت شمارید  
 سرمای بهار را که میکند بیدارهای شما اینچنین میکند بیدارهای شما  
 مولوی دومی این حدیث شریف را در ششوی منظوم ساخته اند

شکر

شهرت ترک آن اولی بنماید و محمد بن سنان از حضرت امام رضا  
 علیه السلام نقل کرده که قال سمعت موسی بن جعفر  
 علیه السلام وقد اشكى فجاء المترعون بجو الجبلاء فجعلوا  
 يصعدون له الجبل فقال أين ذهبكم أقصروا على سيد  
 هذا الأديمة الهليلج قالوا لا يا ج و الشكر و استقبال  
 الصنف ثلثة أشهر في كل شهر ثلث مراتب و في استقبال  
 الشفاء ثلث أشهر في كل شهر ثلث مراتب و يجعل موضع  
 الزاوية مصطكى فلا يضر الأمر الموت یعنی فرمود که  
 شنیدم از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حال که بیمار شده  
 و مترعون بجو اجابت حضرت آمدند بودند و شروع نمودند  
 برای حضرت در وصف عجایب حضرت فرمود که کجا دو مرتبه  
 اقتضای نماید برسد او و به که هلیلج و از یانه و قد است  
 در استقبال تابستان سه ماه هر ماه سه مرتبه و در استقبال  
 زمستان سه ماه هر ماه سه مرتبه و در زمستان بجای از یانه  
 مصطکی کرده میشود که بسبب این طریق هر چه مرض  
 بهم خواهد رسید مگر مرض موت و از حضرت عمار و علی السلام روایت  
 که کان علی بن الحسن السلام یلبس ثوبین في الصيف ثوبا











وان غالباً من ذلك فغنى بركاته ومراره تحفه في الدنيا  
 بخانه بعد ازین از مصوم منقول خواهد شد **حضرت** بعضی  
 اهل علم از ایشان روایت نموده که شکوشتی را به عبد الله علیه السلام  
 ما القیت الا فجاج والحق فقال له تعذ وعتق ولا تأکل مما  
 بهم ما شئت ان یؤتی فیما یؤتی و فیما لا یؤتی انما سمعت الله تعالی  
 یقول و لهم و زعمهم انک یکن و عتبت ایضا شکایت کردم حضرت  
 ابو عبد الله علیه السلام از این چیزی که از زودها و تنها و زحمات حضرت  
 فرمود که چاشت و شام بکن و در میان ایشان چیزی بخور که درین خوردن  
 فادیدن حاصلست یا نشیند اید قول حق تعالی در وصف اهل  
 که بامداد و شام روز خود را در بخت می آیند و نیز آنحضرت فرمود که  
 الاکل علی الفجر یورث البرص و خوریدن بر سبزی بسیار است  
 و نیز از آنحضرت مرویت که لا تأکل و انت شیء الا ان تضطر  
 الى ذلك یعنی بخور چیزی در وقت راه رفتن مگر آنکه مضطر باشی آن  
 در جوع آنت که غذا بواسطه حرکت خام نخورد و میخورد  
 و امر ازین میگردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ایشان  
 علی الان یصبح یحتم و علی لیل یحتم یعنی در صبح و در شب بخت  
 و چهارم که تا به هیزه نماید **فواکله** و نیز خوان و غیر آن از جمله

رسالت است بحسب الله علیه و آله مرویت که من اکل ما یقصر علی  
 عایشه عایشه بنی سعه من رزقه و عوفی بن ولید و ولید و ولید  
 من الجذام یعنی هر که بخورد آنچه از خون ساقط میشود در رشت  
 زنگنه از روزی باشد و اولاد او و اولاد اولاد او از جنم بعافیت  
 باشند و حضرت ولایت منقبت علیه السلام فرموده که کل ما یقصر من  
 النعمان فانه شیء لیکل و این را از بعضی چیز از جنم از خون  
 ساقط میشود که آن شفامت از هر صی که با که خواسته باشند  
 از هر مرضی و مرویت که رانی النبی صلی الله علیه و آله ابا ایوب الانصاری  
 یلقط نثاراً لکماله صلی الله علیه و آله یورث لک و یورث  
 علیک و یورث فیک فقال ایا یورث الاضاری ای رسول الله  
 و یغیری قال نعم من کل من اکل من کلک ما قلت لک و قال ان  
 یحل هذا و قال الله الجنون و الجذام و الکلب و الاصر و الحق  
 یعنی در حضرت رسالت بنام ابویوب انصاری را که درین خوان  
 چید و خورد پس حضرت برای او دعا کرد و فرمود که برکت باد برای تو  
 و بی تو و در تو ابویوب چون از رضا شنیداستفاد نمود که آیا این  
 اختصاص من و ادر یا غیر من از آن آورستی اند بود حضرت فرمود  
 که هر که مثل تو عمل کند او را از این و آن نصیب است هر که این عمل کند دعا



نگاه دارد او را از جنون و جذام و جرب و زردی و حق و از حضرت  
حسن علیه السلام مرویست که أطعموا الجائوس علی کما یرزقون  
لا تحب من أعمارکم یعنی در میان برخواهید که آن مدت از عمرها را  
محبوب بنمود **مطلب دوم** در تشریب و شرب **کیفیت شرب** از  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که مضوا الماء مضاً  
ولا تعثو عتاً فائراً یا خذ منه الکفا و یعنی یکبار یک کف  
و یک دفعه در مریه که شمار از آن در دهان بگذرد **نم شرب آب**  
**در شرب آب** از حضرت باقر علیه السلام مرویست که شرب الماء من قیام  
یا نهار یا یمری الطعام و شرب الماء من قیام یا النیل یورث  
الماء الأصفر و من شرب الماء باللیل و قال ثلث مراتب  
علیک السلام من ماء زمزم و ماء الکفرات کم یضرب الماء  
باللیل یعنی شرب آب در روز آب تازه طعام را گوارا بگرداند و شرب  
آب تازه در شب عورت زردی است و هر که در شب شرب آب ایستاد کند  
و سه مرتبه بگوید علیک السلام من ماء زمزم و ماء الکفرات  
آن آب ضرر نخواهد کرد او را **فصل شرب آب به ده** حضرت صادق  
فرمود که إذا شرب أحدکم فلیشرّب فی ثلثة أنفاس إقله شکر  
لشرب و الثانی مطر دة للشیطان و الثالث شفاء لما فی

یعنی چون کسی از شما آب بنوشد باید که در سه نفس بنوشد که اولی  
شکر برای آب و دوم سبب دور کردن شیطان و ثالث شفا  
ایمجد در جود شربت باشد **نم شرب حضرت صادق**  
فرمود که ای ائمه لا تکفوا من شرب الماء فائراً مائة کل ذی  
نهار که شرب آب بیاد کنی که مایه هر ضرت و نیز فرمود که لو لم  
أقلوا من شرب الماء لاستقامت أبدانهم قال فكان الثبی  
إذا اکل و شرباً أقل من شرب الماء فقال لا تفرغ لظما  
یعنی اگر مردم شرب آب کم می نمودند ابدان ایشان موصوف  
باستقامت میبود پس فرمود که چون حضرت رسول صلی الله علیه  
طعامی جرب تناول می نمود شرب آب کمتر می نمود پس از آن حضرت  
پرسیدند که سبب چیست که تو کمتر آب نوش میخوری حضرت فرمود  
که این طریق بگوارای طعام افرات و ایضا ذای طیف و رطوبت  
مرویت که دخلت علی ابی الحسن المصطفی علیه السلام فقلت عن شرب  
الماء فقال وما باری الماء و هو یذهب الطعام فی المعدة  
و یذهب بالطعام و یکنن القطن و یزید فی اللب و یجی  
الحار یعنی اخل شدم برای الحسن المصطفی که حضرت کاظم  
علیه السلام پس می کردم او را از شرب آب حضرت فرمود که باقی



باب و او را فواید است طعام را در ده عدد بکند از صفر تا بر طرف  
میانزد و در شش و بیست و یکین بنماید و عقل را زیاده میکند و حرارت  
و بیست و نه نافع در کثرت شربیت کمال یعنی **فوائد آب سرد**  
ان حضرت صادق علیه السلام روایت شده که لئلا یأثر یطی الخار  
و یکر الخمر و یذیب الطعام فی العده و ینهب الخمر  
یعنی اگر در اطعمای حرارت می کند و فکین صفر بنماید و طعام را  
در ده عدد بکند از اند و بر طرف میانزد **فوائد آب گرم** ان حضرت علیه السلام  
ماب یصلوات الله و یت که لئلا یغلی یفحم من کل شیء و لا یضر  
من شیء یعنی اگر جوش داده نفع میکند هر چیزی را و ضرر را میکند  
و چیز را و نیز از آن حضرت علیه السلام روایت شده که اذا دخل احدکم الخمار  
فلیشرب ثلث کف یا ساعدا فاما یمر به فی بهاء الوجه و ینهب  
بالا کم من البدن یعنی چون کسی خمر را داخل جام شود باید که بنوشد  
سه گانه آب گرم تا زیاده آن را ببرد و بر طرف سازد در ده ها  
از بدنش و ان حضرت صادق علیه السلام و القام و یت که لئلا یغلی  
اذا فلیت سبع غلیات و قلیت من ناء الی ناء هو یذهب  
بالخمر و یمرل القوم فی الشافیه و القدمین یعنی اگر کسی که  
باشی چینی که در ده اکرم کردن هفت جوش زده باشد و از طرف

بظرف نقل کرده باشی آن آب تب را زیاده میکند و قوت را با قوت  
و قد بین فریبید **فوائد آب گرم** حضرت صادق علیه السلام فرمود که ماء  
لزم شفا عجز کذا یعنی آب گرم شفاست از هر درد و نیز  
فرموده که ماء لزم شفا لئلا یغلی لئلا یغلی لئلا یغلی  
یعنی اگر برای او نوشید شود و در حدیث دیگر آمده که آب زهر شفا  
از هر خوف **فوائد آب کعبه** صادم روایت کرده که اگر کسی  
بجای از احبابنا حتی یقطر للموت فلیت با عبد الله علیه السلام  
فقال یا صبارم ما فعل فلان قلت ترکته للموت فجلت  
فذلك فقال اما انی کوکبت فی مکانک لقیته ماء  
البیضاء فطیبت عینک احدی فکم یخففنا نحن کذلک انما  
ارفعنا حیاة فان عدت و ابرقت و امطرنا حتی نلک  
بعض من فی المسجد فاعطیت درهما و اخذت منه قدحا  
من ماء البیضاء فاسقیته لکم فم یرج من عین عی حتى شرب  
سویقا و یرا یعنی چهار شمر روی از احباب بنابه که بحال مرگ  
افتاد پس من بخدمت صادق علیه السلام رفتم و در آن ملاقات  
شرفیاد نمودم حضرت را حال آن چهار استغفار نمود عرض کردی  
که او را در شرف موت گذاشته ام که فدای تو شوم فرمود که دانسته



که اگر کسی بجای تو بنشیند او را آنگاه بدانید که بعد از اجتماع این  
 آن آنگاه نزدیک طلب کردیم و چنانچه در اینجا لایق برخواستند  
 و برق و باران هم رسید بعد از ظهر اینجای عجب سجده حرام آمد  
 در همین یکی از خفا آن مقام ذوی الاحترام دادیم و قدری بگرفت  
 نزد آن مبارک بودم و او را از آن بخوراندیم هنوز برخواست بودیم  
 از ترس او که اشتباه هم رسانید سوخت که آنرا قایت کوین خورد و  
**فهم آیه** ان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که آنرا خواند  
 فَاَنْتُمْ مَوْلَا لِّلْبَيْتِ وَ مَدِينَةٍ لِّلْاِسْقَامِ یعنی بنشینید با ما و آنرا که  
 کند بدنهاست و دفع کند بیماریهاست از بدنهاست **فهم آیه**  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت که کوفتی یا الکوفیة و کایت الفرات  
 کل يوم فَاغْتَاك و کلت من رِثَانِ سَوَادٍ کل يوم رِثَانَهُ  
 یعنی اگر بگوئید بودم هر روز فرائض غسل میخوردم و از ناسورا که  
 قریب است قریب بود هر روز بنهار میخوردیم **فهم آیه** ان حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام نقل شد که مثل صریح بیت القلب و لا تعلیا  
 رؤسکم من طیننا فَاِنَّهُ یورث الرِثَانَهُ یعنی این مثل صریح دلای  
 و شویید سرهای خود را از کل آن که مورث زمین میراث **فهم آیه**  
 در حرکت سکون بدنه نموده میشود که چون بواسطه تحمل ضرر

بقای بدن غذای که بدنه تحمل میشود مستغنی است و احتمال غذا  
 بقصد عدم صلوح کل ماده غذا اینست که غذا بکند و دفع  
 خود مقرر شده امکان ندارد و لاجرم بعد از احتمال اثری و لطف از  
 دعا عضا باقی میماند و اگر این الطیفه منقطع یا تحمل شود بر و ایام  
 و وضعی شود و احوام متراکم خواهد شد و استیع امری که در خواهر کرد  
 بر ظاهر و در اختیار بدنه یا تحلیل ثابت و محقق است و این یعنی یا  
 با استعمال ادویه خالی ز غایله مضرتی نیست چه آنکه وجه دفع ضربه  
 فاسد میکند لیکن دفع صالح مافی البدن را و اما موزین  
 بر حرکت بواسطه اختصاص او بدفع فاسد برای این یعنی معتبر  
 بحکمت بالحدیثی اقتضای آن کرد که یوم انسان بالطبع مدینه  
 تا اضطرار بواسطه معاونت و قضای و طار یکدیگر ضربه  
 باشند تا همچنانکه تمدن مستلزم فوائدی است که شایع بقای  
 مستحار باشد و لهذا حضرت صادق علیه السلام فرماید که اگر الله یخوف  
 کثره النعم و القریح و چون سفر از جمله حرکات شایع دفع انسان  
 مفید است فاقه است که بگوید در ادیان بر روی که مستعان باشد  
 بحفظ صحت از قول مصومین صفت تبیین میاید **فهم آیه**  
 حضرت رسالت پناه علیه السلام صلوات الله فرموده که اگر در این







حضرت صادق علیه السلام فرموده که گفتن این سخن از هر کس که بگوید  
 تحت حاکمته انما یرجع الیه و سألنا بعض ضارثین من بکرای که  
 بیرون آید از خانه خود در حال که غماص و تحت الحاکم کرده باشد یعنی  
 بسلامت باهل خود باشد و نیز فرمود که من هیچ چیز را نمیگویم  
 الا غایت تحت حاکمته فاصبر الیه لا دواء له فلا یلو من الاغصه  
 یعنی هر که بگوید بگری و گروانده غماص را زیر حاکم خود پس برسد او را  
 دوری که و مانده باشد باید که ملاکت کند مگر بفرموده و از  
 حضرت ابوالحسن علیه السلام مرویست که انما الضار یرجع الیه و سألنا  
 بعضاً تحت حاکمته ان لا یجیبه الشرک القوی و القوی یعظم  
 ضار من یزکی کبریا به باراده سفری در حال که غماص تحت الحاکم  
 کرده باشد که فرستاده او در ذی و غرضش در آید سوخته فاش  
**و عاز و وقت صفر** از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست که اگر مردی از  
 شما وقت که اراده سفر داشته باشد باید در خانه خود و در بیجا  
 مقصد کرده هر یک از فاش و آیه الکبری چه چش و دوست راست و  
 جب بخواند و بعد از آن بگوید که اللهم احفظنی و احفظ عیال منی  
 فی کل لی و لیل ما معی لا فاق الحس الجمیل و آیه هدای تعال  
 حفظ خود کند او را و آنچه با اوست و بمقصد خود خواهد رسید

اودا

اودا و آنچه با اوست و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که بگوید  
 در حال که از منزل خود برمی آید الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله  
 و تلك ینعم الله حیت و علی الله توکلت و لا حول و لا قوة الا بالله  
 العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله اللهم افعل فی و حق ما  
 یشیر الیه اللهم انی اعود بان من شر یقوی و من شر یخفی و من  
 شر یحیل ذایقه لعل احدنا یصیبها ان ربی علی صراط مستقیم  
 در همان حد خود خواهد بود تا زمانی که بمنزل خود رجوع کند **عوده** که  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقت اقبال شب در سفر آن تفرقه  
 میشود یا از حق و ذرات الله و اعود یا الله من شرک و شر  
 ما فیک و سوء ما ظن فی قلب و سوء ما یرث علیک و اعود  
 یا الله من سید و اسود من شر الحیة و العقرب و من شر الی  
 البکری و من ذل و ما و لد اللهم ربنا السموات السبع و ربنا الارباب  
 و ما ذرین و ربنا الشا طین و ما اضلک ان یضیک  
 علی محمد و آل محمد و اسئلك خیر هذه الکیلة و خیر هذا الیوم  
 و خیر هذا الشهر و خیر هذه السنة و خیر هذا البکری و خیر  
 و خیر هذه القرین و اهلها و خیر ما فیها و اعود یا الله من شر  
 و شر ما فیها و من شر یحیل ذایقه لعل احدنا یصیبها ان ربی



علاوه بر این مستقیم **فصل چهارم** در بقضه و نوم بیاورد آنست که  
بقضه حالت حیوانی که در آنجا انقباض و تشنج و جوش و حرکات  
او در هیچ آنکه نوم حالت او را که در آنجا همانند استعمال حواس  
و حرکات را در نوم است ایضا از جمیع روح نفسانی و انقطاع او از  
آلات بعد از آنکه قلب را با کلیت بلی حیاتی که قدرها از انقباض  
بالات و ببلخلاف آن قدر مختلف نوم در اوقات و اغراض است  
و بعد از آن و بسبب این رجوع اجتماع روح حیوانیت که بواسطه  
انصال و لطافت و ضرورت خلقت رجوع روح نفسانیت  
و اجتماع روح حیوانی و بسبب استیحاام و استرقت نیز که  
روح جمیدت لطیفه را بلی القایل بلی اگر بقضه مستقر شود  
هر آنکه با کلیت بخل و فانی شدن چه امر بقضه تمام نمیشود مگر  
با اعمال قوی نفسانی در احاس و تحریک را در و این معنی حاصل میشود  
مگر حرکت روح نفسانی و حرکت محال جوهر است و جوهر را در  
روح حیوانیت بر بندگی که اعتقاد کند و بلی عوض بلی بخل بلی القایل  
بر جمع و اجتماع ثابت چه این اجتماع بسبب سلطان فعال روح  
قلت محال با دوام است اما از اغذیه سفیدان و یاد و دیگر جوهر  
دویم طایفه غدا چه اشتغال با فعال در بقضه مانع نفس است

از تکمیل

از تکمیل هضم غذا و اکثر رجوع روح باشد هضم و صفت تصور  
هم میرساند و امراض و ناس و هضم و تلبس نماید این تصور هضم بقضه  
مستد است شود احتیاج بر جمع باین ثابت و کثرت نوم بواسطه  
قلت محال مستد کثرت بطوریکه دیدن که مولد امراض کثرت  
و کثرت بقضه بواسطه کثرت محال مستد استصال روح است  
که مگر بقوی است بر حفاظت و استراحت و اوقات که اعتدال و در  
مرغ دارد تا از وقوع در امراض این باشد و درینست که قول صادق  
إِنَّ اللَّهَ يُضَرِّكُنَّ النَّوْمَ وَالْفَرَاغَ یعنی خدای تعالی دشمنی دارد  
ببسیاری خواب فراغ و قول او که كَثُرَ النَّوْمُ مَذْهَبَةٌ لِلدَّيْرِ وَاللَّيْلِ  
یعنی کثرت خواب در دنیا را بر طرف میازد موجه به اینست چه  
کثرت خواب و فراغ یا ضیاع عمر استلزم جود و بطوریکه درین  
و او را در ازمنه سقا و له بیجا از اسباب مستد امراض کثرت  
و غایب است که وقوع این معنی و مودی با اختلال امر عاقل و معاد کرده  
**تعیین وقت خواب بیداری** حضرت محمد علیه السلام فرمود که اگر از نماز  
سفر نماید و من حجت جعل لکم اللیل والنهار لکن کتوا فیها  
و لکن تغوا من فضلها یعنی از محض صحت خود از بیداری است برای انتفاع  
ثواب و در روز تا ساکن شوید در شب و طلب نماید از فضل و رحمت







و برادر حرکت نفس اوت قوی است که قایم در روح و بعد از تهید  
از تنقذات نموده میشود که حرکت نفسانی متلزم حرکت روح است  
یا بخارج بدن و دفعه چنانکه در مضبوط روح مغز تا آنکه بخواهد که در تن  
و یا بداخل خارج چنانکه در مجمل که از جهت تقوی نیل کردن مستعد  
حرکت بداخل است و از جهت تشجیع عقل نفس را و تحقیق احوال مجمل را از در  
متلزم عود بخارج است و چنانکه در هم که فکرات در حقیقت امر محسوس  
یا اجزای فوات آن که بواسطه اعتبار ترکیب خوف و رجاء در آن متلزم  
کلیات حرکت است پس بوضوح بیست که حرکت روح بداخل یا خارج  
یا کلها یا سکون ضرورتیست و چون احراف فی البدن و سحر است  
اجزای حرکت را تخمین ما الیه حرکت و تیرید مانع حرکت لازم است ازین  
لازم می آید که مغز از حرکت نفسانی قائل به ملایمت باشد زیرا که اگر  
بخارج است باطن از مدبر و سحر خالی می ماند و با سبیلای هر هلا  
حاصل میشود و موت لازم می آید و اگر بداخل حرارت غیر از تن باشد  
احضار محسوس میشود و نیز هلاک حاصل میشود و از اطمینان  
بسیار که مغز روح است بلکه و برزات و بر و اجزای لازم توسط  
در اوزان است و لهذا در بعضی فقرات امر بتجدیل ایشان واقع شدن  
هر یک بموضع معینه تخصیص یافته و این مختصر کجایش بیان آن

بصیحه مستوفی ندارد **فصل ششم** در استغفار و احتباس بوفیه  
فائد که کثرت استغفار بواسطه تحال ارواح و اندفاع رطوبات  
که لازم است چنانکه در بعضی خود مت بیان یافته است لازم حصول  
صفی بدن و مستعدی وقوع و هر چند است و همچنین کثرت لغت  
بجای احداث سرد و تعفن و صعود اجزای در بدن با اعضا و بحیه  
مورق احوال کثیر و اسقام شدن است پس برحفظ صحت و اجابت  
که توسط دارین مرعیه است از منجم قیوم اعتدال و سلب سقیم  
اقتضا و تجاوز و انحراف جایز نشود و چون بیان این طریق بر وجه  
مستوفی و نحو مستوفی و کلام جزئی از احادیث را با بعضی حقاقت  
علیه اجماع است بیان خواهد یافت و لهذا در اینجا مقصود  
بر ذکر امور کلیه ردسا للاختصاص از ترک تعرض بآن و در اینجا  
چون حتام و جماع از جمله استغافات معاده در حال صحت  
کلام چند در آداب ایشان بر وجه معهود در صفت و مطلب تصدیق  
بسرمد طایفه و در آداب جماع **کیفیت احتیاط** حضرت صادق علیه السلام  
فرموده که چون داخل حمام میشوی و رویت که رختبر می آوری بگو اللهم  
انزع عني رقة التفاني وثبتني على الايمان و دفعی که داخل است  
میشوی بگو که اللهم اعوذ بك من شرفتي واستعبد من اذا



وہ کہ داخلیت دوم میثوی کہو کہ اللہ اذہب عنی اللہ  
وہم رجائی وقلنی ودریت ویم قدری ابیکر اذ ابیکم ویریز  
ویریاہای خود بریزو کہ تو امید حرجہ اذ ابیکم میاشام کہ شام  
از صولادہ بالمیناید ودر انجاساعتی کہ کن تابہای ختام  
اشاشوی وچون داخلیت ثالث شوی کہو کہ بعداً باللہ میراث  
وئکہ الحجة واین را کہ اریسکن تا دریت ثالث میاشی فذہا  
کہمادی کہ در تمام هستی آب سرد وشراب سرد میل کنی کہ مورت  
خامد ارجا بسر بر خود بریزی کہ صفت بدنت وچون  
انجام بیرون آمدی بسر بر قدم های خود بریزی کہ درد از بدن  
مینزد وچون لیخت وشی خوانی کہ اللہ البقی البقوی  
وخبیری الروی کہ چون برین جملہ عمل نایان کنی تمام ایمن  
میثوی و بریزوده کہ علی واری السلام کہ من الحام فاندیریت  
بالثقیقہ واذ اخرجت فمحمم یخوشید یاہای خود را بعد از  
بر آمدن انجام کہ شقیقہ را بطرف میسازد وچون بر آمدی تمام  
بیوش وقت تمام از حضرت صادر حق السلام مرویت کہ لا تدخلوا  
الاولی وچون فک شی یظنی عنک وجمع المعد وھو اتوی  
للبدن ولا تدخل الحام واکت مشی من الطعام یعنی

[illegible]



صفر و بلغم و دوائی خون مجامعت و دوائی بلغم حتام و دواء صفر  
 مشی یعنی دای سبل و می توان بود که اختصاص در صفر باشد  
 آن باشد با سبال مواد لطیفه و لطافت صفر است با این خلط  
 ظاهر است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که ثلثه یغز  
 فادمان الحتام و نیم الزا الحامه الطیبه و کبر الثیاب اللینه  
 و کما الاغیران فادمان اکل البیض و الثمات و الصلح  
 یعنی سه چیز میجیز بهیت و سه چیز مورت لای ازی امان سه  
 که موجب فرجیت مداومت حتام و بوسیدن بوی خوش و بوسیدن  
 لباسهای نرم و امان آن سه که موجب فرجیت مداومت خوردن  
 تخم مرغ و خوردن ماهی و پر خوردن و هر دواست حتام یکروز  
 در میان حتام و غفر است و الا هر روز و وقت چنانکه مذکور شد  
 موجب فرجیت **مطلب دوم** در ادای حتام **نفع جماع** جابر بن زید  
 از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا  
 کان باحدکم اوجاع فی جیده و قد غلبه الحراره فلیکمل لفرات  
 قبل الباقی علیکم ما معی الفراته علی غنایان البقاء فانه  
 یکنه و یطعمه یعنی چون کسی از شما درها در جسد  
 حاصل شود و حرارت بدن او غالب شود لازم است بر او فراش

چون حضرت تا از امیر المؤمنین علیه السلام روایت نمود کسی از شما  
 پرسید که چیست معنی فراش حضرت جواب داد که جماع و ناست که  
 ممکن و مطلق است **مضاف جماع** حضرت صادق علیه السلام فرمود که  
 ثلثه یغز فادمان الحتام و نیم الزا الحامه الطیبه و کبر الثیاب اللینه  
 الحتام و نکاح الجاهل یعنی سه چیز است که بر او حرام کند و با  
 باشد که بکشد گوشت قاق شیطان خوردن و دخول حتام یعنی هر روز  
 و جماع بین زن و مرد و در بعضی روایات زیاد شده و الاغیران علی  
 الاغیران یعنی جماع بر استیلا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 که من اراذ البقاء و لا یقاء فلیکمل الحتام و یجود الحتام و  
 یخفف الرداء و یغیر الجماعه البقاء و یل یا رسول الله ما  
 خفف الرداء قال خففه الذین یعنی هر که بخواهد و حال اگر بقاء  
 ممکن نیست باید که با سدا داشت کند و کهن نیک یعنی کهنی که  
 که تنگ نباشد و نه فراخ نباشد و تخفیف ردائید و جماع بکمل  
 کسی از حضرت پرسید که خفت ردایت فرمود که قلت بزلت  
**کیف جماع** حضرت صادق علیه السلام فرمود که ان احکم لیاقه  
 اهله فخرج من تحتها فلو اصاب زنجیاً للثیث به فاذا  
 ان احکم اهله فلیکن بینهم مداعبه فانه اطیب للامر



یعنی محقق است که کسی از شما با اهل خود نزدیکی نکند پیر اهل او را  
 انکه قضای هر خود نموده از ذریه او بجائی برآید که اگر در آن اشیا  
 زکیا و بر خور و محبت استغای لذت خود با و خواهد چسبید پس چون  
 کسی شما با اهل خود نزدیک کند باید میان او و میان اهل او ملاحظه  
 واقع شود که نیکوتر است برای کار و توجیه این خبر چک است و آنست که  
 چون ملاحظه تحلیل جماع بلکه از مقتضات آنست و تحلیل را در این بنا  
 چنانکه در محل خود صفت بیان یافته مدخلی عظیم است پس در <sup>سطح</sup>  
 ملاحظه طبیعت بمصاحبت خلط و ادواح متوجه اعضا  
 تناسل میشود و بموجب صورت او عیه می مکروه و چون رقیق  
 و تحلیل از افعال حرارت است در ماده منی سیالند و رقیق حاصل  
 میشود و این معنی معینه دانه و عصبوات بر مع بر این بنا <sup>سطح</sup>  
 پیوست که ملاحظه و ملاحظه از اسباب بر عتات است و لهذا  
 اعرف نموده اند بقدم شری و طایب بر جماع پیر شاع علی هذا اگر شخص  
 بدون ملاحظه با اثر جماع شود یا باشد که انزال نماید و منی <sup>محل</sup>  
 او انزال نموده باشد و چون منی از مستقر خود حرکت کرده مستعد  
 انقباض است میکان که از غده آن و عای منی با شوق انقباض بر او بخیزد  
 غالب شود که فرق میان حسن و فحش ویکانه و آشنایند و کفی بدلت

و شاعه **اموات محموده** و در موفه برای جماع و مایه تطهیر بدلت است  
 خدیو و فایزیده که اوصی رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب  
 فقال یا علی اذا دخلت العروس بیتک فاحکم خمرًا حین تحلیل  
 و اغسل برجلها فاصب الماء من باب ذاریک الى قصور ذاریک  
 فانت اذا فعلت ذلک اخرج الله من ذاریک سبعین الف کافر  
 من الفم و ادخل فیہ سبعین الف لون من الفم فادخل علیک  
 سبعین الف لون من حمرة ترفرف علی ذار العروس حتی امال  
 برجلها کل ذار و من بیتک و من العروس من الجنون و لهذا  
 و الکفران ضعیفها مادامت فی ملک الذار و انتفع فی استوعاب  
 من الالبان و الحلی و الکزیر و التفاح الخامض من هذه  
 الاشیاء الاشیاء فقال علی علیه السلام لای شیء استعما هذه  
 الاشیاء الاشیاء قال لان الرحم تخفق و تبرک من هذه الآ  
 الاشیاء عن الولد و الحصر به ناجیه البیت خمر من امرأة  
 لا یقال علی علیه السلام یا رسول الله ما بال الحلی یمنع  
 منه اذا حاضت قال اذا حاضت علی الحلی کم تطهر البنا فقام  
 و الکزیر شیر الحیض به بطنها و قدش علیها الولادة و التفاح  
 الخامض یقنع حیضها فصددها علیها ثم قال یا علی لا تأخض المرأة



فأول الشعر وسطه وآخره فإن الجنون وأجنادهم والخنال  
يسرع إليهما وإلى لهما باعلى لأجتماع امرأتك بعدا لظن قائم  
إن قضى بينكما ولدك ذلك الوقت يكون أحول والقطا نخرج  
بالحوال إلى أن يا على لا تنكح عند الجماع قائم إن قضى بينكما  
ولك لا يؤمن أن يكون آخرس ولا ينظر أحد إلى وجه امرأتك  
وليس ينصرف عند الجماع فإن النظر إلى الوجه يورث العي  
يا على لأجتماع امرأتك بهيمة امرأة عذراء فإن أختي  
إن قضى بينكما ولدك أن يكون مضمنا أو مؤثرا يا على من كان  
جبا في القراش مع امرأتك فلا يفر القرآن فإذا أختي عليها  
أن تنزل نارا من السماء تحرقها يا على لأجتماع امرأتك  
الأوسع خرفة ومع أهلك خرفة ولا تنكح بخرقة واحد  
فمنع الشوق على الشوق فإن ذلك يعقبت الهداية بينكما  
ثم يؤذيكم إلى الفقرة والظلال والعلل لأجتماع امرأتك  
من عظام فإن ذلك من قبل السيرة وإن قضى بينكما ولدك لا  
بؤا لاف البر من كالحب إلى الله في كل مكان يا على لأجتماع  
امراتك في ليلة القدر فإن قضى بينكما ولدك لم يكن ذلك الله  
الأكثر القرب يا على لأجتماع امرأتك في ليلة الأخصى قائم

إن

إن قضى بينكما ولدك يكون شاة أصابع أو أربع يا على لا  
تجاع امرأتك تحت شجرة نيرة قائم إن قضى بينكما ولدك  
يكون جلادا أو قتا لا أخرج بقا يا على لأجتماع امرأتك  
في عهد الثمن فلا لها إلا أن يزني شتر فيستر كما قائم  
إن قضى بينكما ولدك لا يزال في بؤس وفقر حتى يموت  
يا على لأجتماع أهلك بين الأذان والأقامة قائم  
إن قضى بينكما ولدك يكون حريصا على امرأته والبقاء يا على  
إذا حملت امرأتك فلا تهايمها وانت على وضوء قائم  
إن قضى بينكما ولدك يكون أعنى القلب في اليد يا على  
لأجتماع أهلك في الضيق من شعبان قائم إن قضى  
بينكما ولدك سوسا إذا شاة في وجهه يا على لأجتماع  
أهلك في الجرد بعد شاة إذا بقي يومان قائم  
إن قضى بينكما ولدك يكون عشا أو عونا للظالم  
فيكون هلاك قيام من النار على يد يا على لأجتماع  
أهلك على عقوف البتار قائم إن قضى بينكما  
ولدك يكون منافقا مرثيا مستكفا يا على إذا خرجت  
في غيرة فلا تجاع أهلك تلك الليلة قائم إن

مع



فَقَضَى بَيْنَكُمْ وَلَمْ يَفْعَلْ مَا لَمْ يَفْعَلْ فِي عَمَلِكُمْ وَرَأَى رَسُولُ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنْ الْمُبْدِيْنَ كَانُوا الْخَوَارِجَ طَائِفَةً  
يَأْتِي لَا تَجَامِعُ أَهْلَكَ إِذَا خَرَجْتَ إِلَى مَرْصِدٍ فَكَانَتْ  
أَيَّامُ دِيَالِهِمْ فَإِنَّ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمْ وَلَمْ يَكُنْ عَدُوًّا  
طَائِفَةً يَأْتِي عَلَيْكَ بِالْجَمْعِ لِكُلِّ الْإِنْسَانِ فَإِنَّ إِنْ قَضَى  
بَيْنَكُمْ وَلَمْ يَكُنْ حَافِظًا لِكِتَابِ اللَّهِ رَاضِيًا بِمَا قَضَى اللَّهُ  
عَزَّ وَجَلَّ يَأْتِي إِنْ جَامَعْتَ أَهْلَكَ فِي أَلِيَّةِ الْإِنْسَانِ فَخُصِيَ  
بَيْنَكُمْ وَلَمْ تَأْتِ بِرِزْقِ الْإِنْسَانِ فَخُصِيَ بِهَادٍ أَنْ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَلَا يُعْبَدُ إِلَّا اللَّهُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ  
وَيَكُونُ طَائِفَةً مِنَ الْغَيْبِ وَالْكَذِبِ وَالْهَيْبَةِ يَأْتِي  
وَأَنْ جَامَعْتَ أَهْلَكَ لِكُلِّ الْإِنْسَانِ فَخُصِيَ بَيْنَكُمْ وَلَمْ  
فَأَمَّا كَوْنُ حَاكِمٍ مِنَ الْحُكَّامِ أَوْ عَالِمٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ إِنْ  
جَامَعْتُمْ يَوْمَ الْحُدُودِ عَدُوًّا إِلَى الشُّرْعِ كَمَا لَمْ تَأْتِ  
فَقَضَى بَيْنَكُمْ وَلَمْ تَأْتِ الشُّرْعَ لَا يَفْعَلْ بِحَقِّ الشُّرْعِ  
وَيَكُونُ هَذَا وَرَأَى أَنَّ اللَّهَ الْإِلَهَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ  
يَأْتِي وَإِنْ جَامَعْتُمْ أَلِيَّةَ الْجَمْعِ فَكَانَ بَيْنَكُمْ فَإِنَّ يَكُونُ

خيليا

خَطْبًا يَقُولُ لَا وَإِنْ جَامَعْتُمْ يَوْمَ الْجَمْعِ بَعْدَ الْعَصْرِ  
فَقَضَى بَيْنَكُمْ وَلَمْ تَأْتِ بِمَوْفَاقِهِمْ وَأَعْلَامًا وَإِنْ  
جَامَعْتُمْ فِي أَلِيَّةِ الْجَمْعِ بَعْدَ الْوُضْءِ الْآخِرِ فَتَأْتِي بِحَقِّ  
إِنْ يَكُونُ وَلَمْ يَكُنْ الْإِنْسَانُ أَنْشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى يَأْتِي  
لَا تَجَامِعُ أَهْلَكَ أَقْلًا لَمْ يَكُنْ الْإِنْسَانُ فَإِنَّ إِنْ قَضَى  
بَيْنَكُمْ وَلَمْ يَكُنْ أَنْ يَكُونُ سَاحِرًا أَوْ مُؤْمِرًا لِلدُّنْيَا  
عَلَى الْآخِرِ يَأْتِي خَفِضَ وَصَعِبَ مِنْ كَمَا خَفِضَ هَذَا  
عَنْ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِفَتْ فِيهِ وَحَضَرَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
حَضَرَتْ فِيهِ الْإِنْسَانِ وَالْإِنْسَانِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ  
الْكُفْرُ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ  
كَجَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ  
بِهَاتِ الْخَانَةِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ  
هَفَافَةً وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ  
تَوَافُفَةً وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ وَصِفَتْ فِيهِ  
بِحَقِّ مَا تَدْرِكُ كَيْفَ يَكُونُ كَمَا هُوَ كَيْفَ يَكُونُ كَمَا هُوَ كَيْفَ يَكُونُ  
بِالْخَوْدِ يَجْنِبُ بَدَنَ بَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ  
كَدَرِ الْخَانَةِ بَرَسَدٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ وَبَدَنٍ

خفينا



و بر مردی دادی که در آنجا نماند باشد این باشد و منع کن عروس را در آن  
 هفته از شیرها و سرکه و کشیز و سبب ترش پس حضرت امیر  
 پرسید که سبب منع عروس از این چهار چیز چه باشد حضرت  
 فرمود که اینها سبب برودت و سترونی میشوند و حیض را که در  
 ناحیه خانه افتاده باشد برایت از زن سترونی پس حضرت  
 امیر علیه السلام پرسید که سبب حیض چیست که چون زن حیض شود  
 از سر که حضرت فرمود که چون حیض شود بر سر که هرگز ظاهر تمام برآی  
 بهم نمیرسد یعنی که بر بعضی وجوه در او طاعت است و کشتن  
 خون حیض را می کشد و در شکمش همچنان می آورد و سبب استاده  
 ولادت میشود و سبب ترش قطع حیض میباشد و سبب در  
 طاعت میشود بعد از آن حضرت فرمود که ای علی جماع مکن زنی را  
 در اقل و وسط و آخریاه که اگر حکم شده باشد میان شما زنی  
 البته جنون و جذام و فساد را می آورد و فرزندان او خواهد بود  
 ای علی جماع مکن زن خود را بعد از ظهر که اگر حکم شده باشد میان  
 شما زنی در آنوقت آن فرزندان او خواهد بود و شیطان را که  
 در آدمی شادی میکند ای علی حکم مکن در جماع که اگر حکم شده  
 باشد میان شما زنی از کنی این نیست و نباید که نظر کند کسی

بفرج زن خود نزد جماع بلکه باید چشم خود را بپوشد و نظر  
 بفرج زن صورت عینی نباشد در فرزند ای علی جماع مکن زن  
 خود را به شوهر زن تنه که تحقیق کن من می ترسم که اگر حکم  
 شود میان شما زنی از این که آن زن در سخت باشد و  
 فاسد از ای باشد ای علی هر که جنب باشد در فرجش باز خود  
 باید که قرآن بخواند پس هر تنه می ترسم بر ایشان نازل شود  
 آفتی از آسمان و ایشان را بسوزاند ای علی جماع مکن زن خود را  
 مکرر و قری که با تو خرقه و با اهل تو خرقه باشد و سبب مکن در  
 بیاض خرقه تا به شوهرش بر شوهر نیفتد که آن موجب عداوت میشود  
 میان شما پس موی عورت و بیداری و طلاق ای علی جماع مکن  
 زن خود را ایات او که آن از فعل خرافات و اگر حکم شده باشد  
 میان شما زنی بدویض بولد در فرجش بیاض خواهد شد شما خبر  
 که در هر مکان بول میکند ای علی جماع مکن زن خود را در شب  
 فطر که اگر حکم شده باشد میان شما زنی نخواهد بود مگر یک  
 شهر ای علی جماع مکن زن خود را در شب عید قربان که اگر حکم شده  
 باشد میان شما زنی او را شکر نکشت یا چهار انگشت نخواهد  
 بود ای علی جماع مکن زن خود را در زمره سخت میوه دارد که اگر



حکم شده باشد میان ثمار فرزندی جلا در اقبال یا ستمکار خواهد بود  
ای علی جماع مکن زین خود را در روی آفتاب و در خشت که ایسکه  
انکه در هشت شود برده که شمارا از آفتاب ببرد که اگر درین حال  
فرزندی میان شما حکم شده باشد هفت در سنجی و درویشی  
خواهد بود تا میرد ای علی جماع مکن اهل خود را میان اذان و اقامه  
که اگر فرزندی میان شما حکم شده باشد حریص خواهد بود بر گرفتن  
خزینهای علی چون زن تو آبستن شود جماع مکن او را سکه انکه با خود  
بازی که اگر فرزندی میان شما حکم شده باشد که در دل و بجزایست  
خواهد بود ای علی جماع مکن اهل خود را در نیمه شعبان که اگر فرزندی  
میان شما حکم شده باشد شوم یعنی نشانی در روی او خواهد بود  
ای علی جماع مکن زین خود را در آخر رجب شعبان چون در روز  
از او باقی نماند باشد که اگر حکم شده باشد میان ثمار فرزندی  
عقار و یا خون ظالم خواهد بود یا اهل ان مقام که جارتان شده  
از بهر آن و صدیقان بر دست او خواهد بود ای علی جماع مکن  
اهل خود را بر بام خانه که اگر حکم شده باشد میان ثمار فرزندی یا  
و بدعت گذار خواهد بود ای علی جماع مکن چون بیای از سفر که  
اگر حکم شده باشد میان ثمار فرزندی مال خود را در غیر حق صرف

خواهد

خواهد کرد و حضرت این آیه را که ان الکینه من کانوا النحوان  
القياطين یعنی سرفران برادران شایسته قرائت فرمود ای علی  
اگر جماع کنی اهل خود را در شب شنبه بر حکم شده باشد میان  
ثمار فرزندی البته شهادت روزی خواهد بود بعد از شهادت  
باینکه نیت خدای که خدا و محمد و اولاد و جنات و خدای تعالی  
عذاب بخواند که او را باشد که آن و خوش بوی دهن در جمیع روز  
باشد نه آن از غیبت و دروغ و پنهان خواهد بود ای علی اگر جماع کنی  
اهل خود را در شب پنجشنبه و حکم شده باشد میان ثمار فرزندی  
آن فرزندان که از حکام یا عالمی از علما خواهد بود و اگر جماع کنی  
اهل خود را در پنجشنبه نزد زوال آفتاب از وسط السماء  
و حکم شده باشد میان ثمار فرزندی تحقیق که شیطان نزدیک  
خواهد شد تا پیر شود و صاحب هم خواهد بود و روزی خواهد  
کرد و او را سلامت در روز دنیا یا علی اگر جماع کنی در شب جمعه  
و فرزندی هم رسد خطیب بسیار سخن دهد و اهل خود را  
و اگر جماع کنی او را بر وجه بعد از عصر و فرزندی میان شما  
حکم شده باشد آن فرزندان مشهور و معروف و دانشمند خواهند  
و اگر جماع کنی او را بعد از نماز حقیقت آید که آن فرزندان از ابدال

انشاء الله تعالى على جماع نكر اهل غور در ساعت اول شب که که  
 در این میان شما حکم شده باشد این بیت را نیز که ساجری باشد  
 که اختیار و یا بر آخرت نماید ای طایفه امداد وصیت مرا بجا آور  
 جبریل نگاه داشتند و در حدیث آمده که هر که در وقت مباشرت  
 بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقنا کو  
 رزق می توشود از رزقهای طهارت ایمن باشد و عبد الرحمن  
 بن سالم روایت نموده که قلت لابی جعفر علیه السلام جنتک  
 فذات هل کون فی وقت من الاوقات الجماع قال نعم وکان  
 کان حلا لا یکن ما بین طلوع الفجر الى طلوع الشمس ویا  
 بیر تغیر الشمس الى سقوط الشفق و فی اليوم الذی یکره  
 فیہ التمر و فی اللیلۃ والیوم الذی یکره فی الزلزله و فی  
 السواد و الصفراء و لقد بات رسول الله مع بعض رسله  
 فی لیلۃ اکتف بها القمصر فکم یکن منه تلك اللیلۃ  
 فما کان و غیرها من اللیلۃ فقالت یا رسول الله بعض  
 کان هذا الجماع فقال صلى الله علیه و آله ایما عکلت ان  
 هذه الایة ظهرت و هذه الیلۃ فکرمسان تلک و  
 الحور و ما اکتف به یقوم غیرهم الله فی کما یرون و ما کما

من الیاء

من انشاء با و طایفه یوم لواء حجاب یوم مذکرهم یحوضوا  
 و یلقوا حتی لا یبقوا یومهم الذی فیہ یصحفون قال  
 ابو جعفر علیه السلام وایم الله لا یجماع احد فی هذه الاوقات  
 التي کون لیسول الله الجماع فیها ثم رزق و کذا فی فی و کذا  
 ما یحب بعد ان یكون عیلم ما می عنده رسول الله من  
 الاوقات التي کون فیها الجماع و الا یوم و الذی و اعلم یا بنی  
 ان من یجنب الله و الذی عند ظهره و الا یات کان من  
 یحذف آیات الله من فی ابعی کتم حضرت ابو جعفر علیه السلام  
 که مذکور شود ایما جماع در وقت از اوقات مکروه باشد که گفت  
 آری اگر چه حالات مکروه است ما بین طلوع فجر و طلوع  
 آفتاب و ما بین غروب آفتاب و غروب شفق و در روزی که آفتاب  
 منکشف شود و در هر وقت که زلزله یا باد سیاه یا زرد باشد شی  
 حضرت رسول الله با بعضی نان خور بود و در آن شب حضرت  
 شد و انشب ایضا حضرت در سایر شهرها با نان واقع می شد  
 بفعل ناسا آن زن اینصورت را بر جفا حمل نموده پرسید که آیا  
 بسیارین جفا حضرت است حضرت فرمود که ندانستی این عیال  
 که در این ظاهر شده که اوقات آمد که در چنین شی که می تواند



شوم و تقب نمايم بقومي كه خداي تعالي را بخود سرزنش فرمود  
 انچه كه مي فرمايد كه وان ترقا كه فاضل الترمذي في الاثره فاضل الترمذي  
 انكره و كرميست كه قطعه از آسمان را بر آيد و نشان ظاهر  
 ميشود و ميگويند ان بر لبت و رهم اندر بر كنار ايشان كه در كنار  
 خوض كنند و لحظه تا روزي كه روزگار آن موقعه نرسد و آيد  
 و بگرايد تا در باب آن روزي كه در يوم شوشه و شوشه و بعد از آن  
 باقر عايشم فرمود كه اي مريدان اجماع نميكند كسي كه درين وفات كه  
 مكرره رسول است كه احوال زندي شود و در آن روز نماز خواهد  
 برين عهد ازان كه داشت با خود كه رسول الله مي كرد است  
 ازا و فاتي كه كان يومه و اجماع و لهو و لذت و ايمان اي پيام  
 انكه بكتاب نميكند و لهو و لذت را در مظهر آيات ازان زحرا  
 خرافه بود كه آيات خدا است و ايمان و معصوم و روايت كند  
 كه قال لعنه ابو عبد الله عليه السلام و اياتك و الجماع و الليله التي تنزل  
 فيها الملائكة فانها اياتك كانت ثم روت و لكن كان محظوظا  
 قلت جعلت في ذلك و كم تكلمت في ذلك يا بن رسول الله  
 قال اما ترى المصروع اكثرهم لا يصرع الا في ثمار الهلال  
 يعني كه مراد حضرت ابو عبد الله عليه السلام كه در زمان اجماع در شب

اول ماه كفي كه اگر زندي روزي شود و غبط زده خواهد بود كه  
 يا رسول الله هذا يوشوم سبب كراهت شما ازان شيعيت  
 فرمود كه بخي كمي كه اكثر مصروعين و زلله ماه مصروع ميشوند و  
 الرحمن بن سالم از حضرت باقر روايت كرده كه قلت لابي  
 جعفر هجعت و هذا لك انكره و انكره و انكره و انكره  
 الهلال في النصف من الشهر قال لان المصروع اكثر  
 ما يصرع في هذه الزمان فقلت يا بن رسول الله قد  
 عرفته في الهلال قال الهلال النصف من الشهر قال لان  
 الهلال يحول عن حاله الى حاله و ياخذ بالانقصان فان  
 فعل ذلك ثم رزق و لما كان مقيلا فقيرا فمجتاهي  
 كتمت حضرت باقر كه هذا يوشوم اياكاره و هذا اجماع در شب  
 هلال و نيم ماه حضرت در جواب سبب كراهت كه مشلزم  
 كراهت فرمود كه زير كه مصرع مصروعين اكثر در نيم  
 واقع ميشود پس كتم يا بن رسول الله كراهت اول ماه را در نيم  
 سبب كراهت در نيم ماه چيست حضرت فرمود كه چون ماه از ماه  
 بالحق يقال سيما بعد من اكمال متعبه نقصان ميشود و  
 در اين وقت اجماع واقع شود و زندي روزي شود كه ما اقدرد

و بخیر و محنت زده خواهد بود و **جواب** اگر گفته شود که بعد از  
حضرت سبب کرامت در وقتین را بیان نموده باشد تخصیص  
سبب با حد الوقتین و سؤال از سبب خصوص وقتی که چه وجهه  
**سؤال** میتوان بود که سابقا وجه خاص بوقت ثانی فرج سمع  
سایل از حضرت با حیرانمیزد باشد و چون بعد از سؤال شود  
وجه خاص بود و از حضرت متعلق بوجه مشترک شد آنرا ناله  
متردد وجه مختص بوقت اول ساخته از سبب خاص بوقت ثانیست  
استفاد نموده قائل بآن حضرت صادر و قائل بآن حضرت و سبب  
حوزه بود که لا تجامع اهلک و انت مختص فانت انت و  
و کما کان مختصا یعنی جماع مکن اهل خود را در حال مختصا کن  
باشی که اگر روزی روزی تو شود محنت باشد و جابر روایت کرده  
که قال له ابو جعفر ع اناک و الخلع حیث یزالک صبی  
یعنی آن بیضی حالک قلت باین رسول الله کراهه الخلع  
قال لا فانک ان رقت و لدنا کان شهره و علما و العزیز  
و الخیر یعنی گفت مرا حضرت با فرعالت که زنها که جماع کنی  
در حال کودکی باشد و وصف حال تو نیکو تو اندر کرد گفت باین  
رسول الله انی از جهت کرامت ساعت فرمود که تحقیق کن

اگر فرزند خدا از الخلع روزی تو شود مشهور و انکشت نماید و رفیق  
و جبر خواهد بود و از سبب حضرت صادر و قائل بآن حضرت  
که ان تجامع اهلک و حیث یزالک قلت فان رسول الله کل  
یکرهه اشکر که اهل یعنی اگر جماع کنی اهل خود را در حال کودکی  
بوقت کرامت بدین برستی که کار بود و دست صلی الله علیه و آله عمل  
و اشکر کرامت و حضرت صادر و آن حضرت با فرج روایت فرمود  
که لا تجامع الخلع باین یدی الخلع فاما الاسلام و غیره الا با  
یاس یعنی جماع مکن زن را در دهر بودن آزاد و اما جماع کنی  
برای کنیزان یا کنی ندارد و چون از جهل اصحابان و کورگان  
و جاهل مختص در حفظ حجت شد با هر خاصه و اگر چه اینها  
خاصه نیست بحفظ حجت و طلق جزئیست لیکن نه فهم اهل  
بلکه نیست با تمایز که مقتضاست برض خاصه بر کلیت  
لذا بیان آن در ضمن سه تفسیر است که اشار می یابد  
**تذریع اول** در حفظ حجت بر آن حضرت صادر و قائل بآن حضرت  
که لا یمنی الخلع الکبیر ان ینام الا و جوفه ممسکی من الطعام  
فاما اشدک لایقه و اطلب لکمته یعنی از آن نیست  
پس از خوردن آن که بخوابد مگر وقتی که در دهن او طعام باشد





الْمَرْءُ إِلَى الظُّلُمِ حُرَّاتٍ فِي حَوَالِيهَا مَا يَكُونُ إِلَّا اللَّهُ  
فِي ذَلِكَ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ كَذَلِكَ لَأُخْرِجَنَّهُنَّ مِنَ الْكُلُوبِ  
سَوِيًّا يَا ذِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرْبِ عِزُّهُ رَابِعًا لِيَدِينُوا  
وَضَعُ حَمَلُهُ نَدَايَاتِهِ جَدًّا بِأَدْرَكَ وَبَادِرَ كَيْفَ يَأْتِي  
بِرُوحِي حَقِّقَاتٍ كَيْفَ إِذَا نَجَزِي تَرْكُ نَمَائِي وَوَقْفُ بَرِيضِي  
أَوْ نَمَائِي أَوْ قَفْ بِهَلْ يُولُونَ نَمَائِي بِمَوْلُودِ كَلِّ خَلَامِي  
وَكَوْفَرَاتٍ وَجَعَلْتُ لَكُمْ التَّمَحُّ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ  
تُفَكِّرُونَ نَمَائِي فَرَزْدَتُ سَوِيَّ الْخَلْقَةِ بِخَيْرِ أَهْلَامِي  
لِلْفَتَا وَلِيَدِي نَفْسِي مُؤَذِّنٌ مَجْدُودِي أَنْ حَضَرْتُ بِالْحَمْدِ  
رَوَايَتُهُ كَذَلِكَ أَنْ حَضَرْتُ أَذِينَ خُودِي أَنْ حَضَرْتُ بِأَوْفَرِ رَوَايَتِ  
فَرَزْدَتُهُ كَذَلِكَ خَوَالِدِي شَيْطَانٌ بِالْأَهْلِ أَوْ بَارِئُ كَذَلِكَ مَادِي كَذَلِكَ  
نَفْسِي أَشَدُّ بِأَدْرَكَ بِسَوِيَّ عِزُّهُ رَابِعًا لِيَدِينُوا وَنَعْفَرَاتٍ  
وَيَأْتِي بَارَانِ صَافِي دَرَجَاتِهِ كَيْفَ يُولُونَ بِأَهْلِ جُودِي  
خُودِي أَذَانَ خُودِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
بِأَشْيَاءِ كَيْفَ يُولُونَ بِأَهْلِ جُودِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
بِأَشْيَاءِ وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
أَنْشَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَعِزُّهُ أَيْنَتُ لِيْنِمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والسلام

وَالْقَائِمُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى الرَّجُلِ اللَّهُ وَالصَّلَاتُ عَلَيْهِمْ  
فِي ذَلِكَ لِيْنِمِ اللَّهِ وَيَا اللَّهُ أَخْرِجْ يَا ذِينَ اللَّهِ أَخْرِجْ يَا ذِينَ اللَّهِ  
مِنْهَا خَلْقًا كَذَلِكَ وَفِيهَا أَخْرِجْكُمْ مِنْهَا خَلْقًا كَذَلِكَ  
فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ حَسِبَى اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ  
لَيْسَ أَهْلُ الْعَظِيمِ لِيْنِمِ اللَّهِ وَيَا اللَّهُ أَدْنَكُمْ يَا اللَّهُ أَدْنَكُمْ  
رَسُولِ اللَّهِ **تَعَالَى** وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
جَاهِرِي بِرَبِّ جَعَلِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
بِحَاثِيَةِ بَمَثَلِي كَذَلِكَ سَوِيَّ الْفَرْعُونِ بُوْدِ جَدِّ حَضَرْتُ بِالْحَمْدِ  
وَكَلَّتْ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ كَيْفَ يُولُونَ دَرَمَاءُ وَضَعُ حَمَلُهُ دَاخِلِي  
وَمَرْفُزْدِي نَيْتِ دَعَاكَ تَأَقُّبًا تَعَالَى مَرْفُزْدِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
دَعَاكَ كَذَلِكَ أَلْهَمَ أَزْهَرُ دَرَسَ سَوِيَّ أَحَدًا وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
أَعْضَارُ وَنَمَائِي كَيْفَ يُولُونَ كَيْفَ وَضَعُ حَمَلُهُ دَاخِلِي وَنَمَائِي  
أَنَا أَرْزُلُهُ دَاخِلِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
بِخُودِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
دَرَسَكُمْ وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
فَوَجَدَ نَاهَا مِلَّةً شَحْرَةً شَدِيدًا وَنَمَائِي وَنَمَائِي  
نَقَعْدَتِي بِمَا قَاعِدَ لِلتَّمَحُّ مِنْ لِيْنِمِ اللَّهِ الْآنَ يَجِدُ لَهُ شَهْلًا



فَبَايَعَهُمْ عِدَانُكُمْ يَوْمَ بَيْعِ اللَّهِ يَوْمَ بَيْعِ اللَّهِ يَوْمَ بَيْعِ اللَّهِ  
 الْعَالَمِينَ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ كُلُّهُ فِي حَرْبٍ مَعَ اللَّهِ وَنَصْرِهِ لِلَّهِ  
 جَبْرِيَّةٌ وَاللَّهُ يَجْعَلُ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِهِمْ فَتَحْتَمِلُونَ قُلُوبَهُمْ  
 وَمَعُونَتُهُمْ وَخَلَصُوا مِنْ أَيْدِيكُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ  
 عَيْنًا وَأَنْتُمْ لَا تَرَوْنَ مَعَالِي اللَّهِ الْمَلَكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ  
 إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا هُوَ  
 لَهُ بِشَيْءٍ عِندَ رَبِّهِ إِلَّا تِلْكَ الْأَنْفُسُ الْكَافِرُونَ وَقُلْ رَبِّ  
 أَغْفِرْ وَأَرْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ  
 عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ  
 الْأَنْشَاءُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرُّسُلَ هُوَ  
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدِيمُ الْقَلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُحْيِي  
 الْمُمِيتُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ السُّجُودُ وَالْقِيَامُ هُوَ اللَّهُ  
 الْحَنَّانُ الْيَّارِسُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عِدَانُكُمْ يَوْمَ بَيْعِ اللَّهِ  
 مَدْحُورٌ مَدْحُورٌ مَنْ يُضَاهِ اللَّهَ وَدَّعَا اللَّهَ أَمْسَتْ عَلَيْكَ  
 يَأْتِيَتْ مِنْ فَيْكٍ بِالْأَمَاءِ التَّعْتَرُ فَلَا مَذَلَّ لِلتَّعْتَرِ

الَّذِينَ

الَّذِينَ يَخْتَلِفُونَ بَيْنَ النَّهَارِ وَاللَّيْلِ يَحْجُوا عَنْ هَذِهِ الْمَرَاتِ  
 وَكُلُّهُمْ فِي حَرْبٍ مَعَ اللَّهِ وَنَصْرِهِ لِلَّهِ جَبْرِيَّةٌ وَاللَّهُ يَجْعَلُ  
 الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِهِمْ فَتَحْتَمِلُونَ قُلُوبَهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ  
 وَخَلَصُوا مِنْ أَيْدِيكُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ لَكُمْ عَيْنًا  
 وَأَنْتُمْ لَا تَرَوْنَ مَعَالِي اللَّهِ الْمَلَكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ  
 رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا هُوَ  
 لَهُ بِشَيْءٍ عِندَ رَبِّهِ إِلَّا تِلْكَ الْأَنْفُسُ الْكَافِرُونَ وَقُلْ رَبِّ  
 أَغْفِرْ وَأَرْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ  
 عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ  
 الْأَنْشَاءُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ  
 الرُّسُلَ هُوَ اللَّهُ الْحَنَّانُ الْيَّارِسُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ  
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عِدَانُكُمْ يَوْمَ بَيْعِ  
 اللَّهِ مَدْحُورٌ مَدْحُورٌ مَنْ يُضَاهِ اللَّهَ وَدَّعَا اللَّهَ أَمْسَتْ  
 عَلَيْكَ يَأْتِيَتْ مِنْ فَيْكٍ بِالْأَمَاءِ التَّعْتَرُ فَلَا مَذَلَّ لِلتَّعْتَرِ

الثَّانِيَةُ النَّاعَةُ مَا أَتَى بِهِ مِنْهُ دَعْوُهُ بِأَيِّ شَيْءٍ  
أَمْرًا لِيُشَاطِرَ مِنْهُ مَوْجِبَ حَقِّهِمْ رَوَايَتُ شَيْءٍ كَمَا كُنْ  
لَمْ يَدْرُ مَا وَعَاسِلُ يَدِينَهُ أَزْدَدِي وَرِيكَ كَيْسَرُ وَبِرِيدِ حَضْرَتِ  
كَفْتُ كَبِيرُ لِيْلَ بِنِ هُوْدَه رَا دُو بُو سَتِي نَا زَكْ وَكَدَا دُرْدُو لَوْ لَقَرُ  
وَبَا وَبِرَ بَرَانِ كُوْدَكْ كَحَقِّ قَالِي هَجَلَتِ رَا زُو دَفْعِ سِفَا يَدِ  
وَعُوْدَه اِبْنَتِ بِنِمْ اَللهُ اَعُوْدُ بِاَللهِ الْعَظِيْمِ وَغَيْرَتِكَ الَّتِي  
لَا تُرَامُ وَقَدْ رُبَّكَ الَّتِي لَا تُسَمَّى مِنْهَا شَيْءٌ مِنْ قَرْمَا اَعَاذُ  
فِي النَّارِ وَالنَّارِ وَمِنْ شَرِّ الْأَوْطَاعِ كُلِّهَا وَمِنْ شَرِّ الدُّنْيَا  
وَالْآخِرَةِ وَمِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْءٍ أَوْجَحُ أَوْجَحُ أَوْجَحُ أَوْجَحُ  
بَلَاةٍ أَوْ بَلِيَّةٍ أَوْ مِمَّا عِلْمُ اَللهِ أَنْ تَخْلُقَنِي لَهُ وَلَمْ أَهْلِكْ مِنْ  
نَفْسِي وَأَعْدَدْتُ يَارَبِّ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فِي لَيْلِي حَتَّى أَصْبَحَ  
وَفِي نَهَائِي حَتَّى أَمْسَى وَبِكَلَامَاتِ اَللهِ الثَّامَاتِ الَّتِي لَا  
يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ وَمِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا  
يَرْجِعُ فِيهَا وَمَا يَلْقَى فِي الْأَرْضِ وَمَا يُخْرِجُ مِنْهَا وَسَلَامٌ عَلَى  
الرُّسُلَيْنِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اسْتَكَتْ يَارَبِّ مَا  
سَكَتَ بِرَحْمَتِكَ صَلَوَاتِ اَللهِ عَلَيْكَ وَاهْلِي وَمَنْ جِئْتَهُ  
لَا اَلَهَ إِلَّا اَللهُ هُوَ عَلِيٌّ وَكَفَى وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

ان

لَعَنَ عَلَى ذَلِكَ بَنَاتُ يَارَبِّ يَا رَحِمَ يَا بَنَاتِ اَللهِ اَلْوَا  
الْأَحَدُ الصَّمَدُ وَصَلَّى اَللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
سُوْدَ مَا أَجِدُ يَقْدَرُ تَرِكَ عُوْدَه بِأَيِّ كَرِيمٍ وَفَرَحِ اِشَانِ دُرْدُو  
حَضْرَتِ بَا قَرْمَه فَرِيدَه كَمَا ثَوْرَا سَتَا زَا مِرْلُو مَنِيْرَ عَلَى سَلَمِ  
كَجُونِ كُوْدَكْ لِيَا كَرِيمَ كَنْدَا كَمِي دَرِ حَضْرَتِ تَرْمِيْدِيَا زَنْ  
بُو اَسْلَطَه دُرْدُو بِجَوَابِ عُرْدُو تَعْوِيْدِيَا يَدِ مَعْدَا اَوْدَا بِأَيِّ كَرِيمٍ  
كَرْفَرْنَا عَلَى اَزَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتِينَ عَدَدًا ثُمَّ نَعَانَا  
لِنَعْلَمَ أَيُّ الْخَيْرَيْنِ أَحَقُّ بِاَلِ اَلْإِسْمِ اَلْأَمْدِ اَدْوَا بِأَيِّ صَغَفٍ  
وَبَطُوْتِ اِشَانِ بَكْرِيْنِ مُحَمَّدِيَا تَعُوْدَه كَرَكْتُ عَيْنِي  
أَيُّ عِدَا اَللهِ الصَّادِقَةِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا بَنِ رَسُوْلِ اَللهِ  
يُولَدُ لَوْلَا فَيَكُونُ فِيهِ الْبَلَاءُ وَالصَّغَفُ فَقَالَ مَا  
يَمْنَعُكَ مِنَ التَّوْبَةِ اَشْرَبُ وَأَمْرُ اَهْلِكَ بِرَاقَةٍ عِيْشَتِ  
اَللَّهُمَّ وَتَشُدُّ الْعَظْمَ وَلَا يُولَدُ لَكُمْ إِلَّا الْاَقْوَى حَتَّى يُوْدَمَ زُو  
حَضْرَتِ صَادِقَةٍ كَرْمُ دِيَا وَكَفْتُ يَا بَنِ رَسُوْلِ اَللهِ مَرَا فَرِيدِي  
مَجْنُوْدَه دُرْدُو تَرِي وَسَتِي هَتِ حَضْرَتِ زَمُوْدِ كَرْمِيْتِ سَاغِ  
نَوَا زَا قَاوِيْتِ بِاِشَامِ آرَا اَهْلِي خُوْدَرَا بِشَرِّ بَنَانِ كَرْمُوْتِيَا  
مِرْلُو يَدَا وَخُتْمَا اَزَا حَتِّ سِيْمَا يَدِ وَبُجُوْبِ قُوْتِ دُرْدُو مَجْنُوْدَه



**باب في يوم** دنا الله بغير قول وان در طی مقدمه و با نزه فصل  
 تحت بیان عباد مقرب در ثواب عباد و غیر آن **و سبحان ربها**  
 مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که ان المؤمن  
 اذا مرض او حزن او حزن الله اليه صاحب المال لا يكتب على عبدي الملم  
 و ينجي و دنا في ذنبا اصابها قال و يوحى اليه صاحب البيت  
 ان اكتب ما كنت كتبت له و هو صحيح في حقيقته من  
 الحسنات يعني تحق و كچون مؤمن عبادت حضرت علي  
 و حسی سیرت در فرشته که دستگیر کتابت سببات او و غیر  
 که نویسد بنده من ما دایم که در بند و دنا منبت هم کاه  
 و حسی سیرت در فرشته دست راست که نویسد بنده من  
 انحراف او و دنا او و حسنات و دنا او و احسان و محمد بن  
 از حضرت روایت کرده که هر کلمه که در کلمه فی العبد التي تصيب  
 المؤمن خير من عبادته سنة يعني عبادی شی که مؤمن  
 در حال عبادی و دنا دهد بهتر است از عبادت و یکا که حضرت  
 رسول الله علیه و آله فرموده که حق لی الله کان سنة  
 یعنی سب یکشنبه کفار کاهان یکا الهات و محمد بن  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که عباد

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سلمان الفارسی رضی الله  
 عنه فقال یا ابا عبد الله کیف أصبحت من عذبات قال یا  
 امیر المؤمنین احمد الله كثيرا و انکوا الله کثیرا الفخر فلا  
 تضجر یا ابا عبد الله کما من احد من خلقنا یصیب به و یجمع  
 الابدین قد سبقته و ذلک الوجع تطهیر له قال  
 سلمان فان کان الامر علی ما ذکرته و هو کما ذکرته فلیکن  
 فی شی من ذلک اجر خلد التطهیر قال علی علیه السلام یا سلمان  
 انکم الاجر بالصبر و الضرع و الضرع الی الله عز و له و الدعا له  
 بهما یکتب لکم الحسنات و یرفع لکم الدرجات و اما الوجع  
 خاصة فهو تطهیر و کفارة قال فقبر سلمان ما یرحمه  
 و کما قال من کان یمیز لنا هذه الاشياء لولاک یا امیر المؤمنین  
 یعنی عبادت فرمود حضرت امیر المؤمنین سلمان فارسی در  
 که ما بود بر حضرت باو خطاب کرد و پرسید که یا ابا عبد الله  
 امر و از این عذبات حال تو چگونه است سلمان گفت یا امیر المؤمنین  
 حمد خدا بیاد می آید و از کثرت صبر و پناهی که تا به مرض است  
 باو شود کذا هم حضرت فرمود که یا ابا عبد الله فی تأیید ما و صبر  
 و شکیا فی کار و ما که هیچ گران شیعه مانیت که او را در دین

مگر آنکه خواهی از او سبقت نموده باشد تا آن درود او را از کتابی باشد  
چون سلمان از نظام مکرمت نظام استماع نمود گفت که اگر امری بجز  
مذکور باشد یعنی اصابت لام بواسطه تطهیر نوب باشد  
ما را درین لام اجری نخواهد بود و باید سواى تطهیر از کاهان  
حاصل شود و چون قول سلمان اگر منی از شک بود تا اول نموده  
که اگر امری وجه مذکور است یعنی مراد قول تو مثل نیت بگو مراد  
مجرد تریت است مستلزم است جناب لایت مآب فرمود که شمار اجزای  
بصیرت عالم و دعا و تضرع نمودن بحق غرض بران بسیار و چیز  
حسنات برای ثواب نوشته میشود و دیجات شمار دفع میشود و اما  
در بعضی خصوصه تطهیر نوب و کفان آنست چون سلمان این  
جواب با صواب استماع نمود ما بین پختهای حضرت را بوسه داده  
بگویت و گفت که تمیز مکرر این خبرها را برای ما اگر تو بنویسی  
یا امیرالمومنین **فایده هیات در بیان** حریم از حضرت و عبدالله  
از پدران و علمای کرام روایت کرده که نیت مؤمنی که عبادت مؤمن  
بما باشد و در احوال او تاثیر باشد و بگوید که اعینک یا الله  
العلیم رب العرش الکرم من شری کل عرق نقار و من شر  
حر النار مگر آنکه خدای تعالی تخفیف دهد در جواب او **ا**

**باعتقاد از نیت استماع و صواب حضرت صادق علیه السلام**  
فرمود که آن بنیامین را لایبیا و مرضی فقال لا تأوی حتی  
یکون الذی امر صنی هو الذی یثبیت فای و حی الله عز وجل  
لا اشیات حتی تأوی فان الشفاء یمنی بعضی عباد شدیدی  
از پیغمبر و آن پیغمبر گفت که تا وی نخواهد کرد تا آنکه کمر او بر  
بتلا ساخته همانکس شفا کرامت فرماید و حی الله عز وجل که نیت  
شفا بخواند اما تا آنکه تو ندانی که تحقیق که شفا از نیت است  
خوادم تعلیق بینایم و هر که خواهم کرامت میفرمایم و حضرت پیغمبر  
فرموده که تا وی فای الله عز وجل لم یزل داء الا و ازل  
که شفاء یعنی ندانی که خدای تعالی ازال نموده دردی  
مگر آنکه برای او شفا فی ازال فرموده باشد و یونان یعقوب  
روایت کرده که سالت ابا عبد الله عن رجل یشرک بالله  
فما فکله و ما یسلم منه و ما یسلم اکثر قال فقال ازل  
الداء و ازل الشفاء و ما خلق الله داء الا لاجل الشفاء  
فأشرب و سم الله تعالی یعنی هر سیدم حضرت ابوعبدالله  
علیه السلام را از مردمی که در انوشد و بسا باشد که بکش او را و بسا  
که سالم ماند و سلامت او بیشتر است حضرت فرمود که خدای تعالی



درد فرستاده و در او فرستاده و بنا برین دردی مکرر آنکه در ای بر او  
مقرر کرده باشد بنوشته و بسم الله بگوید **علاج** از طبیب است بود  
و ضایعی و محسوس محمد بن مسلم انصاری تمام صحیح باقر علیه السلام در آن  
مردی که بودی یا ضرایف یا محسوس اینها را کند و او را در زیر بر او  
روایت کرده که حضرت فرمود که لا تأمیرین الله انما الشفاء بید الله  
یعنی اگر نیست بآن نیست شفا مگر بدست خدا و میتوانی بدو که حکم  
حضرت بخواند از سخن او و پیغمبر باشد بخدمت باشد ایشان باشد  
با بدان خود بر طوبی و الله اعلم **وقت شفا** حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله فرموده که یحیی الذی انما احتل بدک الذی انما الذی انما  
یعنی اجتناب نماید از آن ماده ای که بدن قاحتمال دارد و در دیر چون  
بدن قاحتمال دارد نداشته باشد توقف در آن و بر این چنانکه در  
موضع خود مقرر شده حصول کمال و بلا در تطبیع و تعویذ است  
در افعال و معاون و آن سترم و مفاسد کثیر است **فصل اول**  
در استشفای بقرآن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده  
که من لم یتشف بالقرآن فلا شفاء الله یعنی هر که شفا از قرآن  
شفانید همد خدا و تقاضا و در حضرت صادق علیه السلام فرموده که من  
قرأ ما شاء الله من القرآن من آی آی القرآن شاء ثم قال

سبع مرات یا الله فلو دعی علی الصخر فلقها یعنی هر که بخواند  
صدایه از قرآن از هر آیه از آیات بعد از آن هفت مرتبه یا الله  
بگوید که اگر بر سر کاه دعوت کرده شود که آنها را خواهد شکافت  
و از حضرت ابی الحسن علیه السلام مرویت که از اخفت امر فافرا  
ما شاء الله من القرآن من حیث شئت ثم قال اللهم انی  
عنی الکلاء ثلث مرات یعنی چون خایف باشی امر را بخوان  
صدایه از قرآن از هر جا که خواهی بعد از آن بگو اللهم انی  
الکلاء سه مرتبه و بنما از حضرت مرویت که فی القرآن شفاء  
من کل داء یعنی در قرآن شفاست از هر دردی **خواص قرآن**  
ان حضرت کاظم مرویت که من نالته علة فلیقرأ فی حینه  
ام الکلمات سبع مرات فان سکت و الاطیقا سبعین مره  
فانما لیکن یعنی حضرت کاظم فرموده که هر که برسد در اعلی  
باید که بخواند در فعل خود ام الکلمات که فاعله باشد هفت مرتبه  
اگر علت ساکن شد و الا باید که بخواند هفتاد مرتبه و اگر علت متحرک  
خواهد شد و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویت که فی القرآن  
سبع مرات شفاء من کل داء فان عوذ بها صاحبها ما شاء و کما  
الروح فکخرج من حبس و الله علیه الروح یعنی در

مرتبه خواندن حدیث شفاست از هر دو پرکارتر و یکتا کند باوصافیک  
صورتی و روح از جسدش برآید با شد خداوند تعالی را در روح  
بر او خواهد کرد و حضرت صادق علیه السلام فرموده که قرأت الحمد  
علی بیت سبعین مرتبه ثم ردت فی الدرع روح ما کان عجبا  
یعنی اگر بخوانی صد بار یعنی هفتاد مرتبه بعد از آن روح در  
برگردد و عجب خواهد بود و سلیمان بن محمد روایت کرده که سمیعاً یا  
علیاً یا یقول کل من لم یقرأ سورة الحمد و قالوا الله احد  
لم یقرأه شیء و کل علیاً یقرأها ثمانین المودتان یعنی شصت  
ان حضرت باقره که سیفره که مکتب میکند سورة حمد و قل هو الله  
یستنکد او را هیچ چیز و هر علت از این دیو و بر طبق میازند  
و ان حضرت باقر روایت کرد که ان کان یاء علیاً یخوف علی  
فیک تأمر سورة الانعام فانه لا یأمن الا من تلك العلة  
ما کن یعنی چون بتو علتی رسد که از آن برتقصی خود ترسان باشی  
یعنی آن سورة انعام را که از آن علت مگردی بتو بخانه مید  
و ان حضرت روایت که من قرأ سورة الخلاء کل شیء رکفی  
الغم فی الدنيا و سبعین نوحاً من انواع البلاء اهون له  
الحدام یعنی هر که بخواند سوره نحل را در هر ماه که نیت کرده

ذیان در دنیا را هفتاد و پنج از بلا و کسر هفتاد و پنج تا با جهنم و  
و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد که اگر کسی قلباً و قلباً  
اقرآن پس فلان پیام او و فلان قرآن میسر گشتن در آن  
من محفوظین و المزدقین حتی یبغی قرآن فی آیه یفلان  
یتام و کلام الله به الف ماکت محفوظ من کل نقصان حرم  
ومن کل آفة و ان مات فی يوم ادخله الجنة و فی ما یزید  
بقراءته و الاخرة و محفوظ من کل آفة و یلبث فی القبر  
الاهل و اما الیحبی برای هر چیزی دوست و در آن است  
بهره بخواند و این را بخواند که با او در روز بخواند این را که داخل  
شود در آن روز تا در شب از جهل محفوظین و عزیزین خواهد بود  
و هر که بخواند و این را بخواند که با او در روز بخواند و هر که  
ملاک که حفظ نمایند و از هر شیطان بجم و از هر فک و کدود  
آن روز بهر حدیثی بخواند و داخل جنت نماید و در روز و بی  
آمد که خواند که برای دنیا و آخرت مفید است و میباید  
از هر آفتی و بلیتی و فقر و اهل و مال و اصحاب و اهل و انصرت  
صادق و بیعت نموده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا  
اتاه کل اذ اصابت عین او صداع لبطینیه و فراه



فانحة الكتاب والمعوذتين ثم يمسح بهما ويحمد في ذلك عشرة  
 ما كان يعني من حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله راكبا  
 يا حاتم زحني يا صديقهم يمسح حضرت دستهای خود را بر سر  
 وفاقه و خود را بر سر ایشان و در آن روزهای مبارک میفرمود  
 پس آن مکرر از آن بظرف میزد و نیز از آن حضرت مرویست که در روز  
 میفرمود هر کس که با خلاص میخواند و نیز از قرآن ما هوشیار  
 و رحمة اللوینین ولا یزید الاطمان الاخوان و حال که میگوید  
 موضع علت را مکرر از آن در دعا یافت بیاید و صدق این معنی  
 درین آیات که ما هوشیار و رحمة اللوینین **فصل دوم**  
 در استغفار صدقه و دعا معادین سلم روایت کرده که گفت محمد  
 ابو عبد الله فذكر الوصع فقال داؤ امرضاكم بالصّدقة  
 و ما علی احدکم ان یصدّق بقویب یومر ان ملک الموت  
 یضع الی الی الصلّ یقبض روح العبد فیصدّق فیقال  
 له رد علی الصلّ یعنی بودم نزد حضرت ابی عبد الله که اصحاب  
 در دو چهار یا مذکور ساختند پس حضرت فرمود که واکند پهلوان  
 خود را بصدقه و لازم نیست که کسی قوت روز خود را بصدقه  
 نماید بلکه آنچه مقدور باشد کافیت بدین جهت که سپرد می شود و ملا

نام

نام حضرتند و اگر قبض روح او نماید پس از آن بصدقه واقف  
 میشود و خطا نیست هر سه بملک الموت که روزنامه را یا بکسی سپرد و بود  
 که بیک گشت آن بصدق در اجلش تأخیر واقع شد و حضرت کاظم علیه السلام  
 فرموده که الصدقة تدفع القضاء التیمم من التماس یعنی صدقه  
 دفع می نماید قضاء محکم را از آفات و از رنج بن علی بن ابی طالب باقر  
 از پدر و جواد و ابی تراب و بن علیهم السلام روایت نموده که قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله داؤ امرضاكم بالصّدقة یعنی حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فرموده که ما را واکند پهلوان خود را بصدقه و نیز  
 فرموده که الصدقة تدفع عن صاحبها شیئة السوء یعنی صدقه  
 دفع میکند از صاحبش هر ذنبدار و در بعضی احادیث گفته است  
 میزدن بدون تو بر و روایت شده از حضرت کاظم علیه السلام که انی یجاء  
 شکی الی ربی فی عشرة نفوس من الایمان کلهم مرضی فقال له  
 داؤهم بالصّدقة فلیس فیهم شیء اجمع اجابهم من الصدقة یعنی  
 شکی کردم در آن بجز آن که هر ذنبدار است که هر ایشان پهلوان  
 فرمود که مبادا کن ایشان را بصدقه که هیچ چیز از صدقه اجابتش  
 زودتر نیست و بر پهلوان فایده مند تر نیست و و شایع است از حضرت  
 سنان روایت کرده که حضرت صادق فرموده ما من احدی





ذَلِكَ الْوَقْتُ فَأَزَلْتُ شَاكِرًا بِحُجَّتِي فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَلَمَّحْتُ  
عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَعُوذَةً بِرَبِّي وَأَخْبَرْتُ أَنَّ  
هَذِهِ هِيَ الْوَقْتُ وَجَعَلْتُ يَقُولُ لَا بَأْسَ عَلَيَّ هَذَا عَطْفِي بِخَلْقِ  
الْآخَرِي الْبَحِيثِ فَقَالَ مِنْ اللَّهِ الْيَقِينُ فَبَسَطْتُ الرِّجْلَ الْآخَرِي  
بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَوْلًا فَمَلَأْتُ مِنْ عَيْنِهِ وَوَدَّعْتُهُ وَصَرْتُ إِلَى  
الْثَّانِيَةِ خَرَجْتُ فِي هَذِهِ الرِّجْلِ الْبَصِيصَةِ الْوَقْتُ فَقُلْتُ وَاللَّهِ مَا عُوذُ  
لَا لِحَدِيثٍ يَحْدُثُ فَلَمَّا تَكُنْتُ ثَلَاثَ لَيَالٍ ثُمَّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ  
عَالِفَانِي وَتَفَعَّلَنِي لَعُوذَةً يَعْنِي بَدَمٌ بِكَ لَيْسَ رَفْعُ رُجُلِي فِي الْوَقْتُ  
وَدِيَابَا مَاتَ حَضَرْتُ صَادِقًا مِنْ جِزْيَةِ كَيْفَ أَرَادَ اللَّهُ الْغُيُوبَ  
كَيْفَ بَرَأَنَ مَطْلَعُ نَوْدَةٍ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ بِدِينِهِ أَمَامَ بِلَادَتِ الْخَلْقِ  
ثُمَّ أَتَيْتُ سَعَادَتِ مَلَأْتُهَا وَأَوْدَعْتُ حَضَرْتُ بِجَانِبِ  
نَظَرِ الْخَلْقِ بَعْدَ أَنْ كُنْتُ كَمَا اسْتَغْفَارُكَ دَارِ الْخَلْقِ وَطَارِدُ  
أَوْدَعْتُ وَدِيكَ بِمَلَأْتُ أَنْ تَعُوذُ مَكْنِ مِنْ أَنْ خَلِيتُ اسْتَغْفَارُ  
نُورِمْ وَأَزْأُو دَوَاعِمْ نُورِمْ حَضَرْتُ دَرَجَتِمْ وَدَوَاعِمْ نُورِمْ كَرِهَتْمْ  
كَجَارِمْ وَشَبُورِمْ صَبْرِمْ كَيْفَ بِيْ جَمْعِ كُنْهُ قَالِيْ جَرْمِمْ  
بِرَائِيْ وَبِزَوَائِدِمْ وَبِحُجَّتِمْ جَدَائِدِمْ بِمَقْلِدِمْ دَرِيدِمْ  
بِأَيِّمْ مَقْرِيْمْ مَدْنُ كَرِيفَارِيْمْ رَشْتِ كُونِمْ وَبِزَوَائِدِمْ بِهَرِيدِمْ

بِسْمِ اللَّهِ مَا دَرَأَ أَرَبُورِمْ سَالِدِمْ قَصْدِمْ نُورِمْ بِحُدُثِ الْآلِ  
حَضَرْتُ رَسِيدِمْ وَالْقَامِ نُورِمْ كَرِيفَارِيْمْ تَقْوِيدِمْ وَخَصْرِمْ دَامِ كَرِ  
إِنْ عُلُتِمْ كَرِمْ دَرُورِمْ سَالِحِمْ نُورِمْ كَرِيفَارِيْمْ بَرِيفَارِيْمْ  
بِأَيِّمْ حَضَرْتُ دَامِ كَرِيفَارِيْمْ حَضَرْتُ دَامِ كَرِيفَارِيْمْ  
بِرَابِ حَضَرْتُ بَرِيفَارِيْمْ وَحَضَرْتُ تَقْوِيدِمْ نُورِمْ دَرُورِمْ حَضَرْتُ  
بِرِيفَارِيْمْ أَوْدَاعِمْ نُورِمْ وَبِرِيفَارِيْمْ دَامِ رَسِيدِمْ بِأَيِّمْ حَضَرْتُ  
مَدْنُ رَسِيدِمْ نُورِمْ كَرِيفَارِيْمْ كَرِيفَارِيْمْ كَرِيفَارِيْمْ  
إِنْ عُلُتِمْ رِيفَارِيْمْ رَسِيدِمْ بِرِيفَارِيْمْ شَبِيفَارِيْمْ وَبِعَزَائِنِ  
حَضَرْتُ قَالِيْ قَالِيْ رِيفَارِيْمْ نُورِمْ نَفْعِمْ عَزَائِنِمْ بِرِيفَارِيْمْ  
**تَقْدِيمِ دَرِيفَارِيْمْ** رِيفَارِيْمْ حَضَرْتُ صَادِقِمْ مَرِيدِمْ كَرِيفَارِيْمْ  
فِي الدَّعَاءِ الْحَبِيبِ كَرِيفَارِيْمْ إِذَا نَزَلَ بِرِيفَارِيْمْ وَقَالَتْ لَمَّا لَكَ  
صَوْتُ مَرُوفِمْ وَكَمْ حَبِيبِمْ مِنَ الْمَاءِ وَمِنْ كَمْ تَقْدِيمِمْ فِي  
الدَّعَاءِ كَرِيفَارِيْمْ إِذَا نَزَلَ بِرِيفَارِيْمْ وَقَالَتْ لَمَّا لَكَ  
ذَا الصَّوْتِ لَا يَفْرُغُ مِنْ كَرِيفَارِيْمْ تَقْدِيمِمْ نَامِ دَرِيفَارِيْمْ وَتَقْتِ  
نَزُولِمْ يَلُورِمْ كَرِيفَارِيْمْ بِحَبَابِمْ مَقْرُونِمْ يَمُورِمْ وَبِلَايِكِمْ يَكُونِمْ  
كَأَيِّنْ أَوْدَاعِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ  
تَمَّيْدِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ وَبِلَايِكِمْ

یکوینما این آواز را می شنایم و نیز از آن حضرت روایت شده که  
مخوف بلاء یضیبه ففقدکم لم یزع الله عز وجل ذلک البلی  
ایضا یعنی هرگز آن بلائی خارج نباشد و تقدیم در دعائمانید حقیر  
هرگز آن بلا را نخواهد رسانید **طایب را بخواند** از بعضی  
مرویت که شکیات کرده بخدمت حضرت صادق علیه السلام از دردی که داشتم  
فرمود که بگوئیم الله یرحمنا یدرست خود را در موضع درد و بگو که  
اعوذ بفرقة الله واعوذ بجلال الله واعوذ بکرم الله واعوذ  
بجود الله واعوذ برسول الله واعوذ باسماء الله من شر  
ما احذر ومن شر ما اخطأ علی نفسی چون هفت مرتبه بگوید  
در روزی اعلی شود راوی گوید که چون بوجیه فرموده عمل فرمود  
آن در روز از من زایل ساخت و نیز از آن حضرت مرویت که چون در  
شویب دست خود در موضع درد بگذارد و بگوید اللهم یرحمنا  
و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و الا حق الا بالله  
اللهم انت عی ما اجد و سه مرتبه دست خود را بر موضع درد  
بمالد که شفا خواهد یافت **او عیب** اگر برای صبح ابراهیم فید  
**دعای الحطه** را در ورق روایت نموده که چهار ششم بعد از این  
سخت و این خبر بخدمت حضرت صادق علیه السلام رسانیده که ازین

من

من نوشت مضمون آن مرویت مشغول آنکه تحقیق است تو بن  
دید بر روی آن بجز کمال کتبم و بر پشت فرامید آنرا بر بنده  
هرگز آنکه گفت که ممکن باشد و بگو اللهم انی اذلت به الحطه  
و کففت عن ضرر و مکنت له فی الارض و جعلت خلیفک  
علی خلایک ان تصلی علی محمد و آله و یت و ان تصافی من  
علی هذ بعد از آن دست نشسته بخدمت جامع ما و ما را  
بگوید او گفت که حسب مورد عمل نموده کویا که مرا ازین عیب هلاک  
و این امری که بجز عمل آوردن و متفق شدیدی **دعای هشام بن احمد**  
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که بگوید لا حول و لا قوه  
الا بالله العلی العظیم دفع میکند حقایق از او مقادیر و سه  
بفرموده که حضرت رسول الله فرمود که ایاد لک کم ترا بخی از کیم  
بخت کنم بلی یا رسول الله فرمود که لا حول و لا قوه الا بالله  
العلی العظیم بختی از کیم بخت **دعای المکروب** محمد بن  
ابن حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که بعضی زنندان حضرت چهار صد حضرت  
نزدیک رفته بر او بوسه داده بعد از آن برپا که ای شیخ در احکام  
ی یا بگو گفت من در دردمند می باشم فرمود که چون نماز ظهر بگذارد





وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا يَسْمَعُوا  
وَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا يَسْمَعُوا  
يَمِينُكَ تَلْقَفُ مَا مَنَعُوا كَيْدَ سَاحِرٍ وَلَا فَيِّضٍ لِّسَانٍ  
خَيْثُ أَتَى وَهَذَا آيَةُ الْقُرْآنِ بَعْدَ أَنْ قُرِئَ  
أَنْبَاءُ وَهُوَ بِرَأْيِ مَنْزِلِهَا بِرِثَانِ مَنْزِلِهَا  
رَوَى خُورِدَوَانُ بِأَقْبَحِ مَعْنَى كُنْ بِرِثَانِ مَنْزِلِهَا  
بِمَا دَانَ شَأْنُهَا بِطَلَبِ وَسَبْعِ رُؤُوسٍ وَتَمَّ عَمَلُهَا  
بِنِ تَابِتِ كَفَّةٍ كَمَا أَيْزَاجُهَا بِمَوْجِدٍ وَفَقْرُهَا بِرَأْيِهَا  
عَبْدُ اللَّهِ بِرِثَانِ الْحَبِيبِ كَفَّةٍ كَفَّةٍ بِرِثَانِ  
صَحْبِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
عَبْدُ اللَّهِ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِأَوْفَرِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِكُلِّهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
جَدِيدٌ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
شَفَاكَ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
أَنْزَلَ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
حَضْرَتِ الْمَوْلَانِ عَلَى صَلَواتِ الْمَصْلُوحِينَ وَحَضْرَتِ الْأَقْرَبِ

فَرُودَهُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَنَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءُ  
وَرَحْمَةُ الْمَوْلَانِ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَنَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءُ  
شَرَّائِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
أَنْزَلَ الْقُرْآنَ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
تَقُولُ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِعَنِ حَقِّهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِأَشَدِّهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِزُورِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
وَرَسُولُ اللَّهِ كَفَّةً كَفَّةً بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِئْتِ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
مَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
دِرَاسَتِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
حَضْرَتِ صَادِقِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِطِينِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
الْآنُ كُنْ بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِحَاثِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا  
بِهِدْمِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا بِرِثَانِهَا



که خاک قبر حسین شفا دهد و در دیت و چون از بخوری بگو  
 بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رِزْقًا وَابْنًا وَغُلَامًا وَهَبْ  
 وَشَفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِزَوْجِهِ  
 که این طین قبر حسین شفا دهد از هر داء و آن اخذ  
 علی بن ابراهیم یعنی خاک قبر حسین شفاست از هر دردی  
 و مرضی و اگر چه آن از قبر مبادت بقدری است که گفته باشد  
 و از آنحضرت پرسیدند که انا فی ان خاک قبر حسین میگیرم  
 و منتفع نمیشود و فرمود که قسم بخدا که بخرا و خدای نیست که این  
 خاک کسی که اعتقاد داشته باشد که خدای تعالی نفع میدهد  
 بآن گرفته بکرات خدای تعالی و از نفع دهد بآن و از آنحضرت  
 از کیفیت تناول تربت شریف پرسیدند فرمود که چون کسی از  
 شما اراده تناول آن داشته باشد باید که قدر بخورد  
 با طراف انگشتان بگیرد و بسوسد و بر چشمهای خود بگذارد و از  
 برافشاند خود را بدو بگوید اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ التُّرْبَةِ وَبِحَقِّ مَنْ  
 حَلَّ بِهَا وَتَوَلَّى فِيهَا وَبِحَقِّ آبِهِ وَآمَتِهِ وَآلِهِ وَآلِ ابْنَةِ  
 مِنْ وَلَدِهِ وَبِحَقِّ الْمَلَائِكَةِ الْحَافِينَ الْأَجَلَتِ شَفَاءً مِنْ  
 كُلِّ دَاءٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِزَوْجِهِ وَبِزَوْجَتِهِ وَبِزَوْجَتِهَا

مِنَّا أَخَافُ وَأَحْذَرُ بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ تَكُنْ دُرَّةً مَسْفُوحَةً  
 در استشفای بعوضه و رقیه و یمیه و فشر  
 معاذی از الفاظ اینچرا از الفاظ و غیر آن بآن تحفظ کند و خواهر  
 خواندن و خواهر بطریق نوشتن و بر خوردن باشد و خواهر  
 باشد از اعراف میگوید یکی از اسماء اربعه و تفاوت نیست در آن  
 این چهار اسم در ما استعانت هوفیه و اگر چه نظر بوضع اولی  
 تفاوت واقع است باعتبار اشتقاق عوده از عود که بعضی  
 بنام گرفته باشد و رقیه از رقی یا رقی که بعضی صعود است  
 و یمیه از تمام و فشر از فشر که بعضی من کردن است و فشر  
 اینچرا بآن تحفظ کند مطلقا از اینجاست که بنام گرفته میشود و او  
 از امر مکرر عوده است و از اینجاست که مفید صعود و قوت  
 رقیه است و باین اعتبار که نتیجه تمام امر است یمیه و ملاحظه آنکه  
 فشر و دفع امر مکرر است اینچرا بنام استاد این امور از رقیه و فشر  
 جایز نیست و بصیرت حضرت صادق علیه السلام فرموده که لا تأمن  
 بِالرُّقِيِّ مِنَ الْعَيْنِ وَالتَّحْنِ وَالضَّرْرِ وَكُلِّ ذَاتِ هَاطِلَةٍ هَاطِلَةٍ  
 حَتَّى إِذَا عَلِمَ الرَّجُلُ مَا يَقْرَأُ لَا يَدْخُلُ فِي رَقَبَتِهِ وَخَوْذَتِهِ  
 كَيْسًا لَا يَعْرِفُ یعنی کسی نیست بر قها برای چشم زخم و تب و فلان

وهر ذات هاء که او را زهری باشد یعنی جانوری که میخوف باشد  
بشرط آنکه مرد را قیامت که داخل کرده در آنچه خواند چیزی را که  
عارف بآن نبوده و محتمل است که معنی آن باشد که معروف  
او نباشد یعنی بکرا و باشد فادیم و عاید ما وضع مظهر است  
بعضی تامل و صداهت نشان از آنحضرت روایت کرده که سالت  
عن رقیة العقب والحج والشرع ورفقة الجنون و  
المستور الذي عذب قال یابن یسار بالرقیة والهوى  
والکفر اذا کانت من القرآن ومن لم یثقه القرآن  
فلا یثقه الله وکل شیء یبلغ فی هذه الاشیاء من  
القرآن الکبر الله تعالی یقول ونزل من القرآن ما هو  
شفاء ورحمة للؤمنین الکر الله تعالی یقول لو انزلنا  
هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعا متصدعا من  
خشیة الله سلطنا علیکم ونوفقکم علی قوایع القرآن  
یعنی رسیدیم حضرت را از رقیة عقب و بار و نش  
ورقیة مجنون و کسی که او را محر کرده باشد و ازان در  
آزار باشد فرمود که یابن سنان بایک بیت رقیة و غوغه  
و نش ما داهی که از قرآن باشد و هر که شفا دهد و از قرآن

خدا ی تعالی و شفا بخواند داد و بیواند که فلا شفا الله  
و عا باشد بخاک سبق ذکر یافت پس فرمود که آیا چیزی بلیغ تر  
از قرآن در بیان هست یا نه حق جل و علا میفرماید که و نزل  
من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین وایا نزع حق و ط  
میفرماید که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرايته خاشعا  
متصدعا من خشیة الله یعنی اگر نازل میساختیم این قرآن را بر  
کوهی هرگز نپدید می آن کوه را با خشوع و شکافتن از ترس خدا  
پرسید ما را که تعلیم کنیم و واقف کنیم شما را بقوایع قرآن  
برای هر مرضی و مراد بطلک بقوایع قرآن آیا نیست که خواند  
میشود بواسطه خوف از موزیات همچون آیه الکرسی و قیام  
قیمه بقوایع آت که کوبیا قرع میکند یعنی بکوبند و بیا  
و طبعی قایت کرده که سالت یا عبد الله عن الشرع المحجوز  
فقال ما کان ای یسری یا ساعی رسیدیم حضرت صادق  
از نش برای خود فرمود که بدین بایک غنید و محمد است  
روایت کرده که سالت انا بحضر محمد الناقی علیه السلام ایغود  
یعنی من هذه الرقیة قال لا الا من القرآن فان علینا  
کان یقول ان کثیرا من الرقیة و التمام من الاثر الکر



یعنی رسیدم حضرت با قراءه که آیا بقوه چیزی از این مرتبه  
 میتوان نمود حضرت فرمود که نه مگر از قرآن زیرا که حضرت تبارک  
 میفرمود که دیار کافران و غیره با شرک بحدیث و میتواند  
 که حکم حضرت باطل شود بر بسیاری از رقیبها و تمیم با شرک  
 اشتمال آنها با شکر کلمات ردیه و معانی فاسده اشباع افتاده  
 چنانکه این حقیر را در رقی و قیام اهل مذاهب فاسده استماع  
 و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که این کثیر را  
 من القرآن میفرماید یعنی بسیار از تمیمها شرکست و ذرائع  
 بر این است از حضرت با قراءه روایت کرده که سألته عن المص  
 هل یعلق علیه تعویذ او سئی من القرآن فقال نعم  
 لا بأس به ان قوارع القرآن تنفع فاستمعوا لها یعنی  
 به رسیدم حضرت تبارک از پیامبر که جایز است که تعویذ یا  
 چیزی از قرآن بر ویاء و نرند فرمود که آری بای نیست بکن  
 که قوارع قرآن نفع میکند پس استماع کنید و روی احقق  
 بن تمام عمل با قراءه فی الرجل یتکون به العلة فیکت  
 له القرآن فعلق علیه و یکت له فیحاله و یشر به فقال  
 لا بأس به یعنی رواست که احقق بن تمام از حضرت صادق

در باب هر کس که باو علقی باشد پیر از برای او بنویسد و بزرگ  
 بیا و نرند یا بنویسد از برای او و بنویسد و او بنویسد  
 او را حضرت فرمود که بای نیست بهمانها پوشیده نماید که  
 حضرت جواز برقیه و عوده در قرآن منافات بخلاف و عود  
 که از احباب عتصم صلوات الله علیه مأثور باشد از رجه اینها  
 در حکم قرآنند و مانند آن بر زنان و کودکان  
 و مانند ایشان حضرت صادق علیه السلام فرموده که لا بأس بالتعویذ  
 ان یتکون علی الصبی والمرأة یعنی بای نیست که تعویذ یا  
 یا کودکان و زن بیا و نرند و حلی روایت نموده که سألته  
 جعفر بن محمد عن فضائل یان رسول الله هل یعلق به  
 من القرآن والرقی علی صبیاننا و نساءنا فقال نعم اذا  
 کان فی ادیم تملک الحایض و اذا لم یکن فی الادیم  
 لم تملک المرأة یعنی رسیدم حضرت صادق علیه السلام  
 که یا بن رسول الله آیا جایز است که چیزی از قرآن و رقی بر کوه  
 و زنان بیا و نرند فرمود که آری بشرطی که اگر زن حایض باشد  
 آنرا در پوستی گرفته بر خود بندد و اگر در پوستی نباشد  
 زن حایض و غیر آن آنرا بر خود بندد و الا زن حایض بخیریت

وابن سالم روایت کرده که سئلتنا با عبد الله علیه السلام  
 الرضی عن هذا الخبر علی شیء من القرآن والتعویذ قال  
 لا بأس قلت ربما أصابنا الجنائز قال ان المؤمن  
 لن یجوز لیکن المرأة لا تلکله اذا لم یکن فی ادم  
 واما الرجل والاصحاب فلا بأس به خال کردم حضرت  
 ابدی الله را از جهاد که آیا ستواند بود که چیزی از قرآن یا تعویذ  
 بروی او نیندازد و فرمود که با کسی نیست که تم با باشد که ما را جانب  
 برسد و فرمود که مؤمن بجهت لیکن زن چون در بیت نباشد  
 نمیتواند بت و اما مرد و کودک هر کفایت کند تا که بجهت  
 که برای جمیع امراض ناصات ذکر باشد  
 حتی وقتی که خادم امام رضا بود در خراسان گفته کشیدم  
 از حضرت که یک گفت در روزی مرا مخاطب شد فرمود که ای نیر  
 ذکر تا کنی ثبات یابن مولی الله فرمود که بگو جمیع علل که یا  
 منزل الشفاء و مذهب الداء انزل علی صبحی الشفاء  
 که حضرت شافعی الامراض را حایت کرامت خواهد کرد  
 و آن بروی که حضرت صادق علیه السلام فرمود  
 ایست که یتیم الله الرحمن الرحیم یتیم الله الذی لا یضمر

مع احمد شیء فی الارض و لا فی السماء اللهم انی اناک  
 باجماء الظاهر المظهر المقدس المؤمن المومن المومن المومن  
 الذی من سالت به اعطیته و من دعاک حاجت  
 ان تصلي علی محمد و آل محمد و ان تعافینی مما احدث فی  
 سمی و بصری و فی بدی و رجلی و فی شعری و لثمتی و فی  
 بطنی انک لطیف لائق و انت علی کل شیء قدير  
 خالدم عیدی کنه که تعلیم نمود این خود را حضرت  
 علی بن موسی بن و فرمود که تعلیم کن آنرا برادران مؤمن  
 که نفع میکند از راهی و عوده ایست اعیذ فقی رب  
 الارض و رب السماء اعیذ فقی بالذی علم بک و ک  
 و شفاء  
 صادق روایت نموده که فرمود که اگر تو این بخوانی یا تعویذ  
 کنی یا زده حرف گفته که مرا بخرد یا آن یا زده حرف این را  
 فرمود که بگو اعوذ بعزیز الله اعوذ بقدر الله اعوذ  
 بحاکم الله اعوذ بسلطان الله اعوذ بدفع الله اعوذ  
 بمتن الله اعوذ بجمع الله اعوذ بملک الله اعوذ بتمام الله  
 اعوذ برسول الله صلی الله علیه و آله و علی اهله و آل



مِنْ خَيْرِ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ وَتَعَوَّذَ مَا مِنْ عَوْدِهِ اَنْهَرَجَ  
 خَوَاجِي كَضَرْبِ مِرْسَانٍ بَانَ نَهَاقَهُ وَخَرَجَ وَنَدَّاهُ وَنَهَ  
 شَيْطَانُ اَنْشَأَ اللهُ تَعَالَى الرِّضَاعَ حَسَنَ بَنٍ عَلَيْنِ  
 يَقَطِّينَ كَفْتُ كَرَفْتُمْ اِنْ عَوْدَهُ رَا اِنْ حَضَرْتَ مَا مَرَضَاعُ وَحَضَرْتُ  
 وَمُودَكَ اِنْ عَوْدَهُ جَامِعُهُ وَمَا نَعَمَاتُ وَخَرَزَ وَمَا نَعَمَاتُ  
 هَذَا رَا عَوْدَهُ اَيْتَ بِنِمْ اللهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بِنِمْ اللهُ الرَّحِيمُ  
 فِيهَا وَلَا يَكُونُ اَنْ اَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ نَكْتُ اَنْ كُنْتُ نَقِيًا  
 وَنَقِيًا نَقِيًا اَخَذْتُ بِنِمْ اللهُ وَبَصُرْتُ عَلَى اَمْعَانِكُمْ وَابْصَارُ  
 وَتَقَوُّعُ اللهِ عَلَى قُوَّتِكُمْ لَا اَسْلُطَانُكُمْ عَلَى فُلَانٍ رِفْلَانِ  
 وَعَلَى ذُرِّيَّتِهِ وَعَلَى مَالِهِ وَعَلَى اَهْلِيَّتِهِ سَتَرْتُ بَيْنَكُمْ وَ  
 بَيْنَهُ فَتَحَرَّ النَّبِيُّ الْفِي اَسْتَرْو مِنْ سَطْوَةِ اِلَافِ اَعْنَتِ  
 جَبْرِيْلَ عَنْ اِيْمَانِكُمْ وَيَكَايِلَ عَنْ قِيَادِكُمْ وَنَحْنُ صَلَوَةُ  
 عَلَيْهِ اَللهُ وَاهْلِيَّتُهُ اَمَانِكُمْ وَاللهُ تَعَالَى مَطْلَعُ عَلَيْكُمْ  
 بِنِمْ خِيَالَهُ وَبِنِمْ ذُرِّيَّتَهُ نَبِيكُمْ وَمِنْ اَلْقَاطِنِ مَا  
 شَاءَ اللهُ لَا اَحْوَلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
 اِنْ لَا يَلْبِغُ حِلْمًا اَنَا نَاثُكُ وَلَا نَبِيَّتُهُ وَلَا يَلْبِغُ جُحُوْدُ  
 نَفْسِهِ عَلَيْكَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَانْتَ نَفْعُ الْمَوْلَى

وَنَفْعُ الْوَكِيلِ وَنَفْعُ النَّصِيرِ حَرَسَتْكَ اللهُ وَذَرَّتْكَ  
 بِالْفُلَانِ بِنِمْ فُلَانٍ بِمَا خَرَسَتْكَ اللهُ بِرَاوِلِيَّاهُ وَبِمَا خَرَسَتْكَ  
 عَلَى اَحَدِيْنَ خَلْفَهُ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِيَّتِهِ وَبَعْدَ ذَلِكَ  
 بِنِمْ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ اَللّٰهُ  
 بِاللهِ لَا اَلْهَافَ مِنْ اَللهِ اِلَّا اَللّٰهُ حَسْبُنَا اللهُ وَنَفْعُ الْوَكِيلِ دَلَّ  
 سَلَمٌ فِي مَرَاةِ الشَّاطِلِ لَهَا طَلَا لَهَا طَلَا لَهَا طَلَا لَهَا طَلَا  
 اِيْ حَسْبُنَا اللهُ حَسْبُنَا اللهُ حَسْبُنَا اللهُ حَسْبُنَا اللهُ حَسْبُنَا اللهُ  
 كَيْفَ كُنْ كَيْفَ كُنْ اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا اَزَا  
 وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُوْلِ اللهِ وَاهْلِيَّتِهِ اَعُوذُ بِرَبِّ  
 وَقَدْ رَفَعْتُ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا اَجِدُ فَضِيلُ  
 بِنِمْ رَا حَضَرْتُ بِاَفْرَقِ رَا يَتَرَكُ رَا كَيْفَ رَا يَتَرَكُ رَا يَتَرَكُ  
 وَخَوَاجِي كَضَرْبِ مِرْسَانٍ بَانَ نَهَاقَهُ وَخَرَجَ وَنَدَّاهُ وَنَهَ  
 يَاعَ اَيْنَ جِنِّ اَوْ عَيْنِ اِنْسَانٍ اَوْ يَا وَجْهَ فُلَانٍ بِنِمْ فُلَانٍ  
 اَخْرَجَ عَلَيْكَ بِاللّٰهِ الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى كَلِمًا وَاجْتَذَابَهُمْ  
 خَلِيلًا وَوَدَّ عَيْسَى بَنَ مَرْيَمَ وَوَدَّجَ اللهُ وَكَلَّمَهُ وَوَدَّ  
 مُحَمَّدًا الْاَمْدَانِ وَطَفَّتْ كَلَامُ طِفَّتْ نَارُ اِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ  
 وَبِاللهِ كَرَامُ هَرَمِضُ نَجْمُ وَصَدُوقُ نَامُ مَرِيضُ وَنَامُ مَرِيضُ وَنَامُ مَرِيضُ

چنانکه نزد تعویذ یا عرق النسا او یا عین جن یا فلان بفرست  
 شعری است  
 صادق دروغی که احصا بخود را وصیت میفرمود رعایت کند  
 کسین کان به علة فلیأخذ فلة جدید و لیجعل فیها الماء  
 و یبقی الماء بقیه فلیقرا علی الماء سورۃ انما انزلنا  
 علی الرسل نلین من حقهم لیشرب الماء و لیتوضأ  
 و لیمسح به کلما نقصنا ذوقه فایة لا یظهر ذلک لک  
 انما الا و یأمن به الله تعالی من ذلک الماء یعنی  
 هر گز اعلی باشد باید که بگوید که یارند سبوی نو و بگوید  
 در آن آب و بخور است بر آن آب سورۃ انما انزلنا به باب سبیل  
 می باشد و بعد از آن بخورد و وضو کند و مسح کند و هر گاه  
 که ناقص شود آن سورۃ بر آن وضو کند که این عمل سه روز  
 بظهور رسد اگر چه سه روز نخورد که در حدیث آمده  
 از آن در دعای است که است کند  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَعِیْذُ بِفِی بِاللّٰهِ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَتَّ الْعَالَمِیْنَ ثَلَاثًا وَلَا الضَّالِّیْنَ وَ تَبَرَّكَ  
 الْعَلَّامُ مِنَ غَیْرِ مَا خَلَقَ بِاتِّمَامِهِ وَ بَرِّئَ النَّاسُ تَمَامًا

وَقَالَ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَمَامًا نُورُ النُّوْرِ وَ مَدِيرُ الْأُمُورِ  
 اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرِ مِثْلِ مَن شَكَّ  
 فِيهَا وَ صَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجَةٍ الرَّجَاجَةِ  
 كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّارِ كَةِ  
 يُتَوَنَّدُ لِأَشْرَاقِهِ وَ لَا عَرَبِيَّةٌ بِكَادُورٍ نَبَايُحِي  
 وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ  
 مَنْ قَلَّ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ  
 يَكْلُمُ مَنْ يَشَاءُ عِلْمُ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ  
 بِالْحَقِّ قَوْلُهُ أَمْحُوه فَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ  
 عَالَمُ الْعِلْبِ وَ التَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْحَكِيمُ  
 اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثِينَ  
 يَسْتَرْزِلُ الْأَمْزِجِيَّةَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ  
 شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا  
 وَ أَخَصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ  
 يُعْلِنُ وَ يَسِرُّ وَ مِنْ شَرِّ الْجِنَّةِ وَ الْبَشَرِ  
 وَ مِنْ شَرِّ مَا يُطِيرُ بِاللَّيْلِ وَ لَيْسَ بِالْمَلَكِ  
 وَ مِنْ شَرِّ مَا فِى كُنْ الْحَمَامَاتِ وَ الْوَحْشِ وَ الْحَرَابَةِ



وَالْأَوْدِيَّةِ وَيَسْكُنُ فِيهَا مِنَ الْجِبَالِ وَهُوَ أَظْهَرُ  
 يَكُونُ فِي الْأَنْهَارِ وَيُخْرِجُ مِنْهَا نَافِثَاتٍ فِيهَا  
 الْمَلَائِكَةُ وَهُمْ فِيهَا مُخَلَّفُونَ وَمِنْهُم مَّنْ  
 قَدْ نَزَلَ فِي سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
 قَدِيرٌ لَوْ لَمْ يَكُنِ فِي السَّمَاوَاتِ الْأَعْلَى الْفَلَاقُ  
 وَخُجْرَتُ الْحَمِيمِ وَمِنْهُم مَّنْ أَلْقَى الْحَمِيمَ  
 مُرْتَفَعًا يُعْزِيهِ حَافَاتٍ لِّغَيْرِكُنَّ فَلِئْسَ مِنَ الْخَبِيرِ  
 الْبَصِيرُ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِيْطُ الرُّزْقِ  
 يُنَزِّلُ السَّمَانَ وَفِيهِ السَّمَكُ وَالْأَرْضُ وَالْأَنْبَاءُ  
 خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ  
 اسْتَوَى لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا  
 تَحْتَ الثَّرَى وَإِنْ يَخِفُّ الْقَوْلُ فَاذْكُرْكَ الشَّرَّ  
 وَخَفِيَ الْأَلَمُ فَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ  
 اذْكُرْكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يَحْسِبُ الْقَدِيرَ  
 وَلَا تَقْصِدُوا فِي الْأَرْضِ عِبَادًا لِلْإِنْسَانِ أَذْهَبَ  
 حَقًّا وَطَعْنًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْحَنِينِ  
 وَأَعِذْكَ بِتَوَاتُرِ التَّوْبَةِ وَالْإِجْلِ وَالزُّبُورِ وَالْفَرَاقِ

الْعَظِيمِ

الْعَظِيمِ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَائِفَةٍ وَبَاقٍ وَشَيْطَانٍ وَسُلْطَانٍ  
 وَنَاجٍ وَكَافِرٍ وَنَاطِقٍ وَطَائِفٍ وَمُحَرِّكٍ وَمَا كُنْ  
 وَمَا كُنْ وَمَا كُنْ وَمَا كُنْ وَمَا كُنْ وَمَا كُنْ  
 حَزَنَاتٍ وَنَاصِرَاتٍ وَمُؤْتِنَاتٍ وَمُؤْتِنَاتٍ وَمَا كُنْ  
 لَا شَرَّ لَكَ لَهُ وَلَا مَعْرُوفٍ أَدَلَّ وَلَا مَذَلَّ لِمَنْ  
 أَعَزَّ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
 وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا  
 اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ اسْتَوَى الرَّبُّ عَلَى الْعَرْشِ فَكَانَتْ  
 السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بِحُكْمِهِ وَهَذِهِ الْجُودُ مَا مِنْ وَدَّ  
 الْجِبَالُ بِأَذْنِ الْأَنْجَارِ وَذُ السَّمَاوَاتِ وَمَنْ  
 فِي الْأَرْضِ الَّذِينَ كَانَتْ لَهُ الْجِبَالُ وَهِيَ طَائِفَةٌ وَأَنْبَعَتْ  
 لَهُ الْأَنْجَارُ وَهِيَ بَابُهَا الْحَبَابُ كُلُّ جَبَارٍ وَمَا سِيدِ  
 بِبَابِ اللَّهِ عَنْ فَلَاحٍ بِفَلَاحٍ وَمِنْ جَعَلُ بَيْنَ الْخَبَرِ  
 طَائِفَةٍ وَجَعَلُ فِي السَّمَاءِ بَرُوجًا وَجَعَلُ فِي السَّمَاءِ سِرَاجًا  
 وَفِيهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَالْأَنْبَاءُ وَالْأَنْبَاءُ وَالْأَنْبَاءُ  
 مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ وَأَعِذْكَ بِمَنْ جَعَلَ الْأَدَّ  
 رَوَافِدُهَا لَا وَأَوْتَادُهَا الْيَوْمَ صَلَّى إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ أَوْ





بِالْقُرْآنِ الْكَبِيرِ مِنْ شَرِّ مَا نَفَثَ وَعَقَدَ وَمِنْ شَرِّ لَيْلٍ  
وَمَا وَدَّ أَنْ يَغِيْبَ ذَلِكَ بِالْأَحَدِ الْأَخِي مِنْ مَا دَأَتْ عَيْنُكَ  
وَمَا لَمْ تَرَوْا جَيْدَ ذَلِكَ بِالْقُرْآنِ الْكَبِيرِ مِنْ شَرِّ مَا أَرَادَ  
بِأَرْضِ سَبْرَانَتْ يَا فَلَانُ بَرِّفَانَتْ فِي حَقِّ إِبْرَاهِيمَ الْعَزِيزِ  
أَتَجَارِدُ الْكَلْبَ الْفَتْرَ وَسِرَّ السَّلَامِ الْمُؤْمِنِ الْمُتَمَيِّنِ  
الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ عَالِمِ الْغُيُوبِ وَالْغَاذِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ  
هُوَ اللَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَجِبْ لِقَابِي بِرَبِّ الشَّارِقِ وَالْعَارِبِ مِنْ شَرِّ ظُلُمٍ  
مَا رَدَّ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ وَخَاسِدٍ وَمُخَارِبٍ وَمَنْزِلٍ عَلَيْكُمْ  
مِنْ السَّمَاءِ مَاءً لِيَطْفِئَكُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ رَجَسُ  
الشَّيْطَانِ وَلِيَرْطِبَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيَذْكُرَ بِهِ الْأَقْدَامُ  
أَوْ كُنْ مِنْ جِلْدِكَ هَذَا فَغَسَّلَ بِأَرْدٍ وَشَرَابٍ  
وَأَتَزَلَّ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً لِيُخَوِّبَ بِهِ بِلْدَةً مِثْلَ وَتُفَعِّدُ  
بِمَا خَلَقْنَا أَنْهَامًا وَأَنَا فِي كَيْفِ الْأَلَانِ خَفَقَ اللَّهُ  
عَنْكُمْ فَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ لِلْأَحْوَالِ

الشَّيْطَانُ

وَلَا تُفَقِّحْ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا غَالِبَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ  
غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَهُمْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْأَحْوَالِ وَلَا تُفَقِّحْ إِلَّا بِاللَّهِ  
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَالنَّبِيِّينَ  
وَالْمُرْسَلِينَ وَفَاهِرِينَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ  
وَالْخَالِقِينَ كُلِّ شَيْءٍ وَمَا لَمْ يَكُنْ بِأَمْرِهِمْ وَأَمْرُ الْإِنْسَانِ  
وَقُلُوبِهِمْ وَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ حَرَمًا وَحِجَابًا وَمَنْعَةً  
إِنَّكَ رَبُّنَا لِلْأَحْوَالِ وَلَا تُفَقِّحْ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا  
وَالْيَاكَ الْمَصِيرُ وَأَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عَالِمُ فَلَانِ  
بْنِ فَلَانٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا  
وَمِنْ شَرِّ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمِنْ شَرِّ  
كُلِّ شَيْءٍ أَمِينُ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُرِّ اسْتَشْفَا بِأَمْرِ مَرْزُومٍ وَأَبِ مِزَابٍ سَابِقًا وَفَضْلٍ  
تَدِيرُ مَشْرُوبَ شَمَةِ إِذْ خَاصَّ بِهَا بَعْضُ بِيَانِ رَسِيدٍ  
وَيَحْمَدُ أَيْكَادِ فَضْلٍ يَنْتَرِظُ لِيَبَاشِدَ بَعْضُ مَنَافِعِ وَجْهِهِ  
أَهْلًا تَقَرُّ وَتَحْمَدُ مِيسَابِدَ عَمِيلِينَ جَابِرَكَ كَمَا تَعْبَثُ

أنا عبد الله الصادق يقول ماء زمزم شفاء  
من كل داء وأخذته قال كائنا ما كان لأن رسول الله  
صلى الله عليه وآله قال ماء زمزم لما شرب له  
يعني شربتم ان حضرت صادق عليه السلام  
زمزم شفاء من كل داء وهر چه که نوشید شود  
گرفتند بباران و شربان ان حضرت رسول  
صلى الله عليه وآله و است که این را می فرمود  
و دواء لا يحتاج معه الى دواء فقبل يا رسول الله  
ماء لك الدواء قال يؤخذ ماء المطر قبل ان ينزل  
الى الارض ثم يجعل فيه اناؤه نظيف و يقرأ  
عليه الحمد الى اخرها سبعين مرة و قل هو الله  
أحد و اعوذ بين سبعين مرة ثم يشرب منه  
قدح بالغداة و قدح بالعشي قال رسول الله  
صلى الله عليه وآله و الذي يعشني بالحق لا يترحم  
ذلك الداء من يديه و عظامه و محبته و عوفه  
يعني حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود که تمام  
نمودم لاجل رسول دواي که با وجود آن دواي حاجت

نیت پس کسی ان حضرت پی رسید که آن دوا چنانچه  
فرمود که گرفته شود آب باران پس از آنکه بباران رسیده  
و کرده شود در ظرف پاکیزه و خوانده شود در آن الحمد  
اخر هفتاد و نوبت و قل هو الله و معوذتین هفتاد مرتبه  
بعد از آن آشامیده شود از آن قدحی یا مدا و وقتی  
شام قم بخورد و ندی که مرا بخاق بعوث ساخته که چون  
چین کرده شود خدای تعالی بر آن در برکت آن از باری  
دش و استخوانهای و مغزهای او و رگهای او مرددی که  
داشت باشد در استشفای حاجات  
حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود  
که لهذا وصایا جبرئیل علیه السلام حتى ضمنت ان لا بد  
منه حی و ضمنت که در اجر نیل که بحکایت نبوت که کان  
بردم که جان از آن نیت یعنی واجبات و حضرت  
صادق فرموده که الحجا انه في الراش شفاء من البسغ  
الجون و الجذام و البرص و الثعاس و وجع الضر  
و الصداع و الاكله یعنی حجات در شفا مید  
از هفتاد مرتبه جنون و جذام و برص و خواب و درد دما



و در سر و خون و نیز آنحضرت فرموده که خیر ما  
تداویم به الحامه و السعوط و الحام و الحنفه  
یعنی بهترین اینها آن تداوی نماید حجامت  
و سعوط و حمام و حنفه است و حضرت باقر فرمود  
که طایفه العربی ثلاث شرط الحجامه و الحنفه و اخیر  
دواء الکی یعنی طب عرب در سه چیز است تیغ زدن  
حجامت و حنفه و دوا که آخر دواست و نیز آنحضرت  
فرموده که ما اشکی رسول الله صلی الله علیه و آله و  
قطرات الاکان مفرقة الى الحجامه و قال ابو طیب  
حجت رسول الله صلی الله علیه و آله و اعطانی دواء  
و شربت دواء فقال رسول الله اشربت قال نعم  
قال و ما حملک علی ذلک قلت انتزلت به قال  
اخذت ما ناس من الایواء و الفخر و الفاقة  
و الله ما تمسکنا انما ابدا یعنی درمند نشدیم  
حضرت رسول مکرانکه با او حجامت باشد و ابوطیبه  
گفته که حجامت کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
و او مرا دید و داد و من خون او را کبجی گرفته بودم انما

فرمود که چه چیز تداوی داشت گفته تیرا حجامت  
بمان فرمود که چون چنین کردی امان یافتی از دردها  
و بیماریها و در رویش و حاجت و بجا فتم که آتش دوزخ  
به تو نخواهد رسید هرگز سخی نمائند که درین حدیث ثلاث  
بر آنکه حجامت حکم معذوری باشد قاتل و حضرت صادق  
فرموده که دواء الانبیاء الحجامه و التور و السعوط  
یعنی از دواهای انبیاء حجامت و تور و سعوط و از  
حضرت باقر مرثیه که طایفه العربی فی سعة شیطه  
الحمام و الحنفه و الحام و السعوط و الفی و شری  
خبر و آخر الداء الکی یعنی طب عرب در هفت  
چیز است تیغ زدن حمام و حنفه و حمام و سعوط و  
و شربت عسل و کی که آخر دواست و حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرموده که انجموا فان الدم  
ربما یتبع بضا حبه ففکله یعنی حجامت کنید که با  
باشد که خون درضا حبه خود حرکت و زیاده را ببرد  
او را بکشد و در حدیث آمده که کان الرضا حبه ربما  
یتبعه الدم فاحجم فی خوف اللیل یعنی بیا بود که

حضرت امام رضا علیه السلام را در شب خون حرکت میکرد  
 و در همان شب حجامت مینمود استعمال حجامت  
 حضرت صادق علیه السلام فرمود که آن لایم و هیجان نه ثلاث  
 علامات البر فی الجسد و الحکمة و ذیب الدواب  
 یعنی خون و هیجان و اواسه علامتت جو شتر و حیوان  
 و خارش بدن و حرکت جانوران چون مویضه و  
 و این حالت را اطباء تمیز گویند و این حضرت صادق علیه السلام  
 بصحت رسیده که آنکه کان اذا اعتل انسان من  
 اهل الذیار قال انظروا فی وجهه فان قالوا اصفر  
 قال هو من الکفرة الصغراء و یا من یشرک الماء فان  
 قالوا احمر قال دم فیا من یأیجج امه یعنی تحقیق  
 که چون کسی از اهل خانه حضرت پیمانیست میفرمود  
 که روی او نظر کنید پس اگر بعد از نظر می گفت که زرد یا  
 میفرمود که صفرا و اگر شراباب مینمود چه نشانه  
 معلوم شد که آب دفع حرارت نیاید و اگر میگفتند  
 سرخ است امر مینمود بحجامت و نیز از آن سخن بر توفیق  
 که آنرا قال فی الحام لا یظلمه و انت تمسک من الطعنه

ولا یختر حقها کل شیئا فان ادرك العرق و استهل  
 یخرج وجهه و اقوی البکدین یعنی فرمود که در باب حجامت که  
 داخل او میشود حال که متمسک باشی و در باب حجامت که حجامت  
 مکن تا چیزی نخوری زیرا که ایضاً موجب آنست که خون  
 در عروق بیشتر و برآمدن خون آسانتر و قوت بدست  
 افزونتر باشد و حضرت کاظم علیه السلام فرمود که الحجامه بعد  
 الاکل لا یمنه اذا شبع الرجل ثم احجم اجتمع الدم  
 و اخرج الذاء و اذا احجم قبل الاکل خرج الدم  
 و یبقی الذاء یعنی حجامت کن بعد از خوردن زیرا که  
 چون مردم سیر باشد و حجامت کند خون فاسد و جویج  
 حجامت مجتمع مینماید و برآمدن آن موجب برآمدن  
 درد میشود و چون پیش از خوردن حجامت کند  
 خون بر می آید و درد در بدن مینماید و نیز از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت که الحجامه علی الریق یعنی حجامت  
 بر ناستا و تحقیق مرام در مقام آنست که مسالك  
 و مجاری غذا و اوعیه اخلاط مثلاً بواسطه  
 ضرورت خلل و امتیاز غذا لا یزال یقسطی الزغنه



واظروا که شاغل آنها باشد مشغولند و بناوله و  
چیزی از قدر کفایت بخیل و شیخند و چون اقلای  
یا فادی در بدن باشد طبیعت باذن خالقها باجنود  
که قوی و ارواح و خلوطند متوجه مقصود الماند  
بر اصلاح آن و استفرغ خصوصاً استفرغ خون  
که استفرغ کلیت موجب ضعف خلاق طبیعت  
و نیز بمقدوره الواحد لا یصدر عنه اکثر من طبیعت  
درین صورت مقصد فعل اصلاح است مقصد اخراج  
فاسد نیست و اندودن از مقررات طب بلکه طبیعت است  
که اصلاح بدن و دفع فساد بلکه جمیع افعال بدن مستند  
بطبیعت است و بعد از تمیز این مقدمات نموده شود  
که در حال کونگی و خلای عدم که باب وصول است  
سایر اعضا بطبیاعها از جذب انجذاب و دفع و  
انفراج مستفاد و اگر بطریق غضب و قدری بجز انظار  
در آید بالضرورة از عضو اطوع و اگر بخواهد بود  
و انفراج فساد مطلقاً لا انفراج از سایر اعضا بحصول  
تغذیه میوشت و در حال انزال استفرغ خون موجب

سبب ضعف است و انفراج صالح با عدم انفراج  
فاسد پس ازین تحقیق بوضوح رسید که واجب است  
که استفرغ خون در حال واقع شود که معدوم نظری با  
و نه مطلقاً چه در احوال باسطه وصول بدل و عدم  
اشتغال طبیعت با امری دیگر جذب و انجذاب و اعضا  
حاصل میشود و موجب ورود عروق میشود و فاسد  
مستخرج میشود و نیز ظاهر شده که مراد با کل و سیری در  
حدیثین اولین عدم خلای عدم است و مراد برین  
در حدیث آخر سیری و امتلاست **اوقات** مسعود  
و مخصوصه برای حجامت و رجحان بعضی اوقات بعضی  
دیگر مفضلین عمر و است کرده که سأل طبرانی زید  
ابا عبد الله عن الحجا مة یوم السبت و یوم الاحد  
و حدیثی را حدیثی را از زید العاصی عن رسول الله  
صلی الله علیه و آله و آله و قال فی حدیث عن رسول الله  
ان قال اذا تبع ما حکم الله فلیحکم الله و الله  
ثم قال ما حکم الله احد من اهل بیتی اری سائلاً  
یعنی سأل ابو طحان زید حدیثی را حدیثی را

از حجامت در روز شنبه و چهارشنبه و حدیث کرده اند  
حضرت را که عامه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و نهی از حجامت  
درین دو روز روایت کرده اند حضرت حدیث را انکار  
نموده فرمود که صحیح در رسول الله نیست که چون زیاد  
کند بکلی از شما خون بایرد که حجامت کند که بیا از آنجا  
بکشد بعد از آن فرمود که نباید نام کسی را اهل بیت  
خورد که حجامت این دو روز را برداشته باشد و نیز  
اذا مضرت عولیت کما ان اول لکشاء تکمل فی  
شهر اذا ولویه الحیاة فی مویة شاة الله  
بأن الله تعالی یعنی تحقیقی که در حجامت که در شنبه  
اولی از ماه روی واقع شود مفید صحت است که اگر  
بازد که الله تعالی در حدیث آمده که ان الحیاة یوم  
الثلاث لیسع عفر من الهلال من حیة یوم  
حجامت سه شنبه هفت ماهه نویک صحت بدست  
تا یک سال و در روایت کرده که هر تحقیقین حجامت علیکم  
بقوم تحقیقون قال ما کان علیکم لو اخرتموه  
الی غیر الا حد فکان ابراء اللداء یعنی گذشت

حضرت صادق علیه السلام میگوید که حجامت بکردار ایشان  
مخاطب ساخته فرمود که چه می شد بر شما اگر تا آخر می کرد  
حجامت تا شام روز یکشنبه که برای زاله درد بهتر است  
و از حضرت کاظم علیه السلام روایت که قال رسول الله صلی  
علیه و آله من کان منکم یحکم فی الحیاة یوم التبت یعنی  
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از شما  
حجامت کند استاید که روز شنبه بکند و خور  
صادق علیه السلام فرمود که یحکم الضایم فی غیر شهر رمضان  
یعنی نفعی که فلا یحکم الضایم الا ان یتکلم به  
فاما نحن فحجامتنا فی شهر رمضان باللیل و حجامتنا  
یوم الاحد و حجامته مؤالنا یوم الاثنین یعنی  
کسی که صایم باشد در غیر ماه رمضان میتواند بود که  
حجامت کند هرگاه که خواهد خواهر روز و خواهد شب  
و اما در ماه رمضان باید که کسی بخورد و غور نشود  
پس نباید که خون برآورد مگر آنکه خون همچان داشته  
باشد و اما ما اهل بیت حجامت ما در ماه رمضان  
در شب و حجامت ما در روز یکشنبه است و حجامت



دوستان ما در روز دوشنبه است و وجه منع صایم  
 در ماه رمضان از جهات در روز و عدم منع در غیر ماه  
 رمضان شاید کماکان باشد که توالی صوم غالباً در ماه رمضان  
 به موجب تضعف است و موجب تقاضای اعتدال و هلاک امر در کمال  
 قوت بخلاف غیر ماه رمضان بعد آن بواسطه عدم توالی  
 صوم غالباً امور در میان ضعف نیست و نیز حدوث  
 ضعف در ماه رمضان غالباً موردیت بوجوب افطار  
 در صوم واجب علی القیین بخلاف غیر ماه رمضان فایده  
 و ابوسعید خدری از رسول الله علیه السلام روایت کرده که  
 من حججت يوم الثلاثاء السبع عشر و الثمان عشر و التاسع عشر  
 و عشرين كانت له شفاء من ذاك الشك يعني هر که حج  
 کند در سه شب هفدهم یا نوزدهم یا بیستم و یکم  
 شفا خواهد بود او را از درد سال و نیز از کسر و زخم  
 که حج است روزی شب هفدهم یا نوزدهم یا بیستم و یکم  
 موجب است که میان خون حجت را نکشد و از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت شده که من حججت في الشهر  
 الحرام فإني لم أجد في ذلك شفاء من ذلك الشك

آخر ماه

آخر ماه در آخر کشتید یا در دید در روز از بدین خود نویز  
 از آنحضرت روایت کرد که ان الله يحب من حج في يومه  
 يوم النحر فإذا زالت الشمس فقرأ فاتحة الكتاب وقرأ  
 قبل الزوال يعني خون حجت بخود در موضع حج است روز  
 پنجشنبه پس چون قنای بر زوال رسید خون متفرق میشود  
 پس کبر خط خود را از جهات پیش از زوال و ممکن است  
 دفع منافات از حدیثین بتخصیص پنجشنبه واقع در حدیث  
 ثانی یا عداً یا پنجشنبه آخر ماه یا تقدیراً و لیکن فی الاما  
 الیاده و تقدیراً ثانی کون فی الایام الحاق و توضیح  
 این توجیه است که در ایام یازدهم یا در بواسطه جمود و  
 غلظت اخلاص عمل الاندفاع بعد از زوال و بعد از  
 حرارت آنها را موصوفیم و لکن اندفاع میشود و در ایام  
 حاق پیش از زوال تر و شب بعد از آن بنماید و بعد از  
 زوال باشد که حرارت موجب رقت و غلبان آن  
 میشود و این صورت مقتضی اندفاع ارق و بقای غلظت  
 و در حدیث آمده که من حججت مع الزوال يوم النحر  
 یعنی نهی شده از حج است باز و زوال در روز جمعه و ابوبصیر

روایت کرده که آنست الصادق علیه السلام از خجتم يوم الاربعاء  
قال من احب يوم الاربعاء لم يزل على اهل الجنة يوم  
من كل عامه ووقته كل اقله يعني مريم حضرت صادق  
از جماعت کردن در روز چهارشنبه باراده خلاصه ملطوف  
یعنی آنکه خال بعینه ند عافت می باشد از هر دری و نگاه د  
میشود از هر فحوشا فی این حدیث و حدیث مفصلین  
عمریت اینجند بخت علی از پدر خود از علی بن ابی طالب  
روایت کرده که قال رسول الله صلى الله عليه وآله من احب يوم  
الاربعاء فاصابه وضع قالوا بل يوم الاكفنة یعنی  
حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود که هر که جماعت  
روز چهارشنبه و برسد او را سفیدی یعنی بر روی سرش  
نکند مگر نفخه در او چه میتواند بود که مراد چهارشنبه افتا  
در عقیب باشد و موید اینست آنچه در حدیث آمده که ای  
من الجماعة يوم الاربعاء اذا كانت الشمس في العقیب  
یعنی نهی شده جماعت در روز چهارشنبه و فقیه اقباب  
در عقیب باشد **اعضای جماعت** و مضاف آن در آن جماعت  
از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که قال رسول الله الجماعة

فی الزمان شیطان من كل اهل الاثام یعنی جماعت کردن  
در شفاعت از هر مری میگوید که از حضرت صادق  
مرویت که كان رسول الله صلى الله عليه وآله الحجة  
ثلاثا واحدة منها فی الزمان و فی بیت المقدس و واحدة  
بین الکفین و فی بیت الناحية و واحدة بین الوركین  
و فی بیت المغیثة یعنی حضرت رسول الله سه حجت  
میشود یکی در سر از آن مقدس مینامید یعنی خلاص کردن  
و یکی میان هر دو شان و آنرا نفع مینامید یعنی سود کردن  
و یکی میان هر دو سر و آنرا معیشت مینامید یعنی زیاده  
رسیدن و ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که قال  
الشیخ رحمه الله الاخذ من فاته جبریل علیه السلام من الله  
تبارک و تعالی الجماعة الکامله یعنی حضرت جبریل علیه السلام  
علیه السلام جماعت مکره در آخرین که دور کند واقع بر  
الای و شمس جبریل آمد حضرت را انجا بنحی حال  
المرموقه بجماعت دو و یک یا این اخذ عین امت و اخذ عین  
دو شعبه از اجل الورد و سحر تند بخون بیا ربان  
که از شهاب جام و اشتقاق آنها و ترفیع محذوری میبود  
رسد و نیز از حضرت مرویت که شیکی لیه جعل الحکمة



تقال الخیر علی من مات فی الزمان جیاطا بین الخ  
والکعب ففعل ذلک الرجل فذهب عنه یعنی نکم  
که با آن حضرت مردی از خارش فرمود که جماعت کن سه مرتبه  
هر دو پای خود میان غروب که در غلیظ است که بالاقبال  
و کعبه استخوانیت نزد فصل ساق و قدم آن مرد و بنویسید  
فرموده حمل کرده خارشش بر طرف شد و نیز آن حضرت  
روایت شده که حمامه فی القبره نورث الثیاب  
یعنی جماعت در که قفا مورث فراموشیت و سبب ایراث  
ثیاب و چنانکه اطبا گفته اند آنست که جماعت  
نقد سبب بر جماعت مذکور از بطن مؤخره مانع  
که موضع ذکر است میفاید و افهقی سبب است از نام داشتاری  
بر و بر آن موضع مورث ثیاب است **اموری** که عمل آن  
در حال جماعت و بعد از آن است و از آن جماعت حضرت  
ابو جعفر علیه السلام روایت کرده اند که هر گاه از اصحاب خود فرمود  
که چون را ده جماعت داشته باشی بگو در حال که خزان  
محتاج تو سیلان داشته باشد پیش از آنکه فارغ شوی  
لینم الله الرحمن الرحیم اعوذ بالله الکریم من العین  
فی الذم ومن کل سوء فی جماعتی هذین بعد از آن

فرمود که ای سید من که چون اینرا گفتی دفع کردی از خود  
جمع مساوی را نیز که حق جل و علا در کتاب کرده میفرماید که  
و لو کنتما علم العیال انک کثرت من الخیر فاما سنی  
النظر الشؤ یعنی اگر غیب بدانت هر آنکه خبر بسیار بدست  
مجاورد و سوء یعنی قریب من رسید و نیز میفرماید که  
و لقد همت به و هم بها کولان را بر هات  
ریت کذالت لیصرف عنه الشؤ و الخشاء یعنی  
از جماعت که در یوسف و یوسف عهد کرده بود  
با و اگر برهان و دلیل برود که خود را مشاهده میکرد  
و این شاهد برای آن بود که دفع کنیم از یوسف سوء  
یعنی زنا را و در قصه حضرت موسی میفرماید که  
ادخل بک فی حیبتک فخرج یثاء من حیبت  
سوء یعنی در او دست خود را در حیبت خود که بر آید در حال  
که سفید و در خشان باشد چون آفتاب بدون سوء  
یعنی مرضی چون بر سر سوء در کلام حق تعالی باینه خوان  
و چون در حال سیلان خواند از دعا بخوانی جمیع اینها را  
از تو من دفع خواهد شد و ام احمد رحمه حضرت

کاظم از آن حضرت روایت کرده که من نظر الی اول شجره  
من دیمه امین الواهیه الی الشجرة الاخری قال قلت یسری  
وما الواهیه فقال وجع الصنوبر یعنی هر که نظر کند بآفتاب  
بجز از خون خود این میشود از واهیه تا حجامت یکبار که من  
یاست دی واهیه چیست فرمود که در درخت است و حضرت  
باقر علیه السلام فرموده که من آن شجره نظر الی اول شجره من دیمه امین  
الوادی الی الشجرة الاخری یعنی هر که حجامت کند باین شجره  
بآفتاب از خون خود این میشود از ریشه تا حجامت دیگر  
و زید شام روایت کرده که كنت عند ابی عبد الله علیه السلام  
فقال يا حجام قدما ثمرانیه اخرى قال هذا يطبخ فی النار  
یعنی بپزیده نشسته تر حضرت که سخاوی طلبیده فرمود  
که حجامت خود را شسته بچکان و امروند که ناری حاضر کرد  
و از آن ناری فرمود بچکان از حجامت فارغ شدن ناری دیگر طلبید  
بسیل نموده و فرمود که بخور دهن ناری بوجه اطفا صفاست باید  
و اگر مفید شود ناری بامض یا فریقا طباکا ناری شیرین و جود  
حاره شعله میشود بصرفا نفاقات ندارد و زید بن اعیان  
از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که ان شجره فقال یا جابر

هنا الشجرة الشکرات ثم قال ان الشجرة الشکرات  
یورث الدم الصافی و یقطع الحارة یعنی بدست شجره آن حضرت  
حجامت نموده بکنیز خود فرمود که سه بار بجهت قند یا بعد از آن  
فرمود که قند بعد از حجامت دارد و بعد از دو روز در خون صافی  
و قطع بنماید حرارت را و شاید که قند بسیار احداث قوت که  
دفع فسادات قاطع حرارت باشد بالعوضه از حضرت  
ابن الحسن العسکری علیه السلام روایت شده که اکل الثمران بعد  
الحجامه زمانا یحلوا فانما لیکن الدم و یصفی الدم فی  
الجوف یعنی بخوردن ثمرین بعد از حجامت که تسکین و تصفیه  
خون نمایند و شعبه فرموده از حضرت صادق علیه السلام روایت  
نموده که کان النبی اذا حجم حاج به الدم و یفتح فاقبل  
بالماء البارد لیکن عنه حرارة الدم و ان امیر  
المؤمنین علیه السلام کان اذا حل الحجام وهاجته لحرارة  
صفت علیکم البارد فتنک عنه الحارة یعنی چون  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حجامت میکرد همچنان میخورد باو  
خون پس شعله نمیشد یا بعد از حجامت خون از او ساکن میشد  
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون با غلام میخورد حرارت



جامه و بیجان حرارت او می شود می شود که آب را باقی نماند  
تا حرارت او را بکشد **فصل دوم** در استشفای بعضی  
بوشیدن نام که استغفار بفضله عاجز فاضل و مناد الیه  
کامل است و جمله اطباء و دانشان آن اعتقاد می تمام در تقریر  
مناقص اعتقاد می کلام است سرعت نفس در ذال الله اکثر امراض  
بر او با تجار و ظاهر و زبان خام از بیان شمد از فواید شفا  
و چون وضع این مختصر مقصود است بر ذکر امور طبعی از احادیث  
عصمت صلوات الله علیه ما ثورات لاجرم اقتضای برهان  
عمود لازم بنمایند حسن و شایسته حضرت صادق علیه روایت  
کرده که شکر و تحمیل الی عیبه الله و سبحان الله و تحمیل الی الله  
فقد صدق من قد می یعنی شکر کردم بحضرت صادق علیه از درود  
حضرت فی الحاد فضا در طلبید و صد کرد مرا از تمام مسئل  
و نیز روایت که شکر بعضی علی الحسن و کثرت ما یصلیه  
من الجرب فقال ان الجرب من بخار الکبد فادفعه ففقد  
من قد مکت الی الله و الزم اخذ در همین دهن التور الحار  
علی ماء الکفای و اقی الحیان و الخ ففعل فبر یا ذی الله  
یعنی شکر کرد بعضی اطباء بحضرت الحسن علیه از کثرت از آب

که می پدید آید از جرب حضرت فرمود که جرب از بخار کبد است  
برو و فصد کن از تمام رگ شکر و ملازم جرب در دود و درون  
با دام شیرین را و بالائی شکای که آتش جرب است و برهیز کن از آتش  
و مکرر آنرا بخان کرد با ذن الله بر شد و ففضل این عمل گفت  
که شکر الی عیبه الله الجرب علی جندی و الخ و  
فقال علیک بالانقضاء من الاکل ففعلت فذهب  
عنی و الحمد لله شکر یعنی شکر کردم بحضرت علی عیبه الله  
از جرب که بحضرت من بود و از جرب از دندان فرمود که بر است  
فصد کردن از کحل بوجیه فرموده عمل نمودم آن عرض  
را یل شد **فصل دوم** در استشفای امهال حضرت باقر علیه  
فرمود که اخراج الحصى فی ثلثه فی الفی و فی العرق و فی  
السهال النطس یعنی بر آوردن تب در سه چیز است در  
عرق و امهال شکم و محمد بن عثمان از حضرت امام رضا  
روایت نموده که فرمود که شکر مؤمنی بر جبرم و قد  
اشکی فجاؤه الذی یعون بالادویه یعنی الاطباء  
فجعلوا یصفون له الحجاب فقال ان ینذ همکم  
اقتصر علی سده الذی الادویه الی الی و الخ

والتكرار استقبال الصيغ ثلثة أشهر في كل شهر  
 تلك مزارات وفي استقبال الشتاء ثلثة أشهر في كل شهر  
 تلك مزارات ويجعل موضع الزاوية المصطفى فلا  
 يرضى إلا من كونه وشرح ابن حديث شريف وشرح  
 تدبر استنطاق ميت كذا في بابنا بجمع ثمانية  
 وبالله التوفيق **فصل ياروم** در استشفای بقی الجسد  
 در ضمن منافع حجامت و غیرها بین شده از منافع و اینکه  
 از معالجات حکمت احتیاج بتکرار ندارد این جهت شمالی  
 انحضرت باقره روایت نموده که من تقیاً کان افضل  
 من سبعین ذواء وخرج الفی علی هذا البصل کل  
 ذاء وعلیه بنی مره فی کد بریزانک فی باید که یعنی  
 استظاری کند بری آرد فی برین وجه هر روزی وعلی با  
 از بدن او محتملست که مرده این باشد که هر که فی کد باراده  
 بریزانک که کد بطبع واول بنا بر حذف مقتضات و ثانی  
 بنا بر حذف قید قاتل **فصل یاروم** در استشفای جفنه  
 در ضمن فصل حجامت سبق ذکر یافت که از جمله تدابیر  
 کلیات و بما عهد بن هران روایت کرده که شقیق با عهد

بقول الحقیقه یعنی الدواء وعلیه با عهد بن هران  
 وقد فعلها رجال صالحون یعنی شایسته انحضرت  
 آنجه خداوند کرده فرمود که حقیقت از جمله دواهاست  
 وکان مردم آنست که شک را بر زانوی می کنند و حقیقت را بر آن  
 استشفای نموده اند **فصل یاروم** در استشفای کمر و کمر  
 فصل حجامت اشاره بعضی فوائد آن شد و حضرت  
 ابو الحسن العسکری ع انحضرت کاظم ع روایت نموده که  
 سئل یوشی بن یعقوب بن الرجل الضاد فی بعض حقیق  
 محمد علیه السلام قال یا بن رسول الله الرجل یتوی بالنار  
 ویرقی قتل ویرقی قتل قال فکما یتوی الرجل من اصحاب  
 رسول الله صلی الله علیه و آله علی عهد رسول الله ص  
 ورسول الله فایم بر آسبه یعنی حواله کرد و بنی حقیق  
 انهم مصادق یعنی حقیقین محمد علیه السلام که یا بن رسول الله  
 واقع میشود که مردی آتش داغ سیمایید و بسا باشد که  
 کشته شود و بسا باشد که از در خلاصی یابد فرمود که مرد  
 از اصحاب رسول الله داغ کرد در عهد انحضرت و حضرت  
 بنی ای حواله ایستاد و بنی و محمد بن سلم گفته که سئالت



ابا جعفر علیه السلام قال فیما یشی الله تعالی  
 جعل فی الداء بركة وشفاء وصبراً کثیراً وما علی  
 الرجل ان یشاء وی وأن لا یأسیم یعنی هر سیم  
 این جعفر را که ایام عاجز بدماغ میتوان نمود فرمود که آری  
 خداوند تعالی و ایا بروت و شفا و صبر بسیار داده است  
 و بر مردی نیست که ندای کند و بدماغ کردن بکنی نیست  
**فصل چهارم** در استشفای عوط و طلاء سابقا بفر  
 بیان رسیده که عوط و طلاء از جمله معالجات کلیت  
 و عربی آنها اهتمام تمام است **فصل پنجم** در شفا  
 بجهت بعضی پرهیز **فصل ششم** حضرت کاظم علیه السلام فرموده  
 الحجة را من الدوا و المعدة بیت الداء و عود دواء  
 بما تعود یعنی جمیع سرد است و معدة خانه رنجت  
 وضا و عادت بفرماید که اینها است ببار آوردن یا بخند  
 عادت کرده و وجه مناسبت این عبارت با بفرافتن  
 که چون حضرت هر یک از جمیع و معدة را بوصفین  
 مذکورین اختصار داد استعاره نمود که ببار آید کسی توهم  
 کند که جمیع در هر حال محمود است حتی در حال صحت نیز که

ان الله ان فرمود که عادت بدن در طرف نیاید ساخت  
 بلکه در حال صحت که بدن بجمیع معاد نیست بلکه تطایر طبقاً  
 بر وجه معاد و اجناس است قاتل **فصل هفتم** از این رو  
 محمد بن عیسی و است کرده که گفت لا یغنی الله عن جملات  
 هذا القمطر من ثمار الریض یا من الثمار الجوان بالجمیع  
 قال کننا أهل البیت لا یخفی الامر فی الثمر و شفاء وی  
 بالشفاء و الماء الیایر فقلت و کم یخفون من الثمر  
 قال لأن الشیء صلی الله علیه و آله حتی علی علی السلام  
 و منه فی مرضه و قال لا یضر الریض ما جمیع  
 عنه من الطعام یعنی همت بخور تا ای عبد الله علیه السلام  
 که فدای تو شوم بهار میشود از ما کسی و معالجون از کج  
 او را بجمیع فرمود که لیکن که ما که اهل بیتیم پرهیز نمیکشیم  
 مگر از خرمات و دای میفاییم لیسب و آب سرد کفتم که شما  
 برای چه پرهیز میکنید از خرمات فرمود که برای آنکه حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله پرهیز فرمود از میوه ای که علی السلام را  
 در بار و که عارض ذات سرفینا و شده بود از خرمات و فرمود  
 که ضرر نمیکند ببارد اینچیز پرهیز میفرماید از این طعام

و شاید که احتمال بر نبویه چنانکه سابق کلامه شرعاً است  
 از خصایص علم است علیهم السلام باشد **حدیث** حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که لیس فی الجمله من الکلی فی ترکها **بما** الحیة  
 من الفیء الاقلال منه یعنی نیست حجت از شیئی قبل او  
 و نیست حجت از شیئی مگر که خوردن از آن **قد** **حدیث** جلیلی روایت  
 کرده که سمعت ابا عبد الله یقول لا تنفع الحیة بعد  
 سبعة ایام یعنی ششدم از حضرت را بعد از آنکه که میفرمود  
 که نفسم نیکند حیة بعد از هفت روز و یعقوب بن زید از  
 بعض رجال خود از حضرت صادق روایت کرده است که  
 احد عشر دیة فلا حیة بعد ها قال یعنی قوله دیة  
 کلیة روایت که یعنی حیة یازده دیه است و بعد از آن  
 حجت نیست راوی گوید که معنی قول حضرت دیه یازده است  
 و او کلمه روایت و در معانی الاخبار این لفظ بصورت  
 دیگر آمده و بین الحدیثین منافاتی نیست **حدیث**  
 اقول الت بر آنکه بعد از هفت قطع ندارد و حدیثی است  
 دالت بر آنکه حیة بعد از یازدهم ضرر دارد لیکن منافات  
 حدیثین بقول طباطباهر است و اگر حمل کرده شود عدم

استماع الحیة بعد از هفت روز استماع حیة بعد از یازده  
 روز هفت بار آمده و در حدیثی ایام نقاهت استماع  
 و منافات نیز مدعی می شود **باب** **حدیث** در ادویه و فاعله  
 مفروده و مرکبه مشتمل بر دو مطلب **مطلب** **حدیث** در ادویه  
 و اغذیه مفروده و مرکبه مشتمل بر آنست که بیان آن بر ترتیب  
 نمیشود که در شرایط انشاء الله تعالی **باب** **حدیث**  
**حدیث** یعنی تزج ابرهیم بن حسن جعفر از حضرت صادق  
 روایت کرده که انحضرت اصحاب خود را مخاطب ساخته فرمود  
 که انخرو فی بای یحیی یا عمرکم اطباء و کم فقالوا یا بن  
 رسول الله یا مرفوننا یقول الطعام قال ما بین شما  
 و ذراه منه قبل الطعام و ما بین شما انفع منه بعد  
 الطعام فعلمکم یا مرفوننا یقول انکم لا تأخذون فی الجوف  
 کما تأخذون فی البطن یعنی خبر کنید مرا که اطباء شما در این  
 امر می کنند گفتند یا بن رسول الله ایشان امر می کنند را  
 بآنکه ایشان طعام حضرت فرمود که هیچ چیز پیش از طعام از  
 او بهتر نیست و هیچ چیز بعد از طعام از او بهتر نیست و در شما باد  
 خبری ای آن چه از آن در درون را می خورید و پیش از آن که در



و در روایت دیگر فرموده که ان كان قبل الطعام خيرا بعد  
الطعام خيرا فاخير ثم هو يؤذي قبل الطعام وينفع  
بعد الطعام وان لم يكن الاخير خيرا لا يخرج يعني که  
پیش از طعام بهتر بود پس بعد از طعام بود خوب و خوبتر  
بعد از آن فرمود که او را نباید می کرد پیش از طعام و نفع میدهد  
بعد از طعام و تحقیق که پیش از شام هضم میکند و ترنج را  
**ام** یعنی سبزه حضرت صادق علیه السلام فرموده که ان  
الشئ صلى الله عليه واله الغراب يقال له قلت وكما  
عظم العين فقال له رسول الله اري عينيك خبيثة  
قال نعم يا رسول الله فما كذا ترى ضعيفان قال عليك  
بالايماء فاخر رجلا العين يعني آمد خدمت رسول الله  
مرد غراب که او را گفت می گفتد و آن مرد بخود و معده که خوشی  
باشد مبتلا بود حضرت فرمود که چشم های ترا ترسیا بم اعراض  
گفت که آری چشم های من چنانکه مشاهده می شد ضعیفند  
حضرت فرمود که ملازمت اندکن و چون آن مرد از اهل  
ذراعت بود حضرت بخت سحرهت فهم او منافع اندک از فرمود  
که اندر کین چشم است یعنی همچنانکه بر کین حرکت زمین

دوم

و مسجی قوت افعال است و من این اندم قوی من و مفید  
کال افعال است و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که  
من اصابه ضعف في بصره فليكن آخره يسير مراد عینند  
نمایم من لا اشد یعنی هر که ضعفی در بصر او رسید باشد  
باید که وقت خواب هفت سیحرا از او بخیم بخور کند و حضرت  
صادق علیه السلام فرموده که كان الشئ صلى الله عليه واله كحل  
يحل بها في كل ليلة تلك مراد و کل عین عینند نمایم  
یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را کحل بود که هر شب رویت  
خواب سه سیحرا از آن در چشم میکند و نیز آنحضرت  
فرموده که در شب سه در چشم کشیدن درین خوش میکند  
**ا** یعنی الو جابر بن یزید یعنی قتل کرده که شک  
بجل الی ابی جعفر مراد اهاجت یعنی کاد آن  
یعنی فقال سکنه الا جاص یعنی شکو کرد مردی  
بحضرت ابی جعفر از صفای که با و همچنان کرده بودند  
که نزد او بود و روانه شود حضرت فرمود که تسکین کن  
او را یا آ و حضرت صادق علیه السلام را از آلو میسند فرمود  
که نافع من المراء و یلکین لفافیل فلا تکرر مشه

فَيُحْيِيكَ رِيَّاحًا فِي مَفَاصِلِكَ يَعْنِي الْوَنَافِعَ أَتَى صِفَا  
وَمَفَاصِلَ الْأَرْزَامِ يَكُونُ بِحُجُورِهَا وَأَزَانُكَ دَرَعَتُكَ  
بَادِعًا دَرَفَاصِلَ قِيَمِهِمْ مِيرَهْدُ وَنِيْزًا أَخْضَرْتُ رَوَايَتَ  
كَدَّ الْأَجَاصِلِ عَلَى الرِّيقِ يَكُونُ الْكِرَادُ إِلَّا أَنْ يَهْجِيَ الرِّيحُ  
يَعْنِي الْوَبْرَ نَاشِئًا لَكِنَّ صَفْرًا يَمِيدُ إِلَّا أَنْ يَكُونُ مَتَجُ رِيَّاحٍ  
وَدَرَحْدِشَ أَمْدُكَ عَلَيْهِمْ بِالْأَخْطَاصِ الْعَتِيقِ فَإِنَّهُ قَدْ  
بَقِيَ نَفْعُهُ وَذَهَبَ ضَرَرُهُ وَكُلُّهُ مُقَشِّرٌ فَإِنَّهُ نَافِعٌ  
فِي كُلِّ مَوَازٍ وَفَوْجٍ هُجْمُهَا يَعْنِي مَلَاذِمُ شُؤْبِ الْأَوَى  
كُنْهٍ رَاكِبُ نَفْعِهَا بَاقِي مَائِدَةٍ وَضَرْبُ شَرْطِ وَشَدِّ وَأَنْوَ  
مَقْشَرُ كَرِهَ بِحُجُورِهِ كَدَّ نَافِعُ أَتَى أَقَامَ صَفْرًا وَهَرَجَرَةً  
كَدَّ صَفْرًا هَمَّ رَسَدُ **أَوَّلُ** يَعْنِي بَرَجَ حَضَرْتُ صَادِقَ  
فَرَمُودَهُ كَمَا دَخَلَ حُجُورًا لِمَسْأَلَةِ مِلَّةٍ إِنْ لَيْلَ الدَّاءِ  
سَادَّ يَعْنِي دَخَلَ لَمْ يَشُدَّ بِحُجُورِ سُلُوكِهِ بِحُجُورِ شَلِّ بَرَجِ  
بِحَقِيقَةٍ كَمَا يَكُونُ دَرَدُ الْأَزْدِ كَشِدَتْ وَنِيْزُ مَوْجِ  
كَدَّ نَعْمَ الدَّاءِ الْأَوَّلُ بَارِدٌ حَيْثُ يَكُونُ مِنْ كُلِّ دَاءٍ يَعْنِي  
يَكُونُ وَابِيَّتُ بَرَجِ سُرَاةٍ بِمَزَاجٍ وَسَبَبُ حَقِّ وَتَلَا  
أَزْهَرُ دَرَدُ حَضَرْتُ مَامَ رَضَاعَ الْأَجْدَادِ بِخُودِ عَلَيْهِمْ سَلَمٌ

نَقَلَ فَرَمُودَهُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
طَعَامُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَحْمٌ وَالْأَوَّلُ يَعْنِي حَضَرْتُ  
رَسُولَ اللَّهِ فَرَمُودَهُ كَمَا سَيَدَّ طَعَامُ دُنْيَا وَآخِرَتِ  
كُوشُ وَبَرَجِ نَاسِ **اسْتَفْقُورَ** أَحْمَدُ بْنُ أَحْمَدَ كُنْهٍ  
كُنْهٍ شَأْنًا إِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَلَّمَ عَنْ الْأَسْفَقِ  
يَدْخُلُ فِي دَوَائِهَا وَلَهُ تَحَالُفٌ وَذَنْبٌ يَحُورُ أَنْ  
يُشْرَبَ فَقَالَ إِنْ كَانَ لَكَ قَشُورٌ فَلَا تَأْسَ يَعْنِي حَقْدُ  
عَقْرُ قَامَ حَضَرْتُ كَرِيْمَ دَرَحَالِي كَمَا سَأَلَ فَرَمُودَهُ  
أَزَا سَفَقُورَ كَمَا دَرَدُ دَوَائِيهِ دَاخِلِيَّةً وَأَوْرَاجِيَّةً  
وَدُنْيِيَّةً هَسَا بِأَخُورِ دَنَانِ دَوَائِيَّةً فَرَمُودَهُ كَمَا  
أَوْرَاجِيَّةً هَسَا بِأَكْنِيَّةً وَابْنِ حَدِيثِ خَالِي الْأَشْكَ  
نَيْتِ **اَشْتَاكَ** مِنْ حَضَرْتُ بِأَوْرَاجِيَّةً مَرُودِيَّةً كَمَا كَانَ رَدَا  
تَوْضُحًا نَالِ الْأَشْتَاكَ دَخَلَهُ فَاهُ قِطَاعُهُ ثُمَّ رَحَى بِهِ  
فَقَالَ الْأَشْتَاكَ دَرِيْ بَحْرِ الْيَمِّ وَيُضْفِرُ بِالْوَتَنِ  
وَيُضْفِرُ بِالْكَتِفِ وَأَجِبَتْ يَعْنِي حُجُورَ حَضَرْتُ بِأَشْتَاكَ  
دَسَاتِيبُ يَمُودُ أَرَادَ دَرَدُهَا خُودَ دَاخِلِيَّةً وَمَا دَخَلَ وَمِنْ مَوْجِ  
كَدَّ الْأَشْتَاكَ هَسَا مَوْجِبُ بَحْرِ يَعْنِي بِدَوَائِيَّةً هَانِ مَيْشُورُ



و در وقت باران می کند و زانو ها را ضعیف می کند و من او را دوست  
 میدارم شاید که ذم اشان باعتبار خوردن و در وقت استغفار  
 بجهت آنکه نتواند سبب زلزله اشان و ساختن را و نیز در  
 الشیاق **فصل الثانی** با ذریع می گویند که نوعیت از دیالیز حضرت  
 صادق علیه السلام فرموده که اگر در وقت باران از حجره ای آفتاب  
 و حمامه را ازین کس و حمامه را ازین کس و حمامه را ازین کس  
 از ماست و سبب ازین آفتاب و حمامه در روز و شب از ماست  
 و حمامه را در روز و شب ازین کس و حمامه را ازین کس و حمامه را ازین کس  
 بیان این حدیث و حدیث سابقه در این باب در حدیث حمامه درین  
 بحال این سه شبیه بر این حدیث درین باب در حدیث حمامه درین  
 واقع شده باشد حضرت صادق علیه السلام فرموده که کلاً  
 البادنجان فانه شفاء لیکن در این حدیث درین باب در حدیث حمامه درین  
 که شفاست از هر مرض و نیز فرموده که البادنجان بجهت کمال شرف  
 السوداء و لا یضر بالصفراء یعنی بادنجان بجهت بخت برای  
 اسوداء و ضرر ندارد بر صفراء و از حضرت امام رضا علیه السلام  
 منقول که آنرا قال لبعض قدامائمه استکثروا البادنجان  
 البادنجان فانه حار و یذهب البرد و بار و فی وقت

الحار معتدل فی الاوقات کما یجوز فی کل حال یعنی فرمود  
 بعض کافران یا ان خود را که بسیار کنید بادنجان را برای آنکه آن  
 کرم است در وقت سرما و سردی است در وقت گرمی است  
 در کل اوقات بخت در هر حال و در کتاب فرموده  
 که قال رسول الله صلی الله علیه و آله کما البادنجان فانها  
 حریق و البادنجان حریق و البادنجان حریق و البادنجان حریق  
 بالنبوة و علی بالولاة فمن اکلها اکلها علی اهلها و کانت  
 دابة من اکلها علی اهلها و کانت دابة من اکلها علی اهلها  
 رسول الله ص فرمود که بخورید بادنجان را که او درخت است  
 که در او دجیة الماوی و در این باب در حدیث حمامه درین  
 بخت و برای من نبوت و برای علی ولایت هر که بخورد آنرا  
 آنکه در ماست در می شود و هر که بخورد آنرا بخت که در ماست  
 در او می شود و حضرت صادق علیه السلام فرموده که اکثر البادنجان  
 عند خدایا و الخلفاء فانه شفاء من کل داء و یذهب  
 بها الوجع و یبسن العروق و یذهب فی ماء الخشب  
 یعنی بسیار خورید بادنجان را و وقت بریدن حتماً که شفاست  
 از هر داء و زیاده می کند در آب و ظاهر می کند رگها را و از

بیکند در آب صلب یعنی نیز آنحضرت فرموده که روی  
 کان بین یمنی سیدی علی بن الحسین با دجنان قتل  
 بالزیت و عین له رمد و هو یا کل منة قال الراوی  
 فقلت یا بن رسول الله تأکل من هذا وهو نار  
 فقال لا استکث ان لا یحدث فی من جدد علیهم  
 قال الباقیان من شجر الارض هو طیب فی کل  
 شیء یقع فیہ یعنی روایت شده که بود در برایتی من  
 علی بن الحسین با دجنان که آنرا زیت بریان کرده بودند  
 و حضرت از آن تناول میفرمود و خشم او رمد داشت  
 راوی گفته که گفته یا بن رسول الله از این بخوری و حال  
 آنکه اقشاست فرمود که سکت باش که پدر من مرا از جهنم  
 حدیث کرده که با دجنان از به زینت و او نیک  
 در هر چیزی که واقع شود محفی نماید که قول طباطبائی  
 اکثر این خواص است و با حال و صحیح که واقع خلاف باشد  
 و از آن کشفی حاصل شود از کسی ممنوع نشد و بخاطر  
 نرسیده و در این محدثین در اعتقادات این خواص را  
 ساخته با صلاح خرم او را چنانکه حدیث کواکب دجنان

عند جذاف الخلف في الجمل الشاعري بان دارد و هو کما  
**بزر قطونا** حضرت صادق فرمود که من شجر فرب  
 تلك الیلة و زن در همان بزرگ قطونا او ملائکه  
 آیین من البرسام فی تلك الیلة یعنی حرکت کند و درها  
 دو درم یا سه درم بزرگ قطونا بنوشد این میشود دران  
 جلت از برسام که درم حجاب سینات **باختار** صاحب  
 فردوس نیز خبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که کاز طعام  
 عینی عن الباقر و حتی لم یأکل عینی فی یافتر  
 الشار یعنی یور طعام عینی باقوله تا آنکه با سمان رفیع  
 و خود در چیزی که اکثر تغییرات داده بود و حضرت مام  
 رضاع فرمود الباقر لا یخ الشافین ویولدا لدم الحار  
 و قال کلو الباقر لا یخشر فانه یذبح المعنة یعنی باقار  
 مغز ساقین را نذیر یا میکند و تولید خون تازه میکند  
 و حضرت فرموده که بخورید باقار را با پوست که بافت  
 معدن میکند و حضرت صادق فرموده که کلو الباقر  
 فانه یخ الشافین و یزید فی الدماغ ویولدا لدم عینی  
 بخورید باقار که مغز ساقین را زیاد میکند و دماغ را زیاد



و تولى بخون می نماید و نیز فرموده که الباقی لا ینذهب  
 الذیاء ولا ذاء فیہ یعنی با قدامی به در در او در در او  
 نیت **بصل** یعنی یا از آن حضرت با قدامی روایت شد  
 که قال النبی صلی الله علیه و آله اذا دخلتم بلادا فکلموا  
 من یصلحنا یطرد عنکم و یا نهی یعنی فرمود حضرت  
 رسول الله که چون داخل شهرها شوی از میان آن  
 بخورید که میراند از شما و بای آن شهر را و حضرت  
 صادق فرموده که البصل ینذهب بالصلو و الله  
 و یشد العصب و ینزله فی الماء و یتزید فی الحصى  
 و ینذهب بالحصى یعنی یا میبرد در چاه و مانند که او  
 سخت میکند فی او زیاد میکند فی او زیاد میکند  
 کامها را و بر طرف می سازد تب و نیز فرموده که البصل یطیب  
 اللحم و یشد القهر و یتزق الکشر و فی البصل ثلاث  
 خیال یطیب الکف و یشد الله و یتزید فی الحجاج  
 یعنی یا زدن آخر شو میکند و بخت را سخت میکند  
 و بشه را ناگشت می سازد و در میان سه خصلت  
 خوشبو میکند و بخت میکند و بخت می کند و بخت می کند

در جماع **بیطبخ** یعنی خورین حضرت صادق فرموده  
 که کل البطبخ فان فیہ عشر خیال محققه و هی  
 شحم الارض لا ذاء فیہ ولا عائد و هو طعام  
 و شراب و هو فاکه و وریحان و هو اثنان و هو  
 اذام و یتزید فی الباء و یغسل الشانه و هو یطبخ  
 یعنی بخورید خورین را که در ده خصلت به نیست  
 که در ده و هم در ده و ضرری نیت طعام است و شراب است  
 و یسوع است و وریحان و اثنان است یعنی خورین را بیل  
 می سازد و اذام یعنی یا بخورید و یا زیاد میکند و شانه  
 می شود و اذام بول میکند و در ده و حتی یکر آمده که شانه  
 کرده و شانه را یکم از اند و حضرت کاظم فرمود که کا  
 رسول الله یأکل البطبخ بالسكر و یا کله بالرحط  
 یعنی حضرت رسول الله خورین را با قدامی بخورند و یا  
 رطب نیز بخورند و حضرت امام رضا فرموده که  
 البطبخ علی الریق یورث الفالج یعنی خورین بر نا شیا  
 مورد فالج است و در ده و حتی یکر آمده که مورد قلع  
 جماعتین مهرا ن روایت کرده که قال فی ابو عبد الله

عن رجل قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول قال  
لا يشرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء  
لما يشرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء  
در جواب و سوال از مردی که در دی داشته باشد و اجتناب  
از نوشیدن آب باشد یا شامیدن بول فرمود که نباید آشامیدن  
کفتم آنرا مضطرب است و در این جزان برای خودی باید  
فرمود که چون حال بر میخواست بول خود را یا شامیدن بول  
خود را و نیز معاینه بویافت کرده که سگلت یا عبد الله  
عن شرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء  
الوجه هذا يجوز ان يشرب قال نعم لا بأس به يعني  
بر سبب حضرت ابی عبد الله را از آشامیدن بول مرد  
بول شتر و گاو و کوفتنه را جایز و وصف کرده باشند  
بواسطه در این آیات فرمود که آری بکی نیست  
**بيض** یعنی تخم مرغ علی بن محمد بن اشم گفته که گوشت  
الانسان قلة استواء الطعام قال كل من شرب من ماء  
قلت فان شرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء من شرب من ماء  
از قلة کولای طعام فرمود که بخورد زده تخم مرغ پس

چنان کرده متفق شدیم و حضرت صادق فرمود که  
من عدم أكلة قلة كل البيض وليكثر منه يعني  
هر که فرزند نداشته باشد باید که تخم مرغ بسیار بخورد  
و حضرت ابی المؤمنین فرموده که ان نبي من الانبياء  
شكى الى ربه قلة النسل في امته فامر الله عز وجل  
ان يأمرهم ان يأكلوا الخبز بالبيض يعني بهی  
که بخورند از عجران سگ که در پیورد کار از قلة نسل است  
حق تعالی امر نمود آن نبی که است سحر را امر کند بخورد  
نان یا تخم مرغ **فصل الثاني** تفاح یعنی سیب  
بر فضیله روایت نموده که قال الصادق لم يعل الشارب  
في التفاح ما ذلوا و امرضواكم الا بالبر الا و افر اسرع  
شیء منفعته للفوائد خاصة و ابر من فوائده يعني  
حضرت صادق فرمود که اگر میبایست مردم را بخورد  
سیب است از منافع معاد و نمیکند و معاد خود را مکتوب  
داشت با شکر سیب بر مع الفقه و عزیزیت خصوصاً را  
دل و سیب نفع دهنده اخلاط و اغذیه دلت و زیاده  
گفته که دخلت المدينة و معی سیف فاصاب الناس



رُطاف سید کا کہنا کہ اگرچہ یہ تینوں ہوتے  
 ورجعت الی غیر ذلک اذ سبقت بالرفاع وهو یعرف  
 رُعا قاشدہا قد مات ابو عبد اللہ فقال یا ویا د  
 الع سبقت الرفاع فاطمہ فبراعی داخل شد  
 مدینہ را و با من برادر من سیف مراد بود اتفاقاً مردم  
 مدینہ بموضع عافیتلہ بودند شدت رعا فبرتہ  
 بود کہ مردی در روز عافیتلہ مردی مردی نہ رکتہ ناکا  
 برادریم دور عافیتلہ ہوتا فبرتہ تمام داشت چون جان  
 دیدم بخدمت ابو عبد اللہ رفتہ حقیقت را عرض کردم فرمود  
 کہ ای یار سیف را سبب بخوان بر آمد سیف خوانیدم  
 و در حالت شد و ابویہ کہتہ سبب المناقمہ انہ قال  
 اذا اردت کل الرفاع فتمہ کلہ فانک اذا فعلت  
 ذلک اخرج من جسدک کل داء و عائلۃ و سکن  
 ما لو جدہ من قبل الا و اح کلما یعنی شیدم حضرت  
 با و راہ فرمود کہ چون تیار دہ خوردن سبب اشتہا شی اورا  
 بگو کہ بخورد کہ چون چاہن کردی بروی در انجبت و ہر د  
 و صرہا کان یسان و ہر دہرہ و ہر دہرہ و ہر دہرہ و ہر دہرہ

یعنی شیطا طین و حن و در حدیث آمد کہ ان الرفاع  
 یورث النسیان و ذلک انہ یؤکل فی البعدۃ لویجہ  
 یعنی تحقیق و کربیب فراموشیت و بآنست کہ  
 سبب تولد کند در معدہ لزوجتی و بلغی و بلغمی و  
 نسیانست **متر** یعنی خرم حضرت امیر المؤمنین فرمود  
 کہ کلو النیر فان فیہ شفا من الادواء یعنی بخورد  
 خرم کہ در شفاست از درہا و ادواء فی کفہ کہ شکی کل  
 الریوی یعنی نہ جعفر علیہما السلام الرطوبۃ فامرہ ان  
 یا کل النیر النیر علی الریق ولا یشرط علیہ الا ففعل  
 ذلک فارتفع عنہ فامشکک یعنی کون کرد مردی بخور  
 بن جعفر از رطوبت حضرت امیر فرمود اورا کہ بخور خرمای بر  
 کہو غایت خرمایا بیا دلزد بر ناستا و آب بخورد و خوردن  
 کرد بر رطوبت او زایل شد و خشکی فرمود بر فراجش مستول  
 کردہ بارہ یکر شجرت شکوہ از نبوت کرد حضرت اورا  
 امر نمود کہ بخور خرمای بری بر ناستا و آب بر بالائی آن بخورد  
 انہد چنین کہ فرجش باعث دل آمد **متر** یعنی بخور  
 محمد بن عمر روایت کردہ کہ کھت بخرا سان اقام الرضا

فَالْمُؤْمِنُونَ قَالُوا لَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ اللَّهِ مَا نَقُولُ فَمَا أَطْلَقَ  
 التَّيْنِ قَالَ هُوَ جَيْدٌ وَلَقَدْ أَخَذْنَا مِنَ اللَّهِ مَا نَقُولُ فَمَا أَطْلَقَ  
 دَوَائِي كَيْ حَضَرْتُمْ بَا مَامُونَ أَخْبَارُ بَدْرٍ كَيْ حَضَرْتُمْ  
 كَيْ بَا مَامُونَ اللَّهُ جَدِّهِمْ يَدْرُونَ أَخْبَارُ بَدْرٍ كَيْ حَضَرْتُمْ  
 كَيْ بَكْتِ بَرَاءِ قَوْلِهِمْ وَأَنْ حَضَرْتُمْ بَا قَرْمِ مَرْوَيْتِ كَيْ كَالِ  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ الْبَاقِلُ التَّيْنِ فَإِنَّ نَافِعَ الْقَوْلِ وَلَقَدْ  
 مِنَ الْعَمَلَاتِ فَإِنَّ كَيْ يَزِيلُ الْبَدَنَ وَيَكْثُرُ الْبَدَنَ  
 وَيُعَلِّقُ الْقَسْبَ فَمَوْ حَضَرْتُمْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ كَيْ كَيْ  
 خُورِدُونَ أَخْبَارُ كَيْ نَافِعِ اسْتِ بَرَاءِ قَوْلِهِمْ وَيَكْثُرُ خُورِدِيمَا هِيَ  
 كَيْ دُشْتِ مَا هِيَ بَرَاءِ كَيْ هَانْدِ وَبَلْغَمِ رَا بِيَا رِي كَيْ دُشْتِ  
 غَلِيظِ مِي كَيْ دُشْتِ وَغَلِيظِ نَفْسِ كَيْ رَا زِيَادَةِ قَوْلِي وَاسْتِ  
 وَنَزَحَضَرْتُمْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَمَوْ دِهِ كَيْ أَكَلِ التَّيْنِ يَكِينُ  
 السَّادَةِ وَهُوَ نَافِعُ لِرِيَا حِ الْقَوْلِ فَكَيْ تَرَوَانِ مَيْتُهُ  
 بِالنَّهَارِ فَكَلُوفُ بِاللَّيْلِ وَلَا تَكْثُرُ أَمِنْهُ يَعْنِي  
 خُورِدُونَ أَخْبَارُ سَدَاهَا نَزَمَ مِي كَيْ دُشْتِ وَنَزَمَ بَرَاءِ  
 بَا دَاهَا بَرَاءِ وَدَرْ دَرْ بَرَاءِ وَدَرْ بَرَاءِ وَدَرْ بَرَاءِ  
 وَبَرَاءِ وَدَرْ بَرَاءِ **فَالْمُؤْمِنُونَ** يَعْنِي بَرَاءِ حَضَرْتُمْ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَمَوْ دِهِ كَيْ كَلُوفُ التَّيْنِ وَدَاهَا بَرَاءِ  
 فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ سَبْحِينَ دَاهَا يَعْنِي بَرَاءِ حَضَرْتُمْ  
 وَدَاهَا بَرَاءِ وَبَرَاءِ كَيْ دَرْ سَبْحِينَ شِفَاءً زَهْقَانِ مَوْ دِهِ  
**فَالْمُؤْمِنُونَ** يَعْنِي بَرَاءِ حَضَرْتُمْ كَيْ كَلُوفُ التَّيْنِ فَإِنَّ  
 أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَنْ أَخَذَ الْجَاهُ وَدَرْ سَبْحِينَ كَلُوفُ التَّيْنِ  
 فَإِنَّكَ يَطْلِي وَغَوْفِيَّتُ يَعْنِي رَا وَنِي شَكْمِ بَرَاءِ حَضَرْتُمْ  
 صَادِقُهُ فَمَوْ دِهِ كَيْ كَيْ بَرَاءِ وَدَرْ سَبْحِينَ زِيَادَةِ كَلُوفِ التَّيْنِ  
**يَعْنِي** بَرَاءِ حَضَرْتُمْ صَادِقُهُ فَمَوْ دِهِ كَيْ كَلُوفِ التَّيْنِ  
 إِذَا جُمِعَا كَانَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ شِفَاءً وَدَاهَا بَرَاءِ حَضَرْتُمْ  
 كَانَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ شِفَاءً دَاهَا يَعْنِي بَرَاءِ وَدَرْ سَبْحِينَ  
 يَجْتَمِعُ شُونَ دَرْ بَرَاءِ إِذَا شِفَاءً وَبَرَاءِ شِفَاءً وَبَرَاءِ شِفَاءً  
 دَرْ بَرَاءِ إِذَا شِفَاءً وَدَرْ سَبْحِينَ فَمَوْ دِهِ كَيْ كَلُوفِ التَّيْنِ  
 يُضْمُ مَا قَبْلَهُ وَيُضْمُ مَا بَعْدَهُ يَعْنِي بَرَاءِ حَضَرْتُمْ  
 كَيْ كَلُوفِ التَّيْنِ وَدَرْ سَبْحِينَ وَدَرْ سَبْحِينَ وَدَرْ سَبْحِينَ  
 كَيْ بَعْدَ زَاوَسْتِ **يَعْنِي** بَرَاءِ حَضَرْتُمْ وَدَرْ سَبْحِينَ  
 صَادِقُهُ رَاوَيْتُ شِدَّةً كَيْ مِنْ أَكَلِ التَّيْنِ بِرَاءِ حَضَرْتُمْ  
 عَلَيْهِمْ عَرَفُوا الْجَاهُ مِنْ أَنْفِهِ يَعْنِي بَرَاءِ حَضَرْتُمْ وَدَرْ سَبْحِينَ



زده میشود و در وقت جذام آن یعنی او و نیز از آن حضرت مرویست  
 که اکل الجوز بهر یالک یورث البرص یعنی خوردن جویز بریش  
 مویش برص است **جوز** یعنی کند او درین فرقه روایت کرده که  
 دخلت علی عبد الله بن یزید و جوزی فتنا و لی جوزی  
 فقال کلا فقلت انما لی جوزی فقال اما لک جوزی  
 قلت بلی قال مرها فلیتلفک لک و کله فانه یخیر الکثیر  
 و یقیم الذکر و قال الجوز امان من القویح و البواسیر  
 و یغین علی الجماع یعنی داخل شدن بر حضرت بل و علی الله  
 در حال که نزد او کن حاضر بود حضرت کجرا آنها را بمن داد و فرمود  
 که بخور کفتم مراد نان نیست فرمود که ترا کثیر نیست کفتم بلی فرمود  
 که بفرما او را که بیزد و بخور آنرا بخور که گرم میکند کرمها را و قاع  
 میسازد ذکر داد و فرمود که کز را مانست از قویح و بواسیر و اعانت  
 میکند بر جماع **جوز** یعنی کرد که آن حضرت صادق هم فرمود که  
 اکل الجوز فی شدة الحر یطبع الروح فی الجسد و کله فی  
 القضاء و لیخیر الکثیرین و یدفع البرص یعنی خوردن کرد که  
 در حدیث کرما موجب حجامت ریشها میشود و خوردن او در  
 زستان کرمها را گرم میسازد و سردی را دفع میکند **صلی الله**

**حرمی** یعنی اسب زید بن علی از پدر آن خود صلوات الله علیه  
 روایت نموده که قال رسول الله صلوات الله علیه یا ایها  
 الحرمل من یجوز ولا یرق ولا یرق الا و ملک و کل ما  
 حتی یصل الی امر فیصلت الیه او تصیر خطا ما و ان  
 فی ضلها و فرغها لیس و ان فی حبلها شفاء من انین  
 و سبعین داء فتدا و فایه و بالکندر یعنی فرمود حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه که منبر و یا بحرمل و حتی و بر که  
 و میوه مکرانکه مکر و کل یا شد یا آن تا برسد با کنی که برسد  
 یا آنکه خنک شکسته گردد و تحقیق که در پنج و شش او برست  
 و در دانه او شفاست از هفتاد و دو مرض پس تمام و کنید  
 با و و کند و حضرت صادق عام از حرمل و لیان گفتند  
 یا شد پس بدند فرمود که اما الحرمل منما یقلقل له خرقة  
 فی الارض ولا فرغ فی السماء الا و کلایه ملکا حتی  
 تصیر خطا ما او تصیر الی ما صارت فان الشیطان  
 لیکتب سبعین ذنبا و ان الدار التي هو منها وهو  
 شفاء من سبعین داء اهونه الخدام فلا تعقلوا  
 عنه یعنی اما حرمل نیجیه بود که در زمین و شاهی در

مکمل بود که خداوند تعالی آن ملک را انکساک و شکسته شود  
یا برسد بجزیری که برسد بدستی که شیطان را و دیگران را و حقاً  
خاندان آن خانه که حمل را و او را و حمل ثقات از هفتاد نفر  
که آسانتر آنها حدام است برافراشته از او **حلیه** قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله علیکم بالحلیه و کونوا علیکم اشی ما لها فی الحلیه  
لشد و ایدها و کونوا فیها ذهباً یعنی ملائم شود حلیه را  
و اگر میداشتند من این خرقه است ایشان را و حلیه هر آینه  
تداوی میکند بدن آن و اگر چه بوزن آن طلا نبود **حمض**  
یعنی خورد مر ویت که در کتب عند الصادق **المحمض** فقال هو  
جسد لوسج الظاهر یعنی مذکور شد نزد حضرت صادق  
نحو فرمود که یکست برای در دشت **صلی الخا حین**  
یعنی آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اللهم  
بارک لنا فی الحیز و لا تقربنا ویتة فلو لا الحیز  
ما صلینا و لا صلینا و لا اذینا فصر الله یعنی بعد از آنکه  
کن در آن و جدایی میداد میان ما و آنان و اگر نماند نمیبود  
مانما و روز نمیکند ویم و هیچ رضی از فرایض الله یا ادا نمیشود  
و حضرت صادق فرموده که بعضی الحید علی الحیز یعنی بنا شده

از نان **خس** یعنی کاه و حضرت صادق فرموده که علیات  
بالخس فانما یقطع الدیم یعنی ملازم شو کاه را بر شقیق  
و قطع خون میکند و حضرت امیر المومنین فرموده که کس  
رسول الله صلی الله علیه و آله کل الخس فانما یورث الثغیر  
و یخصم الطعام یعنی فرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
که بخور کاه را که او را و در خوابت و هاضم طعام **خل**  
یعنی هر که در عهدش آمد که دخل رسول الله صلی الله علیه و آله  
از سکه و قند شایسته و کثیرا فقال هل عندکم ادام نقما  
یا رسول الله ما عندنا الا خل فقال نعم الا ادام الخل  
ما اقمه یث فی خل یعنی اخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله  
و ادم سلمان ریزه چند نزد حضرت آرد حضرت فرمود که آیا  
نزد شما نان خوری هم میرسد گفت که نیست نزد ما مگر سرکه حضرت  
فرمود که خوبان خورشیت سرکه و در ویش شده یا خور خانه  
کردند سرکه باشد و حضرت صادق فرموده که نعم الا ادم الخل  
یکسر المرن و یجی القلیب یعنی خوبان خورشیت سرکه که در نمک  
صغیر را و ریزه میکند در او و نیز فرموده که علی بن الحنفیه قائم  
لا یبقی فی جوفک دابة یعنی ملازم شو سرکه را تا که نمیکند



درود و نیکوئی **فصل الدال دال** یعنی که حضرت امام حسین  
فرموده که قال رسول الله صلى الله عليه وآله قالوا اليقين قالوا لله  
ان تجبر اخضر هذا ايتها على اخي و ان اذ اتخذ احدكم  
مقرا فليكثر فيه الدنيا فانه يزيد في الدماغ وفي العقل يعني حضرت  
رسول الله فرموده که بخورید که در آنکه خداوند تعالی ایمان که در خود  
بگذاشته که و هست اینست بخورید آنرا برادر من و من چون کسی  
شما شود یا بخورد باید که در دماغ و بسیار کند که دماغ را قریب و عقل  
زیاده میکند و در این حدیث که قلت لا عيب با الله في الحديث  
مروي عن امير المؤمنين في الدنيا ان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
يزيد في الدماغ فقال الصادق نعم وانا اقول ان يزيد في  
لوجج الفولج يعني که هم حضرت صادق در باب حدیث امیر المؤمنین  
کرده که فرموده که دماغ را قریب فرمود که آری و من یکویم که کرد  
نیک و نافع است در دق و لوجج را و حضرت امام رضا ان حضرت  
رسول الله صلى الله عليه وآله روایت فرموده که اذا طعمت فاكروا  
الفرح فانه ليس القلب الحزين حتى يكون طبعي كئيد كئيد تر  
و ان بيا كنيد که سوختن بخشد دل حزین را و حضرت صادق  
ان حضرت رسول روایت فرموده که من اكل الدنيا يا بعد من

روى قلبي لذكر الله و زاد في طبعه يعني که بخورد که در دنیا بعد  
نازک میشود دل را و نازد ذکر خدا و در طبعش همانند **در ارج**  
حضرت کاظم از پدر خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت  
کرده که سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من سقم ان  
يقول خبطة فلياكل النعناع و من اشتكى فواءه فليكثر منه  
فلياكل النعناع يعني شنیدم که حضرت رسول الله ص فرمود  
هر که سوزد و آید که شدن خشم او را باید که در ارج بخورد  
**فصل الزاد ز** ابن عباس از حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله  
روایت کرده که قال رسول الله صلى الله عليه وآله في الزاد  
قال الزاد يعني چیز برای جسد از رزق بهتر نیست که جیت  
از رزق فرموده که در حق و حضرت صادق فرموده که الزاد في افضل  
ما دهنتم به ليجد يعني و من رزق فاضل ترین و غنیات  
که بر جسد بماند **در ز** یعنی که حضرت صادق فرموده که  
الزاد موضع الذكاء فاقرب من المرحى و بعد من الأذى  
یعنی که موضع است و نزدیک است بحرا که از سایر اعضا و در  
توانست اندیش و مستطاب بود که اقرب است بر منی که بر آید از بعدی  
رأس بالطف و صوفی و تفسیرها از اغنیاء و فی بعضی





يُخَيَّرُ الْخَلْقَ وَيُطَيِّبُ الْقُلُوبَ وَيُزِيلُ الْبَلَاءَ بِالنِّعَمِ عَنِ الْمَلَامِ شَرِّ  
 زَيْتٍ لَا كُنُوزٍ فِيهَا وَارْجِعْ لَهَا يَا كَيْسَانَ وَبَلِّغْ دَائِمَهُ وَفِي  
 خَشْتِ يَكُنْ وَمَا تَكْبَرُ أَوْ يَسْتَأْذِنُ وَخَلَقَ بِأَيْكُو مَكْرَدًا وَ  
 خَرِشُوكُنْ وَحَمْدُ دَائِمِهِ وَفِي حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ كَرِيمٍ الطَّهَامُ الْأَزْهَرُ يُطَيِّبُ الْكَلِمَةَ وَيُزِيلُ الْبَلَاءَ  
 وَيُخَفِّضُ اللَّوْنُ وَيُشَدُّ الْعَصَبَ وَيُطْفِئُ الْعُصْبَ بِعَيْنِ خَوْبِ  
 طَعَامٍ لَيْتَ زَيْتٍ بَرِّ خَرِشُوكُنْ وَبَلِّغْ دَائِمَهُ وَفِي ذَلِكَ بِأَصْفَا  
 فِي حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
**فصل في سداب** حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 فَمَوْدهُ كَالسَّدَابِ خَيْرٌ لَوْ سَجَّ الْأَذْنَ بِعَيْنِ سَدَابِ يَكُنْ  
 بَرِّ دُرِّ كُوشٍ وَحَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ غَيْرًا يُزِيدُ مَا أَفْكَرَ بِعَيْنِ سَدَابِ زِيَادَتِي  
 دَرِّعُ الْقَلْبِ الْأَيْكُنَابِ يَتَرَفُّقُ سَدَابِ **سجده** حَضْرَتِ  
 صَادِقِهِ فَمَوْدهُ كَالسَّدَابِ أَفْيَاءُ يَجْلُو الْبَصَرَ وَيُفَعِّنُ وَلَا يَضُرُّ  
 فَكُلُّهُنَّ فَقَالَ لَعَنَهُ وَاللَّيْلُ إِذَا اجْتَمَعُوا لَنَاخُوهُ وَلَمْ يَزَلْ  
 إِذَا اجْتَمَعُوا قِيلَ وَلِمَا يُضِلُّ هَذِهِ الْأَذْيَعَةُ إِذَا اجْتَمَعَتْ قَالَ  
 النَّاسُ خَوَاهُ وَالْجَوْدُ خَيْرٌ قَالُوا بَلَى وَيُطَيِّرُ الْبَلَاءَ وَيُخَفِّضُ

اللون وَيُخَفِّضُ الْأَذْيَعَةَ وَيُخَفِّضُ الشَّدَّ وَالْبَلَاءَ وَيُزِيلُ  
 الْمَاءَ وَيُطَيِّبُ الْكَلِمَةَ وَيُخَفِّضُ الشَّدَّ وَيُزِيلُ الْبَلَاءَ  
 بِالْبَرِّ خَيْرٌ مِنَ الْقِيَمِ وَيُطَيِّبُ الْكَلِمَةَ وَيُزِيلُ الْبَلَاءَ  
 كَرِشُوكُنْ رَجُلًا سَدِيدَهُ وَيُفَعِّنُ فِي حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ خَيْرٌ مِنْ سَدَابِ فَمَوْدهُ كَالسَّدَابِ خَيْرٌ لَوْ سَجَّ الْأَذْنَ  
 بِعَيْنِ سَدَابِ يَكُنْ بَرِّ دُرِّ كُوشٍ وَحَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ غَيْرًا يُزِيدُ مَا أَفْكَرَ بِعَيْنِ سَدَابِ زِيَادَتِي  
 دَرِّعُ الْقَلْبِ الْأَيْكُنَابِ يَتَرَفُّقُ سَدَابِ **سجده** حَضْرَتِ  
 صَادِقِهِ فَمَوْدهُ كَالسَّدَابِ أَفْيَاءُ يَجْلُو الْبَصَرَ وَيُفَعِّنُ وَلَا يَضُرُّ  
 فَكُلُّهُنَّ فَقَالَ لَعَنَهُ وَاللَّيْلُ إِذَا اجْتَمَعُوا لَنَاخُوهُ وَلَمْ يَزَلْ  
 إِذَا اجْتَمَعُوا قِيلَ وَلِمَا يُضِلُّ هَذِهِ الْأَذْيَعَةُ إِذَا اجْتَمَعَتْ قَالَ  
 النَّاسُ خَوَاهُ وَالْجَوْدُ خَيْرٌ قَالُوا بَلَى وَيُطَيِّرُ الْبَلَاءَ وَيُخَفِّضُ

وَأَمَّا رَأَيْتُهُ فِي النَّامِ وَأَمَرْتُهُ بِالنَّجَالِ لِنَعْدِ فَقَالَ أَنَا  
أَمَرْتُ فِي الْقِطْعَةِ فَأَسْتَعْلَمُ فَقَادَتْهُ النَّافِي وَكَرَّجِي  
كَمَا كَانَتْ يَحْيَى كَوْنَهُ دُرْدَانِ دُرْدَانِ دُرْدَانِ دُرْدَانِ  
مَنْ كَرِهَتْ تَاوَهُانَ مِنْ بَحْتِ شَدِيدِ بَعْدَ زَانِ دِهَانِ مَرِ أَزْوَ  
بِرِ سَاخْتَنَ بِلِ بِلِكِ جَمِيعِ دِنَا كُنْهِ بِلِ بَحْتِ شَحِي  
أَمَامِ دِصَاعِ رَادِ خَوَاتِ بَدَمِ أَزْوَ أَنْ رَشَكُوهُ لِمُؤَدِمِ وَنُودِ  
كَرِ اسْتَعْلَامِ سَعْدِ بَكِ كَرِ دِنَا كُنْهِ بِلِ بَحْتِ شَحِي  
حَضَرِ بَحْرِ اسَانِ مَحْمُودِ بَحْرِ اسَانِ مَحْمُودِ بَحْرِ اسَانِ  
اسْتِقْبَالِ لِمُؤَدِمِ وَبِرِ سَلَامِ كَرِ دِمِ وَحَالِ خُودِ رَادِ كَرِ  
وَكُنْتُمْ تَمَارِ دِرْ خَوَاتِ بَدَمِ وَامْرُودِ مَرِ اسْتَعْلَامِ سَعْدِ  
حَضَرِ زَبُودِ كَرِ دِرْ سِيدِ بِلِ بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
عَلَمُودِ جَمِيعِ دِنَا كُنْهِ بِلِ بَحْتِ شَحِي شَدِيدِ بَحْتِ شَحِي  
يَعْنِي بِحَضَرِ صَادِقِ اَزْوَ بِلِ بَحْتِ شَحِي اَزْوَ بِلِ بَحْتِ شَحِي  
دَوَاتِ زَبُودِ كَرِ كَلِ اسْتَعْلَامِ زَبُودِ فِي قُوَّةِ الْبَحْلِ وَبَدَمِ  
بِضْعِ بَقِيعِ يَحْيَى خُودِ بَرِ زَاوِ سَكِنْدِ دُرْدَانِ مَرِ دُرْدَانِ  
اَوْ رَا بَرِ دُرْدَانِ بَرِ زَاوِ سَكِنْدِ دُرْدَانِ مَرِ دُرْدَانِ  
عَرِ الْحَجَاةِ زَبُودِ التَّبْتِ قَالِ الضَّعِيفُ قَالِ اِنَّمَا عَلِيٌّ مِنْ

صغرى

صَغْفَى وَهَلْ قُوَّةٌ قَالِ عَلَيْكَ يَا كَلِ اسْتَعْلَامِ كَلِ  
مَعَ بَحْتِ قَالِ تَقُوَّةُ الضَّعِيفِ وَبَطْنِ الْبَعْدِ وَبَطْنِ  
الْبَعْدِ يَحْيَى كَرِ دِمِ حَضَرِ بِلِ بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
دُرْدَانِ شَدِيدِ زَبُودِ كَرِ دِمِ ضَعِيفِ كَفْتُمْ نِتِ بِلِ بَحْتِ شَحِي  
ضَعِيفِ وَكَمِ قُوَّةُ زَبُودِ كَرِ دِمِ جَمِيعِ اسْتَعْلَامِ سَعْدِ  
خُودِ بَرِ بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
يَحْيَى بِلِ بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
حَضَرِ بَحْرِ اسَانِ مَحْمُودِ بَحْرِ اسَانِ مَحْمُودِ بَحْرِ اسَانِ  
رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَجِئِ الْجَانِ هَذَا اللَّهُ مِنْ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ  
أَجْعَلِينَ يَحْيَى بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
رَاوِ كَفْتُمْ كَرِ دِمِ كَرِ دِمِ اسْتَعْلَامِ سَعْدِ كَرِ دِمِ كَرِ دِمِ  
بِدَلِ بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
كَرِ كَلِ اسْتَعْلَامِ كَلِ اسْتَعْلَامِ كَلِ اسْتَعْلَامِ  
مُودَةِ الْقَلْبِ وَطُغْيُودِ جَمِيعِ لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
يَحْيَى بَحْتِ شَحِي لَانِ اَوْسَمِهَا بِمِ الْفَرْ  
جَلَايِ جَمِيعِ اسْتَعْلَامِ سَعْدِ وَبَطْنِ الْبَعْدِ وَبَطْنِ  
أَبَسَانِ خُودِ اَزْوَ كَرِ اَوْلَادِ شَمَارِ اِيَكُو مِي كَرِ دِمِ وَبَطْنِ





الفرقة من قديم شيئا من الاول وهو يشد العصب في  
الدم ويعلق العظام وكذا ان تمت احدى خاطئة  
كانت الورقة قلت جعلت فداك كان احب  
القول الى قال فاحمد الله على نعمتك يعني ملازم شي  
يقصد به ان ابركنا به في دهره ودينه ودر شفايت اجمع  
دردها وان جمله فدايت وانت كسحت ميكنه عصبنا و  
در ستهاي كنه كايان ميرسيد وبق او چندان بزدك بيش  
كه در دقي مرداي بوسيد الفرو گفت فداي تو شوم چقدر  
محبوب ترين بقولت نزد من حضرت فرمود كه چندان  
با ذاي معرتي كه بتوراده **سلك** يعني تمامي حضرت صادق  
روايت كرده كه التماس يديب شجرة العين يعني ماهيه  
چشم را ميگذازاند و غير آن حضرت با حضرت باقر روايت  
فرموده كه ارجح هذا التماس لردى اخشاة العين وان  
هذا التماس اقربى **يؤتى التماس** يعني اين ماهي بيارداست  
از ماهي بزرگ چشم و اين كوشش تانه ميردانه كوشش را  
**سنا** حضرت باقره از حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله  
روايت فرموده كه عليكم بالاسنا فدا ووايه قلوه مع اللو

تقوا وذر الشا يعني ملازم شويده شاد و تادويان نمايد  
كه اگر چيزي دفع موت ميگردد سنا دفع موت ميگردد و غير آن حضرت  
فرموده كه لو علم الناس ما في اسنا لبعثوا شقا لا ميت  
شقا ليرزقها اما انما امان من البرق والبرص والجذام  
والجذون والفاير واللقوة ويؤخذ مع الزبيد الاخضر  
الذي لا يولى له ويجعل معه قليل كالبلي واسود اصفر  
جزءا سواك يؤخذ على البرق يقذفه ذراهم واذ  
لوت الى فراشك شلة وهو سيد الادوية يعني كويست  
مردم اينچو در سنا شله شقا ليرزقها و شقا ليرزقها  
بدان بدست كسانا اسنا از بجز و بر جز و جود و جدام  
و فالج و لقوة و در سنا اسنا ليرزقها كمي كيرند سنا و بر جز  
كه اسنا نداشت باشد و هليله كالبلي و هليله سنا و هليله  
هم برابر و بر اسنا تاول ميگردد مقدار سه درهم و در وقت  
خوابت مقدار سه درهم و او يعني اين مركب سيد ادوية  
**سويق** يعني قايوت حضرت صادق فرموده كه ان السويق  
الجماف اذا اخذ على البرق طفا الحرق وسكن الحرق و اذا  
اشتم سويق لم يفعل ذلك يعني سويق خشك را بر اسنا





بشده لکن کثیر البطون ایمل آخذ قال لا بأس به ایضا ازین  
طریق بر روی قراین و طریق قبر الحسین بخیر شده یعنی پیشه  
حضرت اید عبدالله را از کل ایدی که ایاحالات که شکسته اعضا  
و کسی که شکسته داشته استعمال آن نماید فرمود که با کونیت  
بدان تحقیق و کمال دینی از خاک قبر در ای قراینات و خاک  
قبر حسین را از آن بهتراست **فصل العزیز عن حضرت**  
صادق فرموده که بنیال رسول صلی الله علیه و آله ای لا یحلی  
ایک کثیر او جمع نیک کثیرا نماز علی ولا شریع و غیر  
فقال له رسول الله ص یا بن ایهان علیک بالعدو و کلام  
قائرا و قریب لیسلم الله و قد یأذک فیرتجو و شیا  
یعنی بدانشاید که رسول الله ص در مصالیح خود نشت بود  
ناگاه عبدالله بن تیهان بخدمت آمد و گفت یا رسول الله  
من بخدمت تو بیاری و نشینم و از تو حدیث میو عظمت میر  
میشوم مرا وقت قلب حاصل نمیشود و بر روی چشم من کدیا  
نمیکردد آیا اینرا علاجی هست حضرت فرمود که یا بن تیهان  
مال ازت عدس نما و او را بخورد که دلوارقت می بخشد و چشم  
رود گویان میبازد **عسل** حضرت صادق ص فرموده که لوق

رسول الله صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم  
از کلام عبدالله بن تیهان

اعمل

العسل شفاء من کل داء یعنی خوردن عسل شفاست  
از هر درد و حضرت ابی الحسن ص فرموده که من تعمر علی ماء  
ظهوره یقع له العسل یا لیکن الحلیب یعنی هر که تغیر شود  
بر آب یا شش نفع میکند و در اصل بیشتر آن دوشیده و  
حضرت رسول الله ص فرموده که من شرب العسل لم یکن من  
مترک بر ما جاء به القرآن عونه من شیخ و سبعین ط  
یعنی هر که بنوشد عسل را در هر ماه یک مرتبه باراده ایچ در قرآن  
آمده که فیه شفاء للناس عافیت میاید از هفتاد و هفت  
مرض و نیز حضرت فرموده که خوبش شربت عسل دلو را عایت  
میکند و سینه را میزند و در حدیث آمده که سه یخزات  
که حفظ را زیاده میکند و بلغم را کم میبازد قرآن و عسل  
**غالب** حضرت امیر المؤمنین ص فرموده که الغالب یذهب  
یا الحقی یعنی غلبه غلبه و اینرا و اینرا و الحظیب روایت کرده  
که کاشتن حقی قد ابيضت و لم اکن ایضا بهما قیافه  
ایر المؤمنین ص فی المنام فقلت عینی صابن الی ماتة  
فقال هذا الغالب قد مر و انحل و قد فقتله سواه و  
کلمتها به فاحلت عن عینی الظلم و نظرت انما الیها اذا



هیچ چیز از این جهت من سفید شد تا با که می چندی دم حضرت  
ایرالمؤمنین عزرا بخوابیدم گفتم ای سید چشم من با غالت  
که مشاهده میکنی آیا بعد از تو مثل استوانت حضرت زهرا  
که برفتار با استادش کرامت چشمش کجاست چنان کردم ظلمت از چشم من  
جلی شد و چشم من در نگاه کردم تا که هیچ یافتم یعنی سفیدی را پدید  
شده بود **عقب** یعنی انکسار حضرت صادق علیه السلام مراد است که این  
در کمالی که الله تعالی انعم فاقه کمالی که انعم الله علیه فاقه  
بذهب بالعم یعنی بدست خود که فوج شکوه کرد بخدا و تعالی انعم و  
الهی و رسید که بخود انکسار سیه که غم را ببرد و حضرت امیرالمؤمنین  
از حضرت رسول الله ص روایت کرده که کلمه العین جنت فایده  
آنها و امرای یعنی بخود یا بخود یا از دانه که او را و سازگار است  
**فصل الغیر غیر** یعنی بخود حضرت امام رضا از پدران  
از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت فرموده که داخل بر و الله  
علی بن اضا به و هو محموم فامر ان یاکل العین یعنی  
داخل شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر او ای طلب دار  
که صاحب بود پس امروند که خجسته بخورد و حضرت صادق  
فرموده که ان العین و الله انما یاکل العین و عظمه نیت اعظم

و جلد نیت الجلد و مع ذلک فانه یغنی الکفایت و یغنی  
الغیر و اما ان من الیو الیه و التقطیر و یغنی الشاکل  
و یغنی غیره الخ و اما یعنی تحقیق که عین را کشت و میر و یانه  
کشت را و استخوان و میر و یانه استخوان و میر و یانه  
پوست را و وجود آن کم بجا زد که در ها را و داغت میخاید  
سعد را و اما انت از یو ایر و تقطیر و یانه و تقویت میکند  
ساقین را و میر میکند که جدام را **فصل الفاحش** یعنی تیر  
جوان بن سید روایت کرده که کشت مع ای عید الله علی  
فنا و لوی حمله و قال له یا حی ان کل الفاحش فان فی ثلث  
خصال و دره نظیر الیاس و لبت یهک الوار و اصل  
تقطع البکم یعنی حضرت ابی عبد الله بر خوافی بود پس  
حضرت بن یسیر به داد فرمود که ای جوان بخود تربیت که  
در آن سه خصلت بر شاو سیه وانه با دها و و من  
ادرا بول می نماید و چنانی و قطع میکند بلغم را و حضرت  
ایرالمؤمنین ص فرموده که الفاحش اصله یقطع البکم و یهکم  
الطعام و دره نظیر الیو یعنی ترب اصلش قطع میکند  
بلغم را و هضم میکند طعام را و بر کشت زده می دود و با **فصل**

بعضی از حضرت صادق علیه السلام فرموده لا یثبت علی وجه الارض قفله الا  
ولا انقضى من الارض وهو قفله فاطمه یعنی تیر و پیر و دی و ربیع  
که نام تو در شهرت با شد از خزانه او تر حضرت فاطمه علیها السلام  
خود را بسیار دوست میداشت و او را بقوله مبارک و بقوله  
ظاهر و بقوله الحقیقه گویند صاحب صید زکته که وصفه  
بمبارک بر او کثرت نعم اوست و لهذا وصف بکند او را بجاقت  
زیر که واجب بود بر او که تعذر باشد بنفسها تا آنکه مستزید یا  
و بر مکان بروید و بعضی گفته اند که وصف او بحسن و بیداری  
در سبیل که موجب است که سبیل او را ضایع کند پس تبار و جین است  
اضافه موصوفت صفت ثوابی که در دین و دنیا و بعضی در آن  
که چون او را نسبت بحضرت فاطمه علیها السلام نموده بقوله الزهر المکتم  
بخاشیه اعظم لله او را از عداوت و عتو بقوله الحقیقه گفته اند و ثقی  
از دست او یا حضرت مقدسه چه نسبت شما بقول الظالمون  
و بنا بر این اضافات و موصوفت بصفات و اشیای بیابد و ندارد  
و نیز آنحضرت فرموده که علیکم بالفرح فان کان شیء یزید  
فی العقل یعنی بالان شوی و فرودا که اگر چیزی زاید یا کم کند در عقل  
اوست **فصل الثانی** یعنی فیما حضرت صادق علیه السلام فرموده که

کافرا رسول الله صلى الله عليه وآله علی الشاه بالی یعنی حضرت  
رسول را بخوار و باغی است خود نه **فصل الکاف** کباب یوسف  
بن یکر روایت کرده که قال له الرضا علیه السلام یوسف انا طشت  
وعلی اصابعی قال کلامی فاکتله ثم ارانی بعد منی و علی  
یوسف انا قال له امرأت یا علی الله قلت ما طشت غیر منی و منی  
فقال کف فاکتله قلت طشتی قال کلامی کبابی ثم ارانی بعد  
یوسف فاد الله قد عادی و جهی فقال له نعم یعنی کت حضرت  
امام رضا علیه السلام که نسبت بکند که تبار بسیار زده و میم گفته پیش  
و نسبت که مراد سید فرمود که خورد گوشت را بموجب فرموده گفته  
گوشت خوردیم بعد از جمعه که خدمت حضرت ششم مراد است  
دید فرموده نترام که دم بخورد گوشت که تم در بر دست بگیرد که  
خوردیم گوشت که گوشت را بخورد و گفته که گوشت که گوشت که گوشت  
کرده بخورد بعد از جمعه که فرموده عمل نمودم که طلب نترام  
اتفاقا و نترام بحال آمد بود و رضا من سرخ شدن چوت  
یشان دید فرمود که کباب بخورده که تم می فرمود که گوشت که گوشت  
که گوشت حال **کوتاه** یعنی که تبار موسی بن یکر روایت کرده که  
اشکی غلام لا یلی الحسن ثم فقال ان هو فقلت یطعمک



فَقَالَ طَعْنُ الْكُرَاتِ ثَلَاثَ أَيَّامٍ فَأَطْعَمَاهُ فَقَعَدَ الدَّمُ  
ثُمَّ بَرَأَ يَعْنِي جَارَتْ غَلَاغِي أَنْصَرَتْ بِالْحَرْجِ حَضَرَتْ فِي مَعْرَةِ  
غَلَامٍ كَمَا سَكَتَ كَفْتَمُ سِرْدَادِ فَرَمُودَ كَبُحْرَانِيَا وَكَانَتْ تَأْتِي  
رُودِ اَوْرَا حَه وَكَانَتْ نَاحِيَا بَنِي يَمَ جَنْدِ بَلْخِي حَنْ فَشَسْتِ  
بَرَسْتُ وَحَضَرَتْ بَا قَرَمُودَ كَرِي الْكُرَاتِ أَرِيحَ لُطَا لُطَا  
الرَّيْحَ وَيَطْبُخُ الْكَلْبُ وَيَقْطَعُ الْبَوَا سِرَ وَهُوَ كَأَنَّ مَرَّ الْكَلْبِ  
لَمِنْ أَوْسَمَ يَعْنِي دُرُكُ نَاحِيَا حَضَرَتْ يَمَلَنْدَا مَانَا وَجْهَ  
يَحْنَانِ دُورَا وَتَقَطَّعَ يَمَلَانِ بَوَا سِرَادَا مَانَا أَنْصَرَمَ كَوِي كَرِ  
مَدَاوَتِ بَانَ نَبَايِدَ **كَرْمَن** حَضَرَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَعَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْمَنُ قُرَيْشٍ أَيْ كَرْمَنُ تَرْتِ اَنْبِيَا  
وَحَضَرَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَصِيَّتُ فَرَمُودَ كَرِ كُلِّ الْكُرَاتِ  
فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ الْيَاسِ وَيُوشَعُ بْنُ نُونٍ يَعْنِي بَحْرَ كَرْمَنَ كَرْمَنَ  
الْيَاسِ وَيُوشَعُ بْنُ نُونٍ **كَمَا** يَعْنِي جَارَتْ حَضَرَتْ  
رِضَاعُ اَنْصَرَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَوَارَتْ مَعْرَةِ  
كَالْكَاهِ مِنَ الْمَنْ الَّذِي تَرَلَّ عَلَى بَحْرِ اِيْرَ اِيلَ وَهُوَ شَفَاءُ  
الْعَيْنِ وَالْفَحْقُ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ شَفَاءُ مِنَ التَّيْمِ يَعْنِي  
نَمَارِغِ اَنْصَرَتْ كَرْمَنُ قَالِي بَرَجَا سِرَ اِيلَ اِيلَ اَحْمَدُ

يَعْنِي جَارَتْ كَرْمَنُ نُونٍ نَبَايِدَ بَلْخِي بَلْخِي بَلْخِي حَضَرَتْ  
لَمِنْ اَوْسَمَ يَعْنِي دُرُكُ نَاحِيَا حَضَرَتْ يَمَلَنْدَا مَانَا وَجْهَ  
يَحْنَانِ دُورَا وَتَقَطَّعَ يَمَلَانِ بَوَا سِرَادَا مَانَا أَنْصَرَمَ كَوِي كَرِ  
مَدَاوَتِ بَانَ نَبَايِدَ **كَرْمَن** حَضَرَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَعَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْمَنُ قُرَيْشٍ أَيْ كَرْمَنُ تَرْتِ اَنْبِيَا  
وَحَضَرَتْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَصِيَّتُ فَرَمُودَ كَرِ كُلِّ الْكُرَاتِ  
فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ الْيَاسِ وَيُوشَعُ بْنُ نُونٍ يَعْنِي بَحْرَ كَرْمَنَ كَرْمَنَ  
الْيَاسِ وَيُوشَعُ بْنُ نُونٍ **كَمَا** يَعْنِي جَارَتْ حَضَرَتْ  
رِضَاعُ اَنْصَرَتْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَوَارَتْ مَعْرَةِ  
كَالْكَاهِ مِنَ الْمَنْ الَّذِي تَرَلَّ عَلَى بَحْرِ اِيْرَ اِيلَ وَهُوَ شَفَاءُ  
الْعَيْنِ وَالْفَحْقُ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ شَفَاءُ مِنَ التَّيْمِ يَعْنِي  
نَمَارِغِ اَنْصَرَتْ كَرْمَنُ قَالِي بَرَجَا سِرَ اِيلَ اِيلَ اَحْمَدُ

وقوت سید عقل را و کوار یک طعام را و حضرت  
 پیغمبر خدا علیه السلام فرموده که اطعموا نساءکم الحوامیل الباقی  
 فانه ینزل فی عقل الصبی یعنی بخوراید زنان آیتن خود را که  
 کرا و یاد میکند در عقل کودک **این** حضرت ابی طالب  
 فرموده که ایان القاسح شفاء من کل داء و جاهد فی حجه  
 وهو یغنی البدن و یخرج در نه و یغنی عقله و یغنی  
 شتران شفاست از هر دهر و رنجی که در جسد باشد و از تنیه  
 بدن میکند و هر کس را بینه و بدتلیک بشود **این** حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که ایان رسول الله ان قویا  
 من علمای العاقبه یروون ان النبی صلی الله علیه و آله قال ان  
 یغنی المؤمن یغنی أهل البیت الذی یوکل فی کل یوم کلیم  
 فقال خلط اعطاک نبیا انما قال رسول الله ان الله یغنی  
 أهل بیت یا کلون فی بیوتهم حرم الناس و یغنیونهم ما لهم  
 ما لهم یزعمهم الله عند ما لی الطار فیهم و یزعمهم و یزعمهم  
 یعنی در و بصر نکست که باین رسول الله قوی از علمای عاقه دای  
 کرده اند که رسول الله فرموده که حقایق تعالی دشمن بسیار در کوش  
 خواران او دشمن بسیار و اهل خانه را که در آنجا هر روز کوش خود

فرموده که غلط کرده اند غلط بین حضرت رسول هم جز این فرموده که  
 خدای تعالی دشمن بسیار و اهل بیته را که در خانه های خود کوش مردم  
 بخورند و بعضی ایشان کشت حیات ایشان را یعنی برای خانه را که  
 خدای تعالی هم کاد ایشان را به مایات که قصد هلاک کرده او را  
 حرم سیمانید که کشت برای تغذیه و نیز آنحضرت فرموده که کلیم  
 یغنی المؤمن و یزعمهم فی العقل و من ترک کلیم ایاماً و قد غفل  
 یعنی کوشت مردم را نه کوشت را و زیاد میکند عقل و هر کس ترک  
 خوردن کوشت کند از وی عقل و فاسد میشود و در وقت  
 دیکر آمده که من ترک کلیم از بعضی اصحاب اساطفه  
 و قد غفل و من ساد غفل فاذنوا فی اذنی البتوت  
 یعنی هر کس ترک کند کوشت را چهل روز بد خلق میشود و عقلش  
 فاسد میگردد و هر که بد خلق شود در کوش او از آن بگوید کیفیت  
 حتی علی حیر العمل و حضرت امام رضا فرموده که اطعموا حرمکم  
 لحم القبیح فانه یغنی الشاقین و یطرز اللحم طریقه یعنی بخور  
 صاحب تن کوشت که کفایت ساقین میکند و ایدها را  
 دیارساند و نیز از آنحضرت روایت که لا ادی با کل لحم الجار  
 با سالا لا تر حیدر البوا بر و قد جمع الظلم و یغنی علی الجماع



یعنی نهم بخوردن گوشت جاری باکی نیکو نیکت اولی تو ای  
 و در پشت و اعانت میکند بر جام و علی بن ابی طالب و روایت کرده  
 نَعَدْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ فَأَدْرَيْتُ فَقَالَ إِنَّ زَيْنًا أَرَسَتْ  
 وَكَانَ يَجْعَلُ كَأَن يَقُولُ أَطْعَمُوا صَاحِبَ الْبِرِّ قَالُوا نَعَمْ  
 يَعْنِي أبا جَعْفَرٍ أَتَقْنَأُ بِمَا شِئْتَ فَتَدْرِي رَأَى  
 شَخْصًا وَرَأَى حَاضِرًا فَدَعَا وَدَعَا أَوْ مَارَكَتْ وَأَوْدَا  
 أَنْ سَلَّمَ رَأَى دُخَانًا مَدْرِي مَدْرِي مَدْرِي مَدْرِي مَدْرِي  
 بِصَاحِبِ رِفَاقٍ يَدْعُوهُ **لَقَدْ** يَعْنِي سَلَّمَ عَلَى سَيِّدِ أَصْحَابِ  
 كَافَّةٍ رَوَيْتُ عَنْهُ كَرَّمَكَ اللَّهُ وَكَرَّمَكَ اللَّهُ وَكَرَّمَكَ اللَّهُ  
 بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ يَكُنْ أَكْلُ اللَّحْمِ قَالُوا نَعَمْ  
 قَالَ كَلَامُهُ يَعْنِي مَا دَعَا شَخْصًا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ  
 رَوَيْتُ عَنْهُ أَنَّهُ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 كَرَّمَكَ اللَّهُ أَنَّهُ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 وَجْهَتُهُ أَنَّهُ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 قَالُوا نَعَمْ أَلَمْ يَكُنْ أَكْلُ اللَّحْمِ قَالُوا نَعَمْ  
 جَنَابُ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 بِصَاحِبِ رِفَاقٍ يَدْعُوهُ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ

ان الطبع

أَنَّ أَطْعَمَ النَّاسَ وَأَتَاهُ وَكَجَلَهُ طَعَامِي فَقَعَلْتُ يَا مَعْ  
 يَعْنِي مَوْلَاكَ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 وَأَتَاهُ شَامَ وَدَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 يَا مَعْ **لَقَدْ** يَعْنِي سَلَّمَ عَلَى سَيِّدِ أَصْحَابِ  
 الْوَرَعِ لَا حَتَّى تَأْكُلَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالُوا نَعَمْ  
 الْحَسَنُ بِاللَّيْلِ يَعْنِي أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 وَجْهَتُهُ أَنَّهُ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 شَخْصًا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 مَلِكِينَ سَيِّدًا وَدَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 دَرِي زَيْنًا بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ يَكُنْ أَكْلُ اللَّحْمِ  
 أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 فَمَدْرِي مَدْرِي مَدْرِي مَدْرِي مَدْرِي  
 يَعْنِي مَوْلَاكَ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَمْ يَكُنْ أَكْلُ اللَّحْمِ  
 كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 الْبَاقِي أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ  
 وَجْهَتُهُ أَنَّهُ دَعَا أَوْ كَرَّمَكَ اللَّهُ رَوَيْتُ عَنْهُ













الربنا من الغنا صلحنا يا ذا الجلال والإكرام  
 مع ما نيك طلال واز بوس می آید و یکو بند و در آب که بخارزد و در  
 بعد از آن صافی کرده فاشش یا می نامند و در آن رطلی صلح و در  
 آب سوجان و جمل شقال و من کل میکت دس آوا می بند تا بقول  
 بعد از آن روزی بوند و یا از آتش و یکند از تانر شود و در جوت  
 سرود قافله و در قافله و قرق و قرق و قرق و قرق و قرق و قرق  
 از و صلح شقال که قرق و جنت و در آن میکت و علی الزم میخور  
 و در سببی میخور می بلای شقال میکت تا آنکه در درو کز تر باشد  
 و در شقال از آن تا اول نماز که بعد از آن که می سازد و منضم طعام  
 و یا در هارین کشد و از معاضل بر می آورد یا ذوالله تعالی و از بعد  
 ربنا الفلاح یطیب صودی که انور عظمها علی الامام و قال تعالی  
 بین الموعود السوءاء و الصغار و البکم و بیع الموعود و الفی  
 و الموعود و الکفران و یکتفون الیکون و در سبیل و بیع السبل  
 و الموعود و بیع الیکون و الموعود و الموعود و الموعود و الموعود  
 الموعود و بیع علی صاحبها البرکات و بیع علی صاحبها البرکات  
 و استنات و الموعود و الموعود و الموعود و الموعود و الموعود  
 بدین سبب میخور و ثلاث آیات کل یوم شقالین و کنت

بسم

بسم شقال لا یقال لا امام الا ما یقال لا یقال لا یقال لا یقال  
 لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال  
 که قطع می کند از سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 و بر سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 باشد و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 از سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 احمد کفنه کرمین و یا لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال لا یقال  
 و در شقال و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 انجیل و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر و سر  
 کثرت العنکبی و بیع الموعود و الموعود و الموعود و الموعود  
 و الموعود و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع  
 و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع  
 و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع  
 من کل واحد یقال له یا ذی الجلال و الاکرام و بیع و بیع و بیع  
 و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع  
 و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع  
 و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع و بیع



والتجربة نارية في ذلك ليدل على ان لا يكون في ذلك بغير  
 من نوع الزخوة ثم يرفع في فائدة او يخرج خضراء فان لم يخرج  
 اليه فخذ منه على الزنق فباين فباين من الشرايب وتند  
 ثامك يتاله يعني شكوه كرمه ي بصره فباين عدا الله اذ  
 كثر تشكي و تشكي ومن و تشكي اية من حضرت فرمودند  
 كبري و حقونا و فاعلموا ان الله تعالى قد علم ان و حسان  
 و فاعلموا ان الله تعالى قد علم ان الله تعالى قد علم ان و حسان  
 كوفه و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 فباين و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 و ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 پس انرا در شيت ياد در ميان سفاقي رسيدانند پس اگر حجاج است  
 شوي كبري ان بر ناست و در شيت ياد در ميان سفاقي رسيدانند  
 نيز مثل آن **مجموعه** و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 ترجيبا و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 بر پير و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 قد سفيذ كرمه و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي

شرخا زان بر اید و در ميان سفاقي رسيدانند پس اگر حجاج است  
 و ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 حاجت نيت بگو مفتي است از سارا و در ميان سفاقي رسيدانند  
 بايد كبري قطع اسباب نمايد بعد از ان عمل نيت كبري است  
 و ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 و ظاهر اكر مراد يا سفاقي رسيدانند كالا يعني **مجموعه**  
 نفع يك حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 و در ميان سفاقي رسيدانند پس اگر حجاج است  
**صفت آن** تجليل هفتاد و در ميان سفاقي رسيدانند  
 و ساج هندی و فلفل و هليلجه سياه و فلفل و مري و حقه بشو ان ادي  
 و ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 با آن نرم او را بکند از ان بعد از ان در ظرف پاکيزه كرده ادي  
 در ان و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 شرخا زان مقدار حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي و حقه بشو ان ادي  
 تخلف نيت باذن الله تعالى **کافی طریقی** نفع يك حقه بشو ان ادي  
 و در ميان سفاقي رسيدانند پس اگر حجاج است

و چشم را که در غایت مجتمیع باشد از این یکسند و در دایره کاه  
**صفحات** هلیله یا هلیله آمده که در شش کون کمانی فلک  
 در افلاک در جبهه تجیل شفاقل و ج اسارون خلیجات  
 اجزا از این کوفته و جبهه و بر وزن کاه و آن چرخ است  
 و بعد از کوفته و بر وزن کاه و آن چرخ است  
 سازند بر جبهه شفاقل یا مازونی و این نیز از جمله موعضا  
 الهی است بر امام **عجریون شفاقل** احمد تطبیق گفته که است  
 در دایره تجیب کرم یکسند که در دایره و قوت می دهد باه و او  
 یکسند از کاه فاصل سردی و نافع است برای در دایره کاه و شکم  
 و باه های که در دایره اصل می باشد و نفع می کند و غرض اول و کوی  
 اگر نتواند به خود کاه داشت و ضرر یا نفع می دهد و نفس علی  
 و تجزیه را بر طرف می سازد و کرم شکم را تا این یکسند و جلا می کند  
 دل و قوت می دهد و اشتها را و تسکین می نماید در دایره شفاقل  
 می سازد و زردی چشم و زردی ویرقان و کثرت تشنگی را  
 و ملویم کسی است که چشمش زرد شده باشد و کسی که درد سرداشته  
 باشد و یا دایره می کند دماغ را و نافع است برای تب و زهر و درد  
 کمر و زردی و غیرت و اصل و محال است یکسند شفاقل و شفاقل

و نزد ما شرفی است شفاقل بود حضرت تغییر آن فرمود **صفحات**  
 هلیله یا هلیله زرد سفیدی از هریک شفاقل فلک و در افلاک  
 تجیل یا تجزیه خشناس رخ نمائندگی از هریک شفاقل  
 نارسا شفاقله سبل شفاقل عود بسیار هلیله و جبهه و آن چرخ  
 در جبهه از هریک و شفاقل او در کوفته و جبهه غیر شفاقل  
 که او را علیحده می گویند و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه و جبهه  
 محلول و بسیار زرد و هشتاد و پنج شفاقل فایند بخوری نیک و در  
 یا نیک کرم یا نیک کرم که اختار و در دایره تر می سازد و بعد از آن  
 کل او نیز را بعد از کوفته می چون سازد و در دایره شفاقل  
 بر می سازد و در دایره احتیاج مقدار و شفاقل از آن بر می سازد  
 باه و شرف که خواهد بخورد و نزد خواهر شفاقل آن جلا می کند  
 و این نیز از جمله موعضات احداث است بر امام **عجریون**  
**افتمی** در دایره شفاقل و نافع است **صفحات** لینی شفاقل  
 که شرف در خستیت که بخور آن می کند و جبهه و جبهه و جبهه  
 ده شفاقل افتمیون و شفاقل هریک جبهه و جبهه و جبهه  
 بر می سازد و کرم افتمیون که جبهه آن حاجت نیست بلکه نرم کوفتن  
 آن کافیت و بعد از کوفته علی الزم می چون میان شرف



ازان و شغال بآب کرم در وقت خواب و این نیز از جمله معوضات  
احمد است بر امام محمد و **و آله** که میگوید **است بر او الرضا و آله** و **و آله** که میگوید  
احمد است بر او است کرده که چون از دنیا شایع فارغ شد و بعد از آن آمد و  
رسول الله ص را اجل شد و در آن اثناء حضرت کاظم ع بجنب برشته بود  
تصد ملاقات آن حضرت نموده پیش رفت به پیش حضرت رسید و سلام  
کردم حضرت رو سلام نموده و پرسید که آنرا در این اشی میگویند که ختم  
هفتون باطل شد که در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
که یکبار از دنیا را در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
پیش از آنکه یکبار در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
و کاظم ع در آن وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
و کاظم ع در آن وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
برابر فرمود و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
سازد و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
این دو را سه روز در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
یافت و بعد از آن در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
کرد و عاقبت بخیر شد و ظاهر آنکه در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت  
از آنکه در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت و در این وقت

از دماغ

از دماغ چه سالی بر بعضی نیز اطلاق میشود که لا یخفی **و آله** و **و آله**  
محمد بن عبد الله روایت نموده که داخل شدیم با جعفر از اهل خراسان  
بر حضرت امام رضا ع که در سلام کردیم و در این اثناء اهل خراسان  
حاجتی از آن حضرت طلبید حضرت قضای حاجت فرمود و این فرمود  
بعد از آن بجای عین نظر کرده فرمودند که تو نیز حاجت خود را بگو  
یا بن رسول الله شکو میگویم که توان سرگردان شدی فرمود که سرگردان شدی  
توانست یا که گفتیم از هر دو فرمود که بگو فاعل سفید جری در این وقت  
خبر تو سفید و سبیل و قافله و زعفران و بیخ از هر یک از این اخبار  
گفته بخبر که هر یک و بعد از آن گفت که در این وقت و در این وقت و در این وقت  
حیات را از برای سرگردان و از آنجا که باب از این خبر که سرگردان  
از اصلش قطع می نماید **حج** **مقل** معجزه رخا و روایت کرده که حضرت  
امام رضا ع بسیار از اوقات امر می نمود بفرمودن این دو آیه  
بحق که در دوشان بسیار است و من تجربه آن در یادها و بویای خودم  
بجدا قسم که مخالف کرده **صف** **آب** علیه ساء لیل آملای خراسان  
برای کوفته بخبر که بجهت این که در این وقت و در این وقت و در این وقت  
از آن که گویند آنرا در آب کنند یا حی یا قیوم روز بخیران تا که انچه  
پس از او برادران طرح کرده سرشته تا از او بر نیاید غلط شود پس است





فان غشده حضرت موسی و اصحابه را آمدند و فرعون گفت که ما  
 زنان و کودکان و اطفا خود را پس خود کذاشتیم و منتظر ایشان  
 فرعون گفت که چون چنین است بادی که طعام برای ایشان ترتیب داده  
 و اکرام نموده ایشان را نیز به ستودیم و ضیافت کردیم چون موسی و انصار  
 بشکر آمدند فرعون و اصحاب خود در و کرده گفت داشتید که موسی و هرون  
 سخن ما کرده اند و میخورد چنان بنا نموده که طعام ما را خورده اند  
 و حال آنکه ایشان هم نخوردند و بیرون رفتند و اکنون چون بیرون  
 رفتند میخوردند و برده اند باری که بر آنت که جمع کنند بخیال  
 افتد که مقدور باشد بر طعام امروز یا فردا شاید که از خوردن آن  
 هلاک شوند پس اصحاب ایشان کردند و امر کرد فرعون که برای ایشان  
 طعام غیر مهیوم نیاوردند و اصحاب خود را جمع نمود بعضی از آنها  
 خوردند و بعضی نخوردند هر کدام از آن طعام لغزنا و لموده هلاک  
 چنانکه مقتدا هزار زن و صد و شصت هزار ماده از اصحاب فرعون  
 سواي چهار یا پان و مسکن و غیر آن بخوردن طعام عرصه هلاک  
 و حضرت موسی و اصحاب ایشان هلاک شدند و از آن مردودن خود  
 موسی و ابی که وقایع نماید اصحاب خود را از تنه بدوایه که مستات  
 بشافیه تجمیع نموده و بعد از آن حلقه این دوار ابرو ساطع بر ساطع

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد **نخودای شافیه**  
 بکیر سیر و آنرا منتشر کرده بان کن و قدری کوفته در پایله یاد یکی  
 که بقدر سیر باشد بکذا و بعد از آن آتش نرم در زیر آن افزوده  
 روغن کاه و بقدری که سیر را از کبر بران و زیر و همان و نیز او را  
 بجوشان تا آنکه روغن با تمام منجذب شود پس مرتبه دیگر روغن  
 در آن کرده همان و نیز بجوشان و همچنین مرتبه بعد از این  
 طریقه سلوک کن تا سیر جذب روغن باز آید بعد از آن غسل  
 یعنی غسل با بوم و احید کن و آنرا بطریق روغن و سیر که مذکور شد  
 بر سر ریزی پس ده درم شونیز را بکوب نرم و لیکن سیر پنجه درم  
 قلقله و چند درم مرزنجوش را کوفته در آن بینداز تا آنکه شل جوی  
 که حلوانیت معروف شود بعد از آن او را در ظرف سفال کن بجوشانی  
 که بخار و باد با آن نرسد و پس از آنکه در آن ظرف کخی ظرف را برود  
 کاه و چوب کن پس آنظرف را در میان جوی یا خاکستر دفن کن مدت  
 هجده روز هر چند که تر می شود بهتر است و صابون در ساعتی که خاک  
 با ویرسد مقدار نخود را زان میگرد و راوی کوبید که چون یکماه بران  
 دو یکمزه نفع میکند از درد دندان و جمیع امراض که از بلغم تولد کند  
 بشرط آنکه برنا شام مقدار جوی از آن تناول نماید و چون دوماه

بر آن بگذرد نیکست برای تبار بشرط آنکه وقت خواب مقدار نصف  
جونی از آن تناول نماید و غایت نفع دارد برای هضم طعام و در وقت  
کردن چشم بهم رسد و چون سه ماه بر آن بگذرد نیکست برای صفرا  
و بلغم سوخته و برای همان هر روزی که از صفرا بهم رسد بشرط آنکه  
برناشتا تناول نماید و چون چهار ماه بر آن بر آید نیکست برای طبع  
و شکم نفس بشرط آنکه وقت خواب بخورد و چون پنجاه ماه بر آن بگذرد نفع  
برای صدام داری که بشرط آنکه قدری از آن در روغن بنفشه  
یا روغن بجز حل کرده صاحب صدام را آن سحوط کتد و چون  
شش ماه بر آن بر آید نفع میکند صاحب حقیقه را بشرط آنکه مقدار  
عدمه بروغن بنفشه برناشتا در سوراخ چینی که در طبع است  
سحوط کتد و چون هفت ماه بر آن بر آید نفع میکند از باری که در کوب  
بهم رسد بشرط آنکه او را در روغن کل حل کرده اول روز و در وقت  
خوابه دگر کوشا و بجا کند و چون هشت ماه بر آن بگذرد نفع میکند  
از فساد خون و مخرجی که از آن هم آگاه باشد بشرط آنکه او را آب استفا  
و هر روز عن کسواغند بنفشه در دینالد و این سحله که مذکور شد  
برناشتا باشد وقت طلوع آفتاب و چون نهم ماه بر آن نفع کند  
از سدها و کثر خواب و همدیان و خواب و ترشخیز بشرط آنکه

قدر عدمه از آن در روغن تربحل کرده برناشتا و وقت خواب از آن  
بگیرند و چون ده ماه بر آن بر آید نیکست برای سرخ صفرا و کرم و حشرات  
و وسواس باشد و از برای تباطی و اختلاط عقل بشرط آنکه مقدار  
عدمه از آن بر کرم سفید تخم مرغ و هر روغن که خواهد بود برنا  
و وقت خواب بگیرند و چون یازده ماه بر آن بگذرد نفع میکند از  
صحرای کفر و وسواس را و بگوید بشرط آنکه قدری بخورد از آن بر  
کل حل کرده برناشتا باشد و در وقت خواب بخورد و چون دوازده  
ماه بر آن بگذرد نفع میکند از فالج و نکند بشرط آنکه قدری بخورد از آن  
بگیرند و در وقت خواب بخورد و از برای تباطی و اختلاط عقل بشرط آنکه  
ظهور این طبع را مسلول دارند و از سرکه و شیر و سبزی و ماهی  
پرهیز کنند و بعد از آن هر چه خواهد خورد و چون سیزده ماه بر آن  
نفع میکند از بیله و خنده بی سبب و عیش بازیدن بر بشرط  
آنکه قدری بخورد از آن آب سداب حل کرده اول شب بیاشامند  
و چون چهارده ماه بر آن بگذرد نفع میکند از کل زهرها و اگر  
زهر خوردن باشند تخم بادجیان را بگیرند و بکوبند و از آب بپزند  
و صاف نمایند و از این دوا بعد بخورد در آن حل کرده و  
سجوشند بکوبیده یا در مرتبه یا سه مرتبه یا چهار مرتبه و بپزند



آن آب نیم گرم بنوشند و زبانه از چهار مرتبه یا شش مرتبه که حاجت  
و چون باز ده ماه بر آن بگذرد نفع میکند از غر و بلغم خام و سردی  
که موجب ضعیفیه باشد و جمیع بادها بشواید اگر در وقت خواب نصف  
بنده از آن تناول نمایند و خورما را جو شاییده بعد از نصف شب  
و در آفتاب و روزی آن آب یا شش مرتبه یا آنکه طعام بسیار بخورند  
شانه ماه بر آن بگذرد و قدر نصف عدس از آن بکوبند و آنرا در  
باران تان که در آن روز یا شب شده باشد یا آب بکرک حل کرده و آنرا  
در چشم کفنی که کوری نوزده گشته داشته باشد بامداد و تمام وقت  
خواب بیکشد مدت چهار روز و اگر نباشد تا مدت هفت روز  
بکشد و غالباً آنست که پیش از هفت روز باذن الله بر شود  
و چون هفت ماه بر آن بگذرد نفع میکند باذن الله از  
جذام بشرط آنکه قدر بنده از آن در روغن یا چکاوک  
حل کرده و وقت خواب و بختنا بخورد و قدر خبث از آن گرفته بدن  
مجدوم را با آن آدها نکند و بدن او را بشویند و از آن  
گرفته در روغن زیتون یا روغن کل آخر روز او را در تمام معوط  
کنند و چون مجدد ماه بر آن بر آید نفع میکند از <sup>بسیار</sup> که مشابه  
بر ص باشد بشرط آنکه موضع مبتدیان تیغ زده تا خون بر آید و این

قد

قدر بخورد و در روغن بنفشه یا روغن صندل حل کرده بعد از  
یا شش مرتبه یا جبه از آن با یکبار از آن روغن معوط  
و جبه از آن با آنکه عالت و چون نوزده ماه بر آید قدر  
از آن با آب نادر شیرین حل کرده بر شات بنوشد نفع میکند  
و نسیان و بلغم سوخته و تهای نوزده گشته و چون دست بر آن  
بر آید نفع میکند از کوی بشرط آنکه کندی را در آب خیساید و آنرا  
کوفته مثل عدس کویچی ازین دوادران حل کرده در گوش او بریزد  
اگر شوا شود نهوا المراد و الا در روز یک مرتبه بخان کتد و این از آن  
بماند بر فوآن بریزند و چون صاحب بر سام مرضش کین شود  
و از شدت مرض بر آن او را نشود دانرا انکود ترش باور دهند و  
بعد از آن از این دو اثر بخورند و متعین می شود و هر چند این دو  
بماند بر می شود و شریک می شود و اگر گفته که سزاوار نیست  
که این دو لیس را از خود تغییر کنند و از وضعی که ذکر آن تقدیم  
تحریف نمایند زیرا که اگر در این مخالفت کرده شود این و این مخالفت  
خواهد کرد و نفعی در آن مترتب نخواهد شد و یکبار که ضرر داشته  
باشد **دوای جامع** برای جمیع امراض و علل نافع است مفصل  
برین صریح روایت کرد که حدیث کرد مرا حضرت صادق علیه السلام که این دوا

دوای محمد صلی الله علیه و آله و شیده است و دوا را کجیریل  
 بموسی بن عمران برسم هدیه آورده بود و تفاوت نیست مگر اینکه  
 درین دوا از عالج و زیاده و نقصان چیزی نیست که در آن  
 دوا نیست و این دوا را انبیا و حکما که اوصیای انبیا بوده اند  
 وضع فرموده اند پس کوز یا دو نقصان که بقدر جبه بود از این دوا  
 وضع نموده اند درین دوا واقع شود اصل دوا منقص و فاسد شود  
 و فایده نمیدهد زیرا که چون مخالفت انبیا باین کرده اند <sup>لغت</sup>  
 کرده میشود از دوا **نسخه دوا جامع** یکصد و سی و شش <sup>رطل</sup>  
 و آنرا در پایه کرده چهار رطل شیر کاه و بر آن بریزند و آتش نرم  
 بجوشانند تا آنکه شیر را جاذب نماید پس چهار رطل روغن کاه  
 بر آن بریزند تا آنرا نیز جذب نماید و چون روغن را جذب کند  
 چهار رطل اصل بر آن ریخته آتش نرم بجوشانند و در دم  
 یا بونزدان ریخته بر هم زند تا فایده مزوج شود آنرا که ماکم  
 میرتیا نقل نمایند و سر آنرا محکم بنینند و آنرا در جو یا خاله  
 یا کشنه زکند و آنرا در مدت ایام تابستان بر آن جوشانند  
 و چون زمستان داخل شود هر یک را مثل کوز کافی بزنند  
 از آن به اشتا حوزند و این دوا جامع است برای هر چیزی دقیق

و جلیا

و جلیا و وصف و کثیر نزد انبیا المؤمنین معروف و مجرب است  
 و حریر از ابو عبد الله روایت کرده که دوا را محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم دوا نیست که هیچ مرضی نیست که صاحب آن مرض را  
 دفع نکند و او را برای هر چیزی که بر آن آسائیده شود نافع است  
 استعمال کن او را برای جمیع علل و ایدها و برادران مؤمن خود را  
 تعلیم کن که در آنست بقدر هر مؤمن که متفع شود از آن دوا  
 آتش دوزخ **شراب زیت** احق بر تنه روایت کرده که کوه  
 کردم حضرت صادق و عا از بعضی دردها و کفتم طیبش <sup>طیبا</sup>  
 وصف کرده و گفته که موافق این در دواست حضرت فرمود که  
 طیبش هر چیزی را تو وصف کرده کفتم که طیبش که کبر و بزر  
 و آب نان کوره بجوشان تا دوزخ آن رفت یا ثلث باقی ماند  
 حضرت فرمود که آیا این شراب شیرین است کفتم طیب این <sup>الله</sup>  
 فرمود بخور شیرین را هر چه را می بکشد هر طبعی با و حضرت  
 برین چیزی زیاده فرمود **الادهان** روغن زیت  
 بن الحکم از صادق روایت کرده که دهن البغش سید الادها  
 یعنی روغن زیت سید و غشاست و نیز حضرت فرموده که  
 نعم الدهن دهن البغش از غشایه فان فضلک علی الناس



الادهان كفضلنا على الناس يعني خوب روغن است روغن  
ادهان باو كنند كه فضل او بر ساير ادهان همچون فضل است  
بر ساير مردم و نیز آنحضرت فرمود كه مثل دهن البقيع في الادهان  
كمثل المؤمنين في الناس ثم قال ان رجلا في اثناء ما رآه في القبر  
ليتم شيعتنا يا ايها العبد ما اوكو بكم الناس ما في البقيع ثم  
اولئك يدبنا ويعيش مثل دهن بنفشه در روغن مثل سوسن است  
در مردم بعد از ان فرمود كه اكرم است در رستان سداست  
در باستان زمست برای شيعه ما خشكت بجهت و ما اكرم  
ميدانست و شعير كه در بنفشه است هر آينه او را هر يك قيمت زياد  
قيمت ميدانند و نیز آنحضرت از حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله  
روايت فرموده كه عليكم بالدهن البقيع فان فضل البقيع على  
ساير الادهان كفضل اهل البيت على الناس يعني ملازم بود  
روغن بنفشه را زير كه فضل روغن بنفشه بر روغن ساير همچون فضل  
اهل بيت است بر ساير مردم **دهن البان** ابو الفيصل گفته ذكرت  
الادهان عندنا عن عبد الله حتى ذكر البان فقال يا ابا عبد  
دهن ذكر و نعيم الدهن دهن البان ثم اني ليجبني الحلويت  
يعني كه گوشه زير حضرت ابي عبد الله روغن انا كه بان مذکور

حضرت باقر عليه السلام فرمود كه روغن كه گوشه زير خوب  
روغن است روغن بان بعد از ان فرمود كه خوشتر آيد مرطوق  
روغن بان و جاي نظر رسيد كه او طبيعت است كه خداست از بان  
و غيره و زياره آنحضرت باقر روايت كرده كه قال رسول الله  
صلى الله عليه و آله من ادهن دهن البان ثم قام بين ايدي  
القيطان لم يضره باذن الله عز وجل وقال ايرالموتير  
يتم الدهن دهن البان هو سحر و اما ان من كل بلاد قبا  
دعواهم فانك الانبياء صلوات الله عليهم كانوا يتحلون  
يعني حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله فرموده كه هر كه ادهان كنند  
بر روغن بان بعد از ان در برابر شيطان بايست شيطان با خود  
تخو اهد سنان باذن الله عز وجل و حضرت ايرالموتير عليه السلام  
فرموده كه خوب روغن است بان حرز و امانت از هر بلا يا دما  
بان بجايد زير كه انبياء عليهم السلام ادهان بان سينوده **دهن البان**  
الحسنه آنحضرت باقر روايت كرده كه قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
من الادهان افقع الجسد من دهن البان و انك في كل انفع  
كثير و شيئا من شيعتنا فله يعني حضرت رسول الله فرمود  
كه هم چيز را ز ادهان براي جفا نفع از روغن زنبور است تحقيق كه

و در منافع بسیار است و شفا ساز هفتاد مرض و بعضی حقایق  
فرموده علیکم بالکفر فی کفر ای فان کفر شفاء من بعض  
دایه قلنا یا بن رسول الله و ما الکفر قال الرنق یعنی الزنا  
یعنی ملامت شو بکبریا و تدبیر آن نماید که در شفاست آن  
هفتاد مرض را و کفر که کفر با بن رسول الله کبر حقیقت  
فرمود زینق یعنی زنی و چون منافع هفتاد هان در ضمن فواید  
شافیه مذکور شده و ما و ذای آن منافع بالفعل ان کلام صحت  
مطغوره نسبت اختصاص را بر آن در بعضی موارد و مخفی نما  
که چون منافع و فواید اجزا کما لا یخفی علی البصیر بوضع الادویه  
المرکبه بر نمیتواند بود که با رضای معصوم او میرد که احتیاط  
بر روی نمود با آن ادویه از جمله مستعملات اطباء بلکه موضوعات  
ایشان است لکن اگر در شود با رضای او صلوات الله علیه  
منافع و فواید اجزاء آن ادویه را که در دکت طیبیه و عامه  
لیکن چون وضع این سه مقصود است بر ذکر اشای که بعضی احیا  
آن از معصوم صلوات الله علیه شود باشد خدا در فضل ادویه  
متوفی را دانسته **باب چهارم** در امراض مختصه بعضی  
و این تقریبها ابتدا از دماغ بین میشود **امراض دماغ**

**عقده** که عبد الرحمن بن عمر بن ابی جعفر روایت کرده که  
هر که از درد سر شاک بود باید که سر خود را بسکند و هفت مرتبه بگوید  
که اعوذ بالله الذی سکن له ما فی البتر و البحر و ما فی السموات  
و لا الارض و هو التیمم العالمی که در در سر از درد سر مقصود **انحراف**  
عینین برید و قتل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که کوفه کوفه  
بآنحضرت از درد سر خود فرمود که دست خود را بر سر خود بگذارد و بگوید  
هفت مرتبه اللهم الله الذی لا یضر مع ایمه شیء فی الارض و لا  
فی السماء و هو الخیر القلیم اللهم انی اخیخک باک بما انتخا به  
محمد صلی الله علیه و آله لیسببه که سبک خواهد شد باذن الله  
**انحراف** او در قی و ذکر کرده که کفر محض است کما ظمیر که با بن رسول الله  
همخوان در خود آنرا می یابم و بسیار باشد که از شدت وجع انحراف  
نیاید و از فضیلت خواب شب محروم مانم حضرت فرموده ای و او در  
چون احساس وجع کنی دست خود را بر موضع وجع بمال و بگوای  
یا الله و اعوذ بنصرت من جمیع ما اعتزل فی باسم الله العظیم و کلام  
الثانی انی لا اجد او ذهن بر ولا فاجر العید یعنی یا الله  
عز وجل و بر رسول الله صلی الله علیه و آله الطاهر من الاخیار  
الا انحراف من کلام هذین که دیگر آنرا سرخو می یافت **انحراف** او است



هر روز حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که حضرت باقر علیه السلام فرموده که  
تعلیم کن شیعیان را برای در سر یا طاهی یا ذر یا طهر یا طناث  
که اینها اسمی هستند بر آنکه نزد خدای تعالی منزلی نباشد و از دنیا  
تعالی حرکت آنها آزار دهنده نیست و بسیار از **احادیث** صحیحین را بهر آنکه حضرت  
ابو الحسن کبری علیه السلام روایت کرده که روزی نزد حضرت ابی الحسن  
بودم که در آن اثنا بعضی را در آن مایا حضرت شکایت کرده که گفت  
یا بن رسول الله اهل من بحسبیت این وجه ملعون که قناری است  
حضرت فرمود که وجه ملعون چیست گفت در سر فرمود که کبریا  
آب و بخار بر آن درج اقم بر الذین کفرُوا ان السَّعَواتِ  
وَالْاَرْضَ کَانَ رَتْقا فَفَتَقْنَاهَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ طَرَفَی  
حی اَقْلَامُ یُوسُوفَ بعد از آن در آن آب بخوران کردی که حضرت  
با و خواهد رسید **احادیث** از حضرت قاضی المومنین علیه السلام روایت شده  
که در سری عارض ذات شریف حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
شده بود پس حضرت تعبیر را نازل شده گفت یا محمد تعویذ کن  
صداع خود را یا بن عوده که حق تعالی تخفیف گواشت خواهد کرد  
یا محمد هر که تعویذ کند یا بن عوده هفت مرتبه بر هر روزی که او را  
بسد خدای تعالی و دافعا گواشت کند دست خود را بر موضع درد

مالیده

مالیده میگوید بسم الله ربنا الذي في السماء والارض اقر  
لنا بفضله ما مضى كما ان اقر في السماء اجعل حركتك والارض  
واخف لنا ذنوبنا وخطايانا يا رب الطيبين الطاهرين  
انزل شفاء من شفائك ورحمة من رحمتك على فلان بن  
فلان ونام بر بستر نام ماددا و بر زبان جاری ساز **احادیث** ابی  
اسامه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که برای دفع هر حرارتی  
که از جهت سرگی یا عارض شود شش کعبه نوشتن قریبی در حال کرد  
و وسط آن لفظ حر التارین و شش با شش بنویسد  
بعد از آن گفتن بسم الله و صلی الله علیه و آله  
و نوشتن اذان و اقامه در رفته و بستاند  
بر آنکه حرارت و درد دارد که در ساعت یا در آن الله عزوجل  
خواهد شد و این نیکو تجربه است **احادیث** عمار زهی روایت کرده که  
شکوه کردم بحضرت ابو عبد الله علیه السلام از درد سر حضرت  
فرمود که چون قانع شوی از نماز فریض بکنایه و بستاند خود را  
در چشم خود در حال که سبانه را بر روی خود بگذارد و بگوید  
مرتب یا خدایا شفیعی بعد از آن بگذارد که خود را بر سر خود  
و بگوید یا من سکن لک ما فی السموات و ما فی الارض صریحا





عز وجل یحیی من یمن بضر تالی الخ انما انما یضوئنا بدی  
 من در خود سریش دیدیم بشارت که چون باد برین میوزد  
 نزدیک است که غشی بر من غالبند حضرت فرمود که ملازم شو معوط  
 غشی بر من غالبند طعام که باذن الله عز وجل عافیت خواهی یافت  
**برسام** که هفتصد سال عمر تمام و ملووم هدیایان و اختار طاعت  
 پیش ازین در مشایخ مشرف بود و او ای شافریان شد که باغ اندر سام  
 با آنجا رجوع نمایند مناسب **سهروردی** که یغی بخوابی در حدیث  
 آمده که چون از بخوابی هم داشته باشی که در وقت که از او خواب  
 داشته باشی بجان الله ذی الشان و الله الشان العظیم  
 البرهان کل قوم هو فی شان بعد از آن بگو یا مشیخ البطون  
 الجاهل و یا کما یحبون یا اعدا یش و یا مسکن العوف و الضایع  
 و یا سؤم العیون الشاهین سکن عز و فی الضایع و اذیت  
 یعنی نعمت عاجل بعد از آنرا که کن آیه الکرمین یا هر مجرات  
 و اذ یفیک العاسر انکه منته و جعلنا لک کتابا **ساجد**  
 یعنی خواب بسیار شده در تصاعیف نافع شاید اشانه جلا  
 شد و در خواص آیه آخر و کفیر مذکور شد بقصد استباه  
 در موقوفه که مقصود باشد مفید و مؤثر است **شیان** یعنی در این

**دوازده** که یغی یغی یغی بن سعید از حضرت و غیره علی الله علیه السلام  
 کرده که بکیرند قرطی و خرمی و کند سفید و شکر سفید هریک  
 دو درهم و جمیع را بپایند و مخلوط کرده در وقت با مساجد وقت  
 خواب بخورند در می از آن تناول کنند که موید حفظ و قطع لغوی شود  
**احمر** و از لفظ الهادی نقل کرده که هر که اراده داشته باشد که حفظ  
 بسیار و نیا نشم شود باید که هر روز دو مثقال عسل مرغی بخورد  
**احمر** و نیز از آن نقل کرده از جلاله چیزهای که برای حفظ مجرب است  
 میوزد سحر است و آورده است دو مثقال عسل که در زیر دهن  
 زعفران نصف درهم جمیع را بکوبد و بهر وقت از یاد برشد تا  
 بقوام آید و هر روز بر آنست مقدار یک درهم تناول کند **احمر** از  
 حضرت ابیالمؤمنین روایت کرده که بگوید از زعفران خاص  
 جزئی و از سعد جزئی و اضافی کند یا نه اسلی یعنی آنها را بچون  
 سازد و هر روز از آن دو مثقال تناول نماید هم آن هست که آنست  
 حفظ ساحر کنند شود **جسون** که اطباء آنرا مانی گویند با احتیاط  
 و دوا الکلب با احتیاطی دیگر **علاج** که احمد بن حنبل از حضرت  
 ابی جعفر حدیث کرده که این وصف بخور مریم لایم و لایم  
 و ذکر آیه نافع یحیی شیخ من قبل الارواح من المشرق

والصبر واما خذ خيرة ذلك نافع محراب يا ذن الله تعالى  
 قال ياخذ اليك وسد وبراك وكوز وشو واخذل وخرارة  
 بزي وكبريتا بيض كسرة داخل اقل وسعد يا ذن الله تعالى  
 فيدبر وخرقة قد ملئت بقطران شامى قدر تلك قطرات  
 يجمع ذلك كله ويجمع بخور افا في جند نافع انشاء الله  
 يعنى هر سى كه حضرت وصف كرده بخور هم را بر اى لم واند  
 و ذكر نموده كه او نافع است بر اى دارى كه از قبل ارجاع باشد  
 يعنى چنانچه شيطان و فساد عقل و نافع است بر اى بخور  
 و مصروع و گرفتار بحر و غير آن و از نافع است و مجرب يا ذن الله  
 تعالى فرموده كه سكرى تو اى اكله ارا ده ساختن ايزد و دارى  
 كند و سده كه خود هلاست و براقى البصر كه سكرت سفيده  
 شفاف سيل چون بيايد و مصروع دهند نافع بود و اگر  
 بر مصروع بدهند شفا يابد و زمان بطريق خود به بخور دنى  
 و كوز كه مقلد و پوت حفظ و خراة بزي كه نوحه است از  
 سبابه و كوز كه سفيده و هلا يا داخل مقلد سكرى و سفيده  
 و مرصافى و موى خا ريت را بزرگ دره نظره قطران شامى كه در  
 سوزفت پس هم ارايد راجع كرده بخور ميازدى كه نافع است

عروة

**عروة** محمد بن ابراهيم كهته كه داخل شد درى بر خضر تلويد  
 و انرا در افسار دى در عقل بود حضرت با و فرمود كه چون بر اى  
 خود و را بى جوان كه بيم الله و يا الله امنت يا الله و كلفت  
 بالظواهرات الفلانة اخفضنى ثم شامى و يقطلى اعوذ  
 بعزة الله و بحبلى ايه من اجد و احسنه اتمن كهته كه اجد  
 حضرت زعيمه بجا آوردم و عايت يافتم يا ذن الله عز وجل  
 و نيز آنحضرت فرمود كه هر كرا بر سفيده دى در عقل يا ذن الله عز وجل  
 كند و بخورده شافيد بعد از آن آنحضرت فرمود شل خديش اول  
 يعنى حديث محمد بن ابراهيم ذكر فرمود و نيز فرمود كه هر كرا  
 مرض يا عود نخواهد كرد و يا ذن الله عز وجل عود استغفار و  
 فراغ از غنا شب بجا يآورد **عروة** يا ذن الله عز وجل و بيا  
 و ده هشت تابع آنست و چنانچه احاديث دلالت دارد بر سبب  
 در و مخلص **عروة** محمد بن ابراهيم و بعد بولاد حضرت  
 و بيا كرده انكه ان غامة هذه الارواح المرق الفلانية  
 انهم محترقون انهم حالى فليقتل الرجل براعات  
 بغيره قل ان يخلق عليه شى من هذه الظواهرات فليكن  
 يعنى عايد ارجاع سبب كنى براعات اى چنانچه فرموده ايدان



خود را غالب است یا چون سوخته یا لعل غالب است باید که منتظر  
باشد بمحارفات نفس خود پیش از آنکه یکی از این طایع بر او غالب شود  
کرد **عقود** از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که کلمه  
چند است که چون آنها را گفتیم باکی نماند از آنکه محبت شد برین بن  
و امن و آن کلمات اینست بسم الله و یا الله و یا لای الله و فی سبیل الله  
و علی مله رسول الله اللهم کن فی قلوبنا و حولنا و قدرتنا  
من شر کل مفسد و کذا الفجار فاجبت الامار و  
افانی الاخیار و صلی الله علی محمد و آله و سلم **عقود** برای طلب  
صدقه بر عیبه الله سبحانه فی آن حضرت تا عیبه الله عز و جل  
کرده که گفتیم حضرت یابن رسول الله من در دل خود بلا بلیغی نیاید  
و و نموسای یا بحسبی اگر کثرت آن نماز را برین قطع مینماید و اگر  
برین مشغول باشد فرمود که کجا و تو انحرزه امیر المؤمنین  
گفتیم یا بن رسول الله آنرا بمن تعلیم کن فرمود که چون احسا کردی  
بجیزی از آنها بکنار درخت خود را بردار خود و بگوئیم الله  
و یا الله مننت علی بالایمان و آو و حق القرآن و ذکر حق  
صلیام ثم رخصان فامتن علی یا رخصه و الرخصان  
و الزافة و العفران و تمام اولی کن من النعم و الاضار

یا حنان یا حنان یا دائم یا رحمن یا حنانک و کثیر  
احسانک یا حنانک یا حنانک یا حنانک یا حنانک یا حنانک  
من اهلوان و اسلکات محلی عن قلبی الاخرات  
سه مرتبه این را بگو و خدای تعالی ترا عافیت خواهد بخشید  
بعد از آن درود بر پیغمبرش را و بی فرقی **عقود** برای وسوسه  
عیبه الله بر نشان روایت کرده که شکر کرد مردی بحضرت  
ابو عبد الله از بیاد آن را و وسوسه فرمود که کجا است  
درست خود را بر سینه خود بعد از آن بگوئیم الله و یا الله و یا  
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اللهم امسح عینی  
ما احذر بعد از آن بکنار دست خود را بر شکم خود بگو  
ما را که خدای تعالی قطع نصف کند آنرا از تو آمرز گفتی که  
بیاد آنرا و قامت قطع نماز می نمودم از فساد تنی و وسوسه  
بفعل آوردیم این حضرت را آن ما مور ساخته بود خدا  
تعالی آنرا از من صرف آن نمود و بلیغیت یافتیم بعد از آن و بگوئیم  
یا فتم **عقود** برای وحشت حلی در است که مردی بحضرت  
صا و عا آمد و گفت چون من در خلوت باشم و حق و حق و حق  
در نفس من در عیان و چون با مردم محالطه نمایم و خوشتر نیام

بجای حضرت عمو فرمود که دست خود را بر دل خود بگذار و بگو  
 یا نبی الله یا نبی الله بعد از آن دست خود را بر دل خود بیاور و بگو یا عوذ  
 بفرقة الله یا عوذ بفرقة الله یا عوذ بفرقة الله یا عوذ  
 بفرقة الله یا عوذ بفرقة الله یا عوذ بفرقة الله یا عوذ  
 یا عوذ الله من شر ما أخاف وأحذر ومن شر ما أخاف  
 علی نفسی این هفت مرتبه بگو اگر گفته شد الف مرده علم شود  
 خداوند تعالی آن وحشت را از من برطرف ساخت **سید برود**  
 چون از مقدما تصرعند بگو که عارض آنها عارض صریح باشد  
**کابوس** مرخص است با و انرا در نوم مشتمل میشود چنانکه  
 کوبیا واقع شدن بر او نفس بکشد و او قیامت از فرج درج  
 پس آنچه واقع است واضح این میتواند بود **عروض** برای فرج درج  
 جلی روایت کرده که قال یوسف الله عز وجل من اولیای  
 وهدی الیه فقال یا بن رسول الله ان لی غیبة وانا  
 اذوقها واشفق علیها فلیها تنفرع کثیرا لیا وکثیرا  
 فان رایت تدعو الله لها بالعاية قال مرها بالقصد  
 فاما تنفع بذلك یعنی فرمود حضرت ابی عبد الله مردی  
 از اولیای خود را در راه که آمد رسول الله بگوید ای واکند بود

که یا بن رسول الله مراد خیر است که مراد قوت بر او و اشفاق  
 بر او هست اگر ای حضرت باشد که دعا کند که خداوند با عا  
 بدهد فرمود که او را امر کن بقصد که شفع خواهد شد  
**عوذ** مرویست که مردی از زمینین شکوه کرد بحضرت با قره  
 که مرا جاریه هست که او را چنین تعرض میشود فرمود که او را  
 بقوی کن چنانچه کتاب و معوذتین هر یک ه مرتبه بعد از  
 بنویسد آنرا یعنی فایده معوذتین را برای او در جای باشد  
 و زعفران و امر کن او را که بشوید و آب را آشامد و آب  
 وضو و عبا حوز سازد بهوجب فرموده آن کثیر چنان کرد  
 آنرا دیت بیکستان عمل او برطرف شد **دواء امیس**  
 از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که ان رجل قال  
 یا بن رسول الله ان لی جانیه یکثر فرجها فی المنام  
 ورجما اشتد بها الحال ولا یتدی ویاخذها جرد  
 فیعضها وقد راها بعض من یعالج فقال ان لها  
 من اهل الارض ولیس یکن علاجا فقال  
 مرها بالقصد وخذ لها ماء الثبت الطنج بالعل  
 فقی ثلثة ایام فان الله تعالى یها بها قال ففعل



ذلك فعوفيت يا اذن الله تعالى يعني بدو كرمي  
 كرميان رسول الله مكرتني هت كرميات فرخ اوز  
 ويا باشد كه حال او اشتداد يابد بمشابه كرم ساكن شود و  
 ميگرد او را ايجال و حال نكرد در بازوي او حرز هت او را  
 آسبي از اهل زمين نرسيد و علاء جشمكن غيبت حضرت  
 فرمود كه بفرمايش كه خدا كند و كي بر آي و آتيت مطبخ  
 بعل يعني بشي كه بخت باشي اوصافي او را بعل و او را از  
 سه روز سقي كن كه حق تعالى عافيت نهايت خواهد نمود و  
 گفت كه آن كير چنان كرده باذن الله عز وجل عافيت يافت  
**صرع عودله** ان حضرت امام رضا ع رويت كه از ائمه را  
 مصروعا فدا عا كه بعد از قيد ما و ثم قرأ عليه السلام  
 والعودتين ونفع في الفلج ثم امر فضت كل  
 رأسه ووجهه قافا وقال لا يعود اليك ابدا  
 يعني دي حضرت صرع و عاير طليد براي او قدامي بعد از  
 قراءت حمد و معوذتين را بان آلوده و رقيق پديد  
 بعد از آن فرمود كه آن آب بر سر او بخت آن مصروع  
 بهوش آمد حضرت او را خطا بخوده فرمود كه هرگز صرع

بتجود نخواهد نمود **ابو بشير** ان حضرت ابو عبد الله  
 روايت كرده كه حضرت فرمود كه تعويذيك صرع و آلوده  
 كه عزت عليك يا ايت بالفريضة التي عزم لها علي بن ابي طالب  
 رسول الله علي بن وادي الصيرة قاجا بول و اطاعوا  
 لما احببوا و اطقت و خرجت عن فلان برفل نكاحا  
**روح ام الصبي** كه عبارت از صرع اطفال مفضل و فلي روايت  
 كرده كه شكوه كرم مري حضرت صادق ع و گفت كه كرميت  
 كه بخرج ام الصبيان او را بياييكرد و بيشه تا بر آيد  
 از او مال و غنيمت ام اگر آي تو يا رسول الله آن باشد كه بر آيد  
 و عاكي نهايت چنان كن حضرت را و دعا كرده فرمود كه  
 براي او هفت مرتبه حمد يا بشك دعوات بعد از آن بشو  
 او را بخور او را و او را بيايد كه شربا و بيايد كه خدای  
 او را عافيت كند و خواهد كرد راوي كويد كه يك چنانكه حضرت  
 فرمود كردم و بگر ابرو بآن كودك عود كرد و ما هر استراحت  
 يا قيم **فالي و الفلق** رواه صاحب ابن عبد الرحمن روايت كرده  
 كه شكوت الي الوضوء را باهالي من الفلق و الفلق فقال  
 اين كرم است من رواه ابی قحط و ما هو قال الفلق و الحات





دعا فرموده که یا رسول الله صل الله علیه و آله یوم حشر  
 قبله یا رسول الله انما امد فقال رسول الله انتم المؤمنون فایمضوا  
 فقلت یا رسول الله انی امد لا اصبر فقلت قال فقال اذن  
 منی فذوت منه فمضی علی عینی فقال بسم الله و بالله و لا اله الا  
 علی رسول الله اللهم اكفر و البز و ذوق الاذی و البز و قال  
 علی عیونهم فمضی و الذی اكرم بالیقین و حقه بالرسالة  
 و اصطفاه علی الیاد ما وجدنا بعد ذلك حرا و لا برزا  
 و لا اذی فمضی قال و كان علی عیونهم اخرج فی یوم النصار  
 الشدید البر و علیهم فقال یا امیر المؤمنین ما اصاب  
 البرد فقال ما اصابی حرو و لا برز منذ عرفت فی رسول الله  
 و ذما اخرج الینا فی یوم الحار الشدید الحار فمضی فمضی  
 فقال له اما یصیبك ما یصیب الناس من شدة الحر  
 حتی تلین اللحم فیقول لهم مثل ذلك یعنی چون خواندها  
 رسول الله روزی که استحضرتند که او مد دارد فرمود که  
 او را نزد من بیا رید پس من بخدمت حضرت آمدم و گفتم یا رسول  
 الله من یما برایت که هیچ چیز ای نمی پس حضرت فرمود که نزدیک  
 ای پس حضرت نزدیک شدم معارف آنحضرت و تعالی

خود را بر چشم من مالید و گفت اللهم اكفر و البز و ذوق الاذی  
 و البز و حضرت امیر المؤمنین فرمود که میرکت دعا حضرت  
 بره کلی حاصل شد و قسم یا آنکه اگر ام کرد او برسان و محصور  
 ساخت و را بنیوت و برکنیده او را بر بندگان گزینانم بعد از  
 دعا حضرت همچو که می و می دادی و چشم خود حضرت  
 حسین بر علی عیونهم فرموده که بعد از آن دعا یا بود که ای  
 علی در روز زستان بیا و سرم بر می آمد و بر او بر می می بود  
 بر او می گفتند که آیا اثر سرما بر تو می رسد می فرمود که از آن زمان  
 که حضرت رسول الله ص را تعویذ فرموده هیچ گرمی و سردی نرسید  
 بمن و یا بود که بر می آمد بسوی ما در روز تابستان بیا و گرمی  
 بر او می که از پشه داری و شنید و حضرت همان جواب داد می فرمود  
 انحر عینی سلمان گفت که داخل شدم روزی از روزهای حضرت  
 ابو عبد الله فرمودیم که حضرت انحر رمدی هست از من غرض  
 شدم بعد از آن فرمود حضرت در نیمه و یا و سردی یافتیم از  
 سبک استفا رنمود فرمود او را معا لجنه فرمود بخیزی و این  
 عود ایست که نزد من است و لحن آن اینست اعود بعز الله  
 اعود بعز الله اعود بعز الله اعود بعز الله اعود بعز الله

اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ  
 اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ يَا لَهِ اَعُوذُ بِكَ  
 عَلَى مَا اجْلِسَ مِنْ حِكْمَةٍ عِنْدِي فَمَا اَخَافُهَا وَمَا اَحْذَرُهَا **الْحَمْدُ لِلّٰهِ**  
 رَبِّ الْعَالَمِينَ اَدْعُوْهُ فَاِنَّكَ بِحَوْلِكَ وَفَدْرِكَ **اخرى**  
 حضرت امير المؤمنين ع فرموده كه چون كسى از شما چشم در كند  
 اين اكره بر چشم خود بخواند بشو اكد در دل خود قرار گرفته باشد  
 كه عافيت خواهد داشت و غير فرموده كه هر كه هر روز بگويد **بِسْمِ اللَّهِ**  
**بِسْمِ اللَّهِ** بصير چشمش از آفات سالم بماند **اخرى** از حضرت ياقرب  
 روايت كرده كه چون حضرت يحيى ع خود يا كسى از اهلش صاحب  
 رديست بايد دعا دعوت سيند **اخرى** **اللَّهُمَّ مَتِّعْنِي سَمْعِي وَبَصَرِي**  
 وَكُلَّهَا مَا اَلَيْتَنِي وَأَضْرِبْ عَلَى سَمْعِي قَائِدِي سَائِرِي  
**اخرى** كه بر او در چشم نيل است ده ركعت نماز بكند ده در هر ركعت  
 بعد از حمد قل يا ايها الكافرون و آيه و عند معايج القضا **اخرى**  
**دواء** در حديث آمده كه نظر الى سكين وهو امد قل لا تأكل  
 التمر ولا تنم على جانبك الا تير يعنى نظر كرده چهره سلمان داد  
 صاحب رمد بود فرمود كه بخور حرم و بخواب بر جانب چپ **اخرى**  
 مرويت كه بنويد آيه الله تولى السموات والارض تا آخر آيه

درجای

درجای مرتب حسينه كه سرشته شده باشد يا آب زمزم  
 بعد از آن بشوید او را در ظرف آيينه بکند و صاحت مدد چشم  
 بکشد **اخرى** از حضرت صادق ع مرويت كه اين قال لرجل  
 كنت عينا فقال اين است من الاجزاء الثلاثة فقال له  
 الرجل وما الاجزاء الثلاثة فقال له ايها النضر  
 والمرو والكافور يعنى هر كسى كه فرمود ببردى چشم او از آفات  
 كه كجائى تو از اجزاء سه گانه نذر دكت يا بن رسول الله ما  
 و بدم فداى تو يا دجيت اجزاء سه گانه فرمود كه صبر و دعا  
**اخرى** حضرت صادق ع فرموده كه هر شب شنبه ناخنهای خود را بوى  
 درخالى كه آغاز سيمه و دكالوج دست راست بعد از آن بكالوج  
 چپ يعنى بعد از اتمام كردن دست راست و فرمود كه هر كس  
 همچون كسيت كه اماى از رمد داشته باشد **اخرى** و حضرت  
 امير المؤمنين ع فرموده كه اشكت عين سلمان و اين قال  
 قل اللهم انى صلى الله عليه وآله عافىها قلنا نظر اليها  
 قال ليكلوا واحديتها لهما لانه على الجارية لا يبر ما دمت  
 من عيناك ولا تفر بها التمر حتى عافاك الله يعنى در ذاك  
 شه چشم سلمان و اين در حضرت شجر عافى تا نشان آمد چون



با ایشان نظر کردیم باینکه ایشان فرمود که خواب بر جانب چپ است ای که  
 از چشم خود شاکی باشی و نزد یار شوی و خبر از آنکه خدا عافیت  
 بدهد بطریق غایت یا سبب الاولی و الاخری **عنه** یعنی  
 کوری و در گذشتن و دوی شایسته طریقه معالجان مذکور شد **نمازی**  
 که برای کوریت حضرت ابی جعفر گفته کردی کور بحضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله پیورده و حضرت با و گفت که پیور  
 که خدای تعالی بیانی ترا بتور دکند کور گفت آری قضا را آرد و  
 من همان توانم بود فرمود که وضو بیا وضو بیا که ملا یعنی وضو  
 که جامع جمیع افعال از کار و اجتناب استیجاب باشد بعد از آن در وقت  
 نماز بگذار و بگو که اللهم انی استلک وارعب الیک و اتوجه  
 بکیمیک نیا اللهم یا محمد انی ایاک اجد یا الله ربی  
 و ذلک ان ترد علی بصری حضرت تا قرآن فرموده که منور  
 حضرت رسول الله بر منو است نه بود که آن کور برکت و صدقه  
 حد قدس نور نور منور بود **عنه** یعنی شکوی **روا** اولی و الاخری  
 مصعب گفته که قلت لا یحسن الاولی و الاخری لم یقول الیک  
 ما احدث من بصری و حضرت شکر فرمود ان را دایت انت  
 فعلی شیئا قال کتب هذه الایه الله نزل السموات

و الارض

و الاخری الا که ثلاث مراتب و جام ثم اعنله و حضرت و قاری  
 و انحرله قال ما احدثک الا اقل من ما احدثک حتى یصح  
 بصری و صح ما کان او قال ما کنت یعنی گفته حضرت  
 ابی الحسن لا و موسی کاظم هر که بشکوی یکم بیان ابی جعفر  
 جرد و تحقیق که شکور شده ام که وای آن وای که مرا تعلیم  
 کنی بچیزی چنان کن فرمود که بگو یا الله نور العیون یا  
 تا آخر سه مرتبه در جای بعد از آن او را شست در ظرف آب گینه  
 بگویند و در چشم خود کشید ابی یوسف گفته که هر که صدیل از آن  
 در چشم خود کشیده بودم که رجوع نمودم من بصیر و منور  
 بود یا گفته بصیر و منور که بودم **سبل** در ضمن نماز شایسته  
 عباد چشم مذکور شد **نزل** و بیاض بین **نزل** عمر و بن  
 نویر از پدر خود از حضرت صادق روایت کرده که آن بزرگوار  
 شکی التی بیاضا فی عینیه و رجعا فی عینیه و ذلک لانه  
 مقاصله فامر ان یاخذ قلندا ابیضا و ذلک لانه  
 من کل واحد و ذلک و ذلک و یوشا در جیب رضا و ذلک  
 درهم و احسنها کلها و انما کلها فی کل عین کل  
 مراد و اصبر علیها فانه یقطع البیاض و یبقی اللحم العین

بجستم کین کفتم کند سفید را و صفای دهد که شستم با و با  
 سیاه چشم را از هر طایقی باذن الله تعالی **علاج** بقیع بن ربع موی  
 گفته که گفت لا و عبد الله اخا اربابان افدح عینی فقال لا اخرا  
 و افعل فقلت ثم رزغون انشرو عینی للرجل ان ینام علی ظهره کما  
 و کما لا یسکنی فاعلم قال افعل یعنی کفتم حضرت را و عبد الله  
 اراده دارم که آن چشم خود را بر آرم و فرمود خدا یا استخاره که در چنان  
 کفتم که ایشان عینی کما لا را که دانست که بعد از آن مرد را سر او را داشت  
 که چند روز پشت بخوابد و نشسته نماند که فرمود که کین بخوابد  
**دفعه** و آن طوطی است که پیوسته از چشم جاریت در مانع اند  
 علاجش هر صبح آن را آمد **صفحه** بصرفه و آن عجز بنی الحسن  
 زوایر کرده که قال ابو عبد الله الصادق من اخذ اطفاله کل  
 صبح علی تر مدینه و من اخذها کل صبح من تحت کف طیر  
 دانه قال و انکل برهنه صوف المصر و یلیت لا شفا یعنی فرمود  
 حضرت ابو عبد الله که هر که ببرد از ناخهای خود پنجشنبه چشمش  
 روم بهم بخوابد ترسانید و هر که ببرد بری آید از زیر هر ناخن  
 دندی و فرمود که سر به زیاد میکند و ششای چشم را و سر و یا نه  
**اسلاف** غلط است که در این چشم هم میرسد و موجب بختن اشفاق

بجستم کین کفتم کند سفید را و صفای دهد که شستم با و با  
 سیاه چشم را از هر طایقی باذن الله تعالی **علاج** بقیع بن ربع موی  
 گفته که گفت لا و عبد الله اخا اربابان افدح عینی فقال لا اخرا  
 و افعل فقلت ثم رزغون انشرو عینی للرجل ان ینام علی ظهره کما  
 و کما لا یسکنی فاعلم قال افعل یعنی کفتم حضرت را و عبد الله  
 اراده دارم که آن چشم خود را بر آرم و فرمود خدا یا استخاره که در چنان  
 کفتم که ایشان عینی کما لا را که دانست که بعد از آن مرد را سر او را داشت  
 که چند روز پشت بخوابد و نشسته نماند که فرمود که کین بخوابد  
**دفعه** و آن طوطی است که پیوسته از چشم جاریت در مانع اند  
 علاجش هر صبح آن را آمد **صفحه** بصرفه و آن عجز بنی الحسن  
 زوایر کرده که قال ابو عبد الله الصادق من اخذ اطفاله کل  
 صبح علی تر مدینه و من اخذها کل صبح من تحت کف طیر  
 دانه قال و انکل برهنه صوف المصر و یلیت لا شفا یعنی فرمود  
 حضرت ابو عبد الله که هر که ببرد از ناخهای خود پنجشنبه چشمش  
 روم بهم بخوابد ترسانید و هر که ببرد بری آید از زیر هر ناخن  
 دندی و فرمود که سر به زیاد میکند و ششای چشم را و سر و یا نه  
**اسلاف** غلط است که در این چشم هم میرسد و موجب بختن اشفاق



و سره بکلام حدیث سابق موجب بیرون مرقعات و چون بخت  
اشقار از آن عارض و لوازم سلاقت و لادیم واقع ملزم است پس  
واقع سلاقت امر **رضی** ز کام **دوا** ابرهیم بن یحیی روایت نموده  
شکوهش فی الجمله عند الله فقال جند من جند الله بعث الله  
الوفا فی ذلک یقلعها فیکل یودن و ان یوثر و یضرب  
کفک فی یوق و یفزع و الایف فانه یذهب بالزکام و ان لکنه  
ان لا تعالج به شیء فانه یذهب و یضرب کثیر یعنی هر که دردم  
بعضرت ای عیسی الله ان زکام زبده که زکام صنعت از وضع خدا  
و لکن دیت از آن که های خدای که بر اکیف است عیسی و تالی عیسی که  
کرد و من است تا قلع کنان علت نیکر یکا نلش و من و نیکر که  
مرد و اگفته در منی بنی که زکام را خواهد برد و اگر ممکن است که  
علاج بکنی زکام را بچیزی که پس جهان کن که در زکام منافع بسیار است  
و حیرت بر عیسی الله بحسب فی ان حضرت صادق روایت نموده که آن  
قال لک و ذی اولاد اذ انتم کم احد من اولاد ی فاعلمنی و کان  
لک و ذی عیله قال یزید علیک یقول لک و ذی امرت ان  
اعطاک یزید ففعلنا ان فلم تر و علی یزید قال ان لیس  
من احد الا و یزید من الامام فاذا هاجع عند الله بالزکام

یعنی هر کسی که حضرت یزید زبده از خدا فرمود که چون کنی  
اولاد من صاحب زکام شود مرا اعلام نما مؤذنب حسب القوم و چون  
کنی از ایشان من زکام میشد اعلام می نمود و حضرت یحیی بن یزید  
مؤذنب گوید که مرا از یزیدی که ترا زکام ایشان اعلام کند و مرا اعلام  
نکردم ترا و تو در چیزی من کردی وجه آن چه تواند بود فرمود که  
یعنی کس نیست که باور کنی از جناب نباشد پس چون آن را که یحییان  
در جواب خداوند تعالی میکند و از زکام **احد** از حضرت یزید  
مرویت که آنرا قال فی الزکام تاخذ دهن یفزع فی فیه  
فاحتله فی فیه لک عندنا ملک و ان نافع بالزکام ان الله  
تعالی یعنی هر کسی که زبده در باب زکام که میگوید و من نبشته را  
در پنبه پس در او آرد در بعضی خود وقت خواب که او نافع است  
به ای حکم ان شاء الله تعالی **بها** چنان زبده را بتفاح در زکام  
نیا و عیسی بن موسی بیان در آمد که سینه نافع است برای رعایت  
**عنه** یسوی در پیشانی هر عوف بر صوف یا بجز آن این را که و یک  
ارض الله ماء ذی و یا ماء اقلی و یعط الماء و یضی الامر  
و اسود علی الجودی و یقول هذا لقوم الظالمین **احد** الظلمه  
و دندان و دهان **احد** یعنی کشت یخ دندان را جگر در دندان





مَلِكًا يَرْجُوهُمْ وَأَمَّا دُوَابُهُمْ فَكَيْدًا يُجْعَلُنَا لَهُمُ الْآخِزِينَ يَدْرِكُونَ  
يُؤْتِيكَ مِنْ فَنَائِنَا وَيُؤْمِنُ بِخَوَّفَاتِنَا اللَّهُ رَتَبَ الْعَالَمِينَ  
بَعْدَ ذَلِكَ يَكُونُ الْآخِزُ يَا كَافِي مِنْ كَلَامِهِ وَلَا يَكْفِي شَيْءٌ أَكْفَرُ  
عَمَلِكَ وَأَمَّا لَيْلُكَ مِنْ تَرَايَا أَخَافُ وَتَجِدُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ  
الَّذِي كُنْتُ فِيهِ لَيْلُكَ **أَخِي** فَتُفَضِّلُ بَعْضَ كَلِمَةٍ دَاخِلَةٍ مِنْ جَوْنَةٍ  
صَادِقَةٍ وَمِنْ خِيَانَةٍ دَنَانٍ بَدِيدٍ يَكُونُ بِحَضْرَتِكَ دَمُ الْخَنَازِيرِ  
وَمِنْ كَذِبٍ نَزْدِيلٍ مِنْ أَيْ يَنْزِلُ بِحَضْرَتِكَ دَمُ بَابِ مَبَاوِلَ خُودِهَا  
دَرْوَهَانِ مِنْ دَاخِلِ كَرْدِهِ بِأَلَا دِي دَنَانِ دَوْدَانِ كَدَانِ كَدَانِ  
خَفِي بِرِزَانِ مَبَاوِلَ عَارِي سَاخْتِ بِرَهَا نَجَادِ دَرِ سَاكِنِ شَدِيدِ نَزْدِيلِ  
كَرْدِ دَرِ سَاكِنِ بَايِ غَسَقِ كَلِمَةٍ آری حَضْرَتِ تَجَمُّدِ شَدِيدِ نَزْدِيلِ  
كَلِمَةٍ كَرْدِ بِحَضْرَتِهِ كَرْدِ نَزْدِيلِ تَعْلِيمِ كَرْدِ نَزْدِيلِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ  
بِحَضْرَتِ بِرِجْدِ خُودِ آتَمِ دَرْوَهَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ دَنَانِ دَنَانِ  
حَضْرَتِ سُلَاطَنَةِ مَبَاوِلَ خُودِ دَرِ دَهَانِ دَاخِلِ مَنَدِ بِرِ  
دَنَانِ دَنَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ بِحَضْرَتِ نَزْدِيلِ دَرْوَهَانِ كَدَانِ كَدَانِ  
وَكَلَامِ لَيْلِ وَفَرْدِ لَيْلِ عَلَى خَلِيقِ الْيَوْمِ كَرْدِ نَزْدِيلِ كَرْدِ نَزْدِيلِ  
دَرْوَهَانِ وَكَلَامِ لَيْلِ أَنْ تَكَلِّفَ مَا تَكَلِّفُ فَاطِمَةَ بِحَضْرَتِ خَدِيجَةِ  
مَرْثَا نَزْدِيلِ بِرِجْدِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ سَاكِنِ شَدِيدِ كَرْدِ

ساکن

سَاكِنِ شَدِيدِ وَخَفِي فَنَائِنَا كَرْدِ بِحَضْرَتِ فَاطِمَةَ بِحَضْرَتِ خَدِيجَةِ بِحَضْرَتِ  
بَايِدِ كَلِمَةٍ **دَلِيلِ** أَنْ حَضْرَتِ تَرَايَا مَصْنُوعِ مَرْوِيَّتِ كَرْدِ نَزْدِيلِ  
عَلَى آتَمَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ  
مِنْ لَيْلِ مِنْ لَيْلِ كَدَانِ كَدَانِ **أَخِي** مَكِيدِ دَرِ مَكِيدِ بِرِجْدِ  
الَّذِي كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ  
بَعْدَ ذَلِكَ يَكُونُ الْآخِزُ يَا كَافِي مِنْ كَلَامِهِ وَلَا يَكْفِي شَيْءٌ أَكْفَرُ  
عَمَلِكَ وَأَمَّا لَيْلُكَ مِنْ تَرَايَا أَخَافُ وَتَجِدُ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ  
الَّذِي كُنْتُ فِيهِ لَيْلُكَ **أَخِي** فَتُفَضِّلُ بَعْضَ كَلِمَةٍ دَاخِلَةٍ مِنْ جَوْنَةٍ  
صَادِقَةٍ وَمِنْ خِيَانَةٍ دَنَانٍ بَدِيدٍ يَكُونُ بِحَضْرَتِكَ دَمُ الْخَنَازِيرِ  
وَمِنْ كَذِبٍ نَزْدِيلٍ مِنْ أَيْ يَنْزِلُ بِحَضْرَتِكَ دَمُ بَابِ مَبَاوِلَ خُودِهَا  
دَرْوَهَانِ مِنْ دَاخِلِ كَرْدِهِ بِأَلَا دِي دَنَانِ دَوْدَانِ كَدَانِ كَدَانِ  
خَفِي بِرِزَانِ مَبَاوِلَ عَارِي سَاخْتِ بِرَهَا نَجَادِ دَرِ سَاكِنِ شَدِيدِ نَزْدِيلِ  
كَرْدِ دَرِ سَاكِنِ بَايِ غَسَقِ كَلِمَةٍ آری حَضْرَتِ تَجَمُّدِ شَدِيدِ نَزْدِيلِ  
كَلِمَةٍ كَرْدِ بِحَضْرَتِهِ كَرْدِ نَزْدِيلِ تَعْلِيمِ كَرْدِ نَزْدِيلِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ  
بِحَضْرَتِ بِرِجْدِ خُودِ آتَمِ دَرْوَهَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ دَنَانِ دَنَانِ  
حَضْرَتِ سُلَاطَنَةِ مَبَاوِلَ خُودِ دَرِ دَهَانِ دَاخِلِ مَنَدِ بِرِ  
دَنَانِ دَنَانِ كَدَانِ كَدَانِ كَدَانِ بِحَضْرَتِ نَزْدِيلِ دَرْوَهَانِ كَدَانِ كَدَانِ  
وَكَلَامِ لَيْلِ وَفَرْدِ لَيْلِ عَلَى خَلِيقِ الْيَوْمِ كَرْدِ نَزْدِيلِ كَرْدِ نَزْدِيلِ  
دَرْوَهَانِ وَكَلَامِ لَيْلِ أَنْ تَكَلِّفَ مَا تَكَلِّفُ فَاطِمَةَ بِحَضْرَتِ خَدِيجَةِ  
مَرْثَا نَزْدِيلِ بِرِجْدِ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ عَلَیْهَا السَّلَامُ سَاكِنِ شَدِيدِ كَرْدِ

ساکن آن آن را دوده **اینان** یعنی کوهی که دیدن آنها اندک **دیده**  
که چهره را می بیند علی علی السلام نازل است بخت کند و با کشت





الحکم جمع **الاذن** یعنی در گوش نموده یون بر طبیان از حضرت  
صادق علیه السلام روایت کردم حضرت را در گوش فرمود که دست خود را بر  
گوش خود گذاشته بگو اَعُوْذُ بِاللّٰهِ سَكَنَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ  
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هفت مرتبه که موجب  
بریتیت باذن الله و توفیق بر نیل همان از پی خود روایت کرده  
که توفیق بدو حضرت صادق علیه السلام مردی را از اصحاب خود از در  
گوش و ذکر فرمود مثل همان که یون روایت کرد **دوا** میگیرند  
کعبه غیر قریش که کف و خردل یک کف و مرطاب علیحد کوفته  
مخلوط نمایند و روغن آبرو آورده در ظرفی بکین کرده بهر  
آهنی هرگز نه بر چون اراده چیزی از آن بواسطه خارج  
داشته باشی بچکان از آن دو قطره در گوش بدهی بکوش  
بر بنیه ناسه روزی که سیر و میشود **آخر** در حدیث آمده  
اِذَا ضَرَبْتَ عَلَيَّكَ الْأُذُنَ يُؤْخَذُ سَلَابٌ وَيُطَيَّبُ بَرِيْتٌ  
وَيُقَطَّرُ فِيهَا قَطْرَانِ فَإِنَّهُ لَيَكُنْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَيْنٌ حَيَّةٌ  
و در گوش تو بر تو ضربان نماید میگیرند سداب و میزند بریت  
و در گوش تو چند قطره میچکانند که ساکن خواهد شد باذن الله  
**آخر** ابراهیم بن محمد بن محمد بن طیب گفته که شکم کور مردی از مدینه

بعضی از صادق علیه السلام از در گوش و سیارن چرخ و خون  
از گوش او را ثما فرمود که پنهان کند و هر چند که پنهان کرد و او را بلیک  
بگوید مروج کن بشیر زن و یا آتی نرم کرم نموده در گوش خود  
قطره بچکان که بری خواهد شد باذن الله **دخول چیزی در گوش**  
سید روایت نموده که کسی که رفته تا گوش را بخاراند آن سلسله در  
من زنی رفت پس برای بر آوردن آن حجت تمام نمود و بر آن تامل  
نشدم زین و زار با حضرت در معالجه پس عزیمت حج کرده بعد از  
ادای مناسک آن ملاقات شریف حضرت را فرمودم و از آن  
شکوه نمودم حضرت بحضرت صادق علیه السلام فرمود که ای  
جعفر دست او را گرفته برو ششایی بر ده نگاه کن در گوش او حضرت  
فرمود نزد یک تن ای من نزد یک حضرت شدم بعد از آن گفت  
اَللّٰهُمَّ اَخْرِجْهَا كَمَا اَخْرَجْتَ بِلَامُ نُوَيْرٍ وَلَا مَسْقِيَةٍ وَلَا رَفُوْ  
که اینرا سه مرتبه بگو پس من سه مرتبه آن قاری را دیدم نگاه  
فرمود که انگشت خود را در گوش خود در را انگشت خود را کرده  
شکایت را بر آوردم و الحمد لله رب العالمین **امراض گوش**  
و خلق در و کردن نماز که شفای این در و با حاصلات  
دور گشت در هر کفای حیدر کبریا و از آن لذت سه مرتبه **در دکان**





حَوَّيْهِ وَرَاحِمِ عَمْرِيهِ وَكَاشِفِ كَرْبِهِ وَشَافِي عِلَّتِهِ إِنَّ رَحْمَةَ جَدِّكَ  
بِكَ وَخَيْرُ عَمَلِكَ تَغْفِرُ لِي بِجَمِيعِ مَا أَخْطَأْتُ مِنْ عَمَلِكَ وَأَحْسَنُ  
كَتَابِكَ وَمَا مَنَعَنِي مِنْ عَمَلِكَ وَخَطَايَايَ وَجَرَّأَنِي عَلَى خُلُوقِي  
وَجَرَّأَنِي عَلَى بَنَانِي وَمَمْلُوقِي وَمَمْلُوقِي وَجَمِيعِ مَا قَدْ خَلَفْتُكَ  
وَكُتِبَ لِي بِكَ فِي الصَّغَرِ وَبَعْدَ الْبُلُوغِ وَالْعَيْشِ فِي الْقِيَامِ  
بِالْيَقِينِ الْقَابِرِ وَالْعُلُوِّ وَالْإِصْلَاحِ بِالْعَمَلِ وَالْإِكْرَامِ وَالْخَيْرِ  
وَالْإِحْسَانِ فِي الْحَضَرِ وَالْغُيُوبِ وَالْخَلَاءِ وَالْكَوْنِ وَأَنْ تَجْعَلَ بَيْنِي  
سِتْرًا فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَغَدَا صِدْقًا لَكَ وَأَنْ تَعْدُو لِي  
الْأَلَمَ بِحَقِّ مَحَبَّتِي إِلَيْكَ كَيْفَ عَمِلْتُ فِي عَمَلِي فِي جَنَّتِي وَفِي  
شَعْرِي وَفِي شَعْرِي وَفِي عَصَبِي وَفِي رَجِي قَائِدِكَ لَا تَكْثُرْ لِي  
خَيْرُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَالْمُعَاقِبِ  
مَذْكُورُ شَيْءٍ كَحَضَرَةِ إِمَامٍ رَضَاعٍ مَطْلُوعٍ حَالًا بِدَوَائِلِ الْعَالِ  
مَدَاوِينِهِ وَنَدْوَى صِفَتِهِ كَيْفَ تَسْتَعْمَلُ أَنْ تَشْرَحَ مَعْرُوضِ  
كَدِيدِ **رَبِّهِ** يَعْنِي دُشَوَارِي نَفْسِ مَفْضِلٍ مِنْ عَمَلِهِ رَوَايَتُكَ كَرَامَتُكَ  
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَمَّ فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ يُصِيبُنِي الْوَيْلُ شَدِيدٌ  
إِذَا مَشَيْتُ حَتَّى لَوْ تَمَاجَلْتُ فِي سَمَاءٍ وَدَارَ فِي مَوْضِعَيْنِ  
قَالَ يَا مَفْضِلُ اشْرَبْ لَكَ آبُورَالْقِيَامِ قَالَ فَاشْرَبْ ذَلِكَ

منه

فَمَحَّ اللَّهُ دَائِي مِنْ عَمَلِي وَالدُّنُومَ حَضَرَتَا وَبَعْدَ اللَّهِ عَمَلِي وَكَهْنِي بَيْنَ  
رَسُولِ اللَّهِ عَمَّ بِرَدِّ مَرَادِ شَوَارِي نَفْسِ شَدِيدٍ بِشَاكِرٍ بِمَا بَانَ كَرَمُكَ وَبِأَنَّ  
بَيْنَ خَانَةِ دُرِّ وَوَضْعِي نَيْشِيمٍ وَرَسُولُكَ بِرَدِّ مَرَادِ شَوَارِي نَفْسِ شَدِيدٍ  
مَفْضِلُ كَهْنِي كَرَمُ خَدَائِقِ تَعَالَى بِرَدِّ مَرَادِ شَوَارِي نَفْسِ شَدِيدٍ  
وَسَابِقًا مَذْكُورُ شَيْءٍ كَحَضَرَةِ إِمَامٍ رَضَاعٍ مَطْلُوعٍ حَالًا بِدَوَائِلِ الْعَالِ  
مَدَاوِينِهِ وَنَدْوَى صِفَتِهِ كَيْفَ تَسْتَعْمَلُ أَنْ تَشْرَحَ مَعْرُوضِ  
كَدِيدِ **رَبِّهِ** يَعْنِي دُشَوَارِي نَفْسِ مَفْضِلٍ مِنْ عَمَلِهِ رَوَايَتُكَ كَرَامَتُكَ  
أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَمَّ فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّهُ يُصِيبُنِي الْوَيْلُ شَدِيدٌ  
إِذَا مَشَيْتُ حَتَّى لَوْ تَمَاجَلْتُ فِي سَمَاءٍ وَدَارَ فِي مَوْضِعَيْنِ  
قَالَ يَا مَفْضِلُ اشْرَبْ لَكَ آبُورَالْقِيَامِ قَالَ فَاشْرَبْ ذَلِكَ

**ذَلِكَ** الْحَبِيبُ مُحَمَّدُ بْنُ سَلِيمَانَ رَوَايَتُهُ مَذْكُورُ شَيْءٍ كَحَضَرَةِ إِمَامٍ رَضَاعٍ مَطْلُوعٍ حَالًا بِدَوَائِلِ الْعَالِ

الرضاء وجاءني الأيمن والأيسر فقال له أين أنت هل أتت  
الجامع فأتته وداشور وفتحوا الأذنية التي تقدم ذكرها  
قال أنا لبيب الأيمن أخذت حبة واحدة بماء الكون  
يخرج طعمها وأنا لبيب الأيسر أخذت بماء أصول الكون يطعم  
كلها فقالت يا بن رسول الله أخذت حبة شفا لا أو شفا لا  
قال لا بل حبة وزن واحدة فأنت تعاني يا بن الله يعني  
شكوك كرم حضرت علي بن موسى الرضا (ع) ازداد دواي  
وذا من ريد بود فرمود که ای قزاق دواي جامع کرد و آن  
شهرت و اراده کرده بود حضرت دواي جامع اذون که ذکر آن  
در انشای دوا الرضا تقدم شد و فرمود که برای چیست بکیران  
دواي جامع را بخره و حال که حمل باشد و این که بخره باشد  
آرا و اما برای چیست بکیران دواي جامع را بخره باشد و این که  
بخره باشد و این که بخره باشد که این رسول الله از بقره میقال  
یا دوشمال الکیم و فرمود که بکیران یا بخره بکیران یا بخره  
شهرت عبادت ازوم حجاب با ضلع فضل الشیون از ذکر که  
کردی لا یخفون علی بن موسی الرضا علیه السلام یا بن رسول الله  
ای احد من خلق العوصه و جفا شد و فقال له اخذ

۲۲۲

حَبَّةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ دَوَاءِ الرُّضَاعِ مَعَ شَيْءٍ مِنْ زَهْرَانٍ لَطْلًا  
يُحَوِّلُ النَّصْفَ قَلْبًا وَمَا دَوَاءُ الْإِبْكَ قَالَ الدَّوَاءُ لِلْجَانِجِ  
وَهُوَ مَرْوُفٌ عِنْدَ فُلَانٍ بَرِّ فُلَانٍ قَالَ فَذَهَبْتُ إِلَى أَخِيهَا  
فَأَخَذْتُ مِنْ حَبَّةٍ وَاحِدَةٍ فَكَلَّمْتُ بِهَا حَوَّلَ النَّصْفَ  
مَعَ مَا ذَكَرْتُ مِنْ مَاءِ الزَّهْرَانِ نَعَوْتُ بِهَا بِعِيْ كَيْفَ تَأْتِي  
أَمَامَ مُحَمَّدٍ بَارِعًا بِدَرْجِي كَمَا يَمُوزُنُ نَصْفُكُمْ لِمَا رَضِيْتُمْ  
وَدِدْتُ شِدْدِي زَمُودَ كَبِيرٍ لِيَحْدِثَ دَوَاءُ الرُّضَاعِ بِإِيجَازٍ  
وَجَلَدٍ لَكِنْ بَاسْ حَوْلِي كَيْفَ يَكُونُ كَيْفَ كَرَوَى بِرِي وَتَجِيتَ زَمُودَ  
دَوَاءٍ جَامِعٍ وَأَوْعُوتَ زَرْدَ فُلَانٍ بِرِي بِرِي لِيَكُنْ  
الْإِبْكَ رَفْتُمْ وَيَلْبَحُ كَرَفْتُمْ بَابُ عَفْرَانٍ جَانِجُهُ زَمُودَ يَوْمًا  
وَأَزْ أَمْرُ عَفْرَانٍ تَأْتِي **أَمْرُ الْقَلْبِ حَقِيقَانِ** يَعْنِي طَبِخٌ لَهُ  
عَبْدُ اللَّهِ نَحْمَلُ كَيْفَ كَرَفْتُمْ لِيَأْتِي بِخَفَرٍ مُحَمَّدٍ مَوْسَى عَلَيْهِ  
بَرْدٌ فِي الْيَمِينِ وَحَقِيقًا نَأْتِي فَوَادِي وَقَالَ لِيَنْ تَسْتَعِينُ  
دَوَاءُ الْإِبْكَ وَهُوَ الدَّوَاءُ لِلْجَامِعِ قُلْتُ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَا هُوَ  
قَالَ عَوْفٌ عِنْدَ الشَّيْخِ قُلْتُ سَبِي وَمَوْلَايَ قَالَ الْكَاكِيمُ  
فَأَعْطَانِي صِفَةً حَتَّى أَجْلُجَ وَأَعْطَانِي النَّاسُ قَالَ خُذْ عَفْرَانَ  
وَمَا وَزِدْنَا وَسَلِّ وَقَا مَلَهُ وَبِهِ وَخَرِقْ أَيْضًا وَفُلَانٍ أَيْضًا لِفَرَاءِ



سَلَامٌ عَلَى مَنْ جَزَيْنَ دُرِّ ذَلَّتْ كُلُّهُ وَقَا نَا حَا وَجَلَّ جَعَلَهُ  
وَيَجْعَلُ بَعْضُهُمْ فَرْجًا مِّنْ رُّعُوقٍ فَيَسْخَرُ مِنْهُمْ صَاعِدًا  
خَفَقَانًا لِّغَوَاةٍ وَمِنْ يَمِينِهِ مَوَاقِدُ خُتِّهَا يَبْجَلُ يَكُونُ بِطِينِ  
فَاِنَّ بَعَا فِي يَا ذَنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْضُهُمْ كَرَمٌ مَّحْضَرٌ  
امام محمّد جواد ع از سر دی که در معدّه و طبعی که در دلین بود فرمود  
که کجا و کجا از دوا می پندم و دوا دای جامع است که تمام این بیدار الله  
چیت آن فرمود که معرفت نزد شیعه کفایت می کند و مولای من  
من هم چون یکی از ایشانم صفت آن را بنویسم تا آنرا ساختن بر مردم  
تا مستفیع شوند فرمود که بزرگواران و عاقلان و سبیل و قاطع و در  
یخ و خرب و سفید و قلع و سفید اجزا را بر او و فرعون و دوزخ و  
اینها از کوفته بحری می خورند همچون میان و یاد بر این وزن آن عمل  
که کوفته و می خورند از آن صاحب طبع دل و سر و می عده را خیمه  
با این برین می خورند که عاقل می یابد از الله و سابقا مذکور شد که مزاج  
و قاف این مزاج را نافع است **خبر القلب** یعنی یکی که در معدّه است  
که هر یک از آن دو را عارض شود باید که مدت هفت روز هر روز و نوبت  
یک مرتبه وقت صبح و یک مرتبه وقت شام آنرا بنوشد تا آنرا خورده  
بخواند **امراض معدّه و جع معدّه** و بروزت و ضعف و سابقا مذکور

که همچون سرفه و عطسه و کوفت و دوا و انضا این مزاج را نافع است  
**تخم** یعنی فساد غذا در معدّه علی بن ابی الصلت گفته که شکوه  
کردم با ابو عبد الله از دردها و تخمها که می یافتم فرمود که تخم زیتون  
کن و بمال این آن چیزی می خورد که در ترک اختصار بر تخم زیتون یعنی فساد  
بدنست نشسته که خدای تعالی در وصف اهل بیت می فرماید که هم  
در زخم بگویم و تخم زیتون یعنی برای ایشانست روزی ایشان در جنت  
با سدا و شام و سابقا مذکور شد که همچون شقاق این مزاج را نافع  
**و تخم زیتون و تخم انیسون** همچون شقاق کجا که سابقا مذکور شد این مزاج  
نافع است و **تخم فراد** یعنی در دهن معدّه همچون شقاق کجا که سببی  
ذکر یافت او را نافع است **تخم انیسون** همچون شقاق او را نافع است  
**کثرت عطش مزاج** سهل او را نافع است **امراض** جگر و **وجع کبد**  
یعنی درد جگر همچون سرفه و ضعف و قدم چنانچه سابقا با او نشان  
داده او را نافع است **سده کبد** در فصل ادویه مرده بسیار از  
ادویه مفید شده این مداوا باید نمود و **وجع کبد** علل جگر و زمین  
مطلق و دم سبب یا ن خواهد یافت **استسقا** و نیز علل جگر  
در آنجا خواهد آمد و شیرین تر بواسطه اگر شفاست از هر دوا  
که در جگر باشد و جگر را بزرگ بر می رود و عمل بدن مستلزم از فضول

رویه که مستلزم آوردن است چنانکه سق کویافته او را نافع است  
**امریض** زهر و سپرد **برقان** حواصین بران بطی روایت کرده که کتابی تحلیف  
 الراضاعه بخراسان فکلی المیکو ما من الايام شاک ونا الیرقان  
 فقال اخذ خیار وادرج ففسره ثم اخرج فتوى بالما و ثم انزل  
 تلك الايام على الزوقل يوم مقدما و رطل فاجبرنا القاب بعد  
 ذلك اذ عالج به صا حبه مریین فیرا یا ذین الله تعالی  
 ما در خراسان آمد و شد بعد مشامام رضاعه میفرمود برینند  
 از روزها جو را زما شکوه نمود از برقان که یاوش بازشک  
 بود حضرت فرمود که کثیر خیار را در نل و آنرا مقشر کرده و پوتها  
 او را بخت سه روز هر روز ناشامقدار یک رطل از آب آن او را  
 بخوران بر آن جان خضر را دما را بعد از آن بمرق یا خور و با آن  
 معالج نمود و باذن الله آمزش بری شد و سابقا اشار شد بانکه  
 معجون سوزجلی قران نافع است **در سیر** سلی من محمد روایت  
 کرده که دخلت علی الرضا علیه السلام فکون الیه و جعنا فی محال  
 متکدنا منه و اطلکنا بها و متکدنا من شجرة و جبهه فقال ان  
 انت من الذوا و الجایع یعنی الا دیه المتقدم ذکر ما غیر  
 ان قال خذ حبة بماء و حله حل ففعلت ما امرت ففکن

ما فی بعضی اخلت م بر حضرت امام رضاعه بر شکوه نمودم با و از و  
 که در سیر من بود که هر شب و هر روز در شکوه و شدت آن بودم فرمود  
 که کجا می نواز و ای جامع یعنی رویت که ذکر آن مقدم شد الا انک  
 فرمود که کبریکر بلعنه یا بیره و حوی سر که پس چنان کردم و در دست  
**عنه** جایز از حضرت با فرمود روایت نمود که مدا از خراسان مردی  
 بحضرت علی بن الحسین علیه السلام و گفت یا بن رسول الله قصد حج کردم  
 و بجهت انکوار در سیر من بود و حتی که از غایب بری آمدم احرام ملاذ  
 نذیتم تا بدعا و که سید نج من باشد از خدمت تو بر و در کردم فرمود  
 که خدا کنایان از تو کرد و له الحمد پس چون احرامان در و کنی  
 بنویس این آیه را بر عرقان و آیه مزم که خدای تعالی آن ددر از تو  
 دفع ینماید و آیه ایست قل ادعوا الله ایوا دعوا الرحمن انما  
 نعبد الله الا انما نعبد الحی و لا نعبد بصلواتک و لا نعبد  
 بها و ابغیر ذلک سبیل و قل الحمد لله الذی لم یخذ و لکما  
 و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الدن و الب  
 کبریا و بنویس این ترجمه را بر پوست و بیند بر بازوی چپ هفت عدد  
 که فکین در خواهد نمود و ترجایت لاس من سرح دم  
 کم له و یحقح لله صم و خری حشمت من هک



بان صاحب حل الصبر هو نوا منوا معونتم **روا** حقا  
 كوفي ان حضرت كاظم روايت نموده كه شكي الي الباقر اجل من  
 ان ليالي وجمع الظلال وقد عالج بكلي علاج وانك لا تدري  
 كل يوم شرا حتى اشرف على الهلكة فقال له اشتر بقطعة  
 فضة كرا تا واقله قلنا جئتنا بين عريته واعلم من به  
 هذا الوجه ثلاثا يايم فانما اذا فعل ذلك برى ان الله  
 تعالى يعنى شكوه كود بخصرت باقر مردى از دوستان وازدرد  
 سيز وآنروز معالج كرده بود آنروز در بهر علاج وشرآن در ديگر  
 قوما نايده ميشد تا آنكه مشرف بر هلاكت شده بود و فرمود كه بخز  
 بيايچه نقره قدرى كند تا و آنرا در روغن عريه نيل بن و بخور  
 كنى تا كرايز و داشته باشد كه چون چنين كرده شود بخاهد  
 و محتمل كند يا بيايچه نقره قدرى باشد كه كنون بگيرى و بوى  
 و بخصيص روغن عريه بايد كه آن جهت باشد كه مواشى ايشان  
 مراعى نماي و بيايچه نقره بايد و الله اعلم **امراضه**  
**موت** عبد الله بنان ان حضرت صادق روايت كرده كه حضرت  
 از بهر خود روايت نموده كه شكي جل الى النبي صلى الله عليه  
 فقال يا رسول الله ان لي غايثكي بطنه قال مرا خالت

ان شرب شرب غسل بما و حار فاقصر فاليين العذو  
 قال يا رسول الله قد اتقيتك و ما اتقيتك بها فقال له  
 صدق الله و كذب بطن احيات اذ هب فاقصر الخالت  
 شرب غسل و عوده و فاقصر الخالت سبع مرات فلما اذ  
 الرجل قال النبي صلى الله عليه يا علي ان انا هذا الرجل  
 منافق كما همنا لا نفعه الشرب يعنى شكوه كود مردى  
 بوى و كفت مراد ريت شكرا از او دار حضرت فرمود كه  
 بفرما برادر خود را كه شرب از غسل با بكم بياشامد آنروز در  
 ديگر بخدمت حضرت آمد و كفت يا رسول الله برادر خود را از ان  
 شرب خود اندم و آن مستفيع نشد فرمود كه خدائى تعالى كفت كه  
 فير شفاء لئن شارب و شك برادر تو دروغ كند بر و برادر خود را  
 شرب غسل بخور ان و تهود شرب بفا حقه الكتاب هفت مرتبه پس  
 چون آنروز بخت نموده رفت فرمود كه يا علي تحقيق كه برادر اين مرد  
 منافق است و از اينجا است كه شرب او نفع نميكند **عوده** مردى  
 كه شكوه كود مردى بخدمت امير المؤمنين هم از در دشت كه حضرت  
 امر نموده او را كه آب كم بياشامد و بگويد يا الله يا الله يا الله  
 يا رحمن يا رحيم يا ربنا يا ذا الجلال الاكبر يا ملك الملوك

یا سیدنا دانیال یعنی ایضا ایمن کلام و وسم و ایضا  
و این کتاب انکسب فی قصصات **اخری** ابو بصیر وایت کرده  
که شکوه کرد مردی بحضرت ابوعبدالله از درد ناف حضرت فرمود  
که برو و دست خود را در موضعی که از درد بگذارد و بگوید یا ایزد  
عزیز لا یاسد الیا طامن بین یدیه و لا من خلفه تنزل  
من حکم جمید سه مرتبه که خدا ی تعالی شفای خواهد داد  
**اخری** حمید بن یحیی نقل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که مردی  
از روستا نواز قولنج یا شکوه نموده فرمود که بنویس برای قولنج  
ام القرآن و معوذتین پس بنویس در زیر آن عود که اعود  
بوجه الله العظیم و یغیر فی النبی لا ترام و یهدر فی النبی لا  
یمشی من هاتین من شری هذا الوجع ما فیه بعد از آن از آب شاسته  
باب باران بنوش که صحت خواهد یافت باذن الله **اخری** جابر از  
حضرت ابراهیم روایت نموده که آنحضرت را از پیران خود آنحضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده که شکوه کرد یا مردی از  
بلغم خام و ابرده که برودت است که موجب صفتی است و از  
قولنج حضرت فرمود که اما قولنج بنویس برای او در شام تا مالوحی  
یا جایی باشد از عقران ام القرآن و معوذتین و قل هو الله احد

مبنی بر این عود که اعود بوجه الله العظیم و  
یغیر فی النبی لا ترام و یهدر فی النبی لا یمشی من هاتین من شری هذا  
الوجع و شری ما فیه و شری ما احل الله من بعد از آن از آب  
باران بنوش یا وقت خواب بنوش **اخری** معالی بن ابی از  
حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که یومیم با حضرت فرمود  
و یا آنحضرت امیر علیه السلام فرمود روزی بحضرت از درد شکم  
و پشت شکوه نمود حضرت را و از مرکب فرود آورده بر پشت خرا  
و گفت یم الله و یا الله و یجشع الله الذی افق کل شیء اقله  
خیر مما تفعلون ان کن یا رب یا الذی سکن له ما فی البلی  
والنار و هو التیمم اعلیم و از حضرت پیغمبر مرویست  
که گفت شما را چون شکم درد کند بر خیز و نماز بکنار و نش  
ازین مذکور شد که همچون سفر حلی و امتیون این مرض را نافع است  
**مغیر و لوی** یعنی بچسب شکم عود سه مرتبه بعد از حضرت  
کاظم روایت کرده که بعضی اصحاب خود فرمود در حال که از  
پیش شکوه داشت که یکبار آید این قندیا بران بخوان و در وقت  
بران میزد و در ساحت که برید الله یکم العسر و لا یزیدکم  
العسر سه مرتبه و این آیه را بخوان که اقم بر الذین کفروا



اِنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمُلُو  
 كُلِّ شَيْءٍ حَیًّا فَلَا یُؤْمِنُوْنَ بعد از آن بیا بنویس و دست خود را بر یک  
 خود بگذار که عافیت خواهی یافت یا ذن الله تعالی **دوا** چهلین  
 ابرهیم جعفری روایت نموده که کسی بجلال الله الرحمن علی بن الیضا  
 مَفْصُلاً کَا وَفُتْلَهُ وَوَسَّلَهُ اَنْ یَدْعُوَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ حَیَاهُ  
 کَثُرَتْ مَا یُخَذِّلُهُ مِنَ الْاَدْوِیَةِ وَکَانَ یُخَفِّعُهُ ذَلِکَ بِلَا یُزَادُ  
 عَلَیْهِ وَیَسِّرُهُ فَبَکَّرَ صَلَوَاتِ اللهِ عَلَیْهِ وَفَا لَوْ یُحَکُّ اَنْ یُطَا  
 مِنْ الله بِکَانَ وَافِی اَسْأَلَ اللهَ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکَ حَمْلَ وَفِی  
 فَاذًا اَشْکَرُ لَکَ الْاَمْرَ وَالتَّوْبَتِ مِنْهُ یُخَذِّلُکَ وَیُطَهِّرُکَ  
 عَلَی اَنَا رِیْحَتِی عَلَی اَنَا قَدْ اَشْتَوِی مَا فِی جُوفِهَا وَخِیْرَتِی اَنَا  
 فَمِنْهَا وَطَهَّرَهَا فَاَنْهَا تَکُنْ مِنْ سَاعَتِهَا قَالَ اللهُ مَا عَمَلْتَ  
 ذَلِکَ الْاَمْرَ وَاجِدَ فَمَنْ عَنِ الْمَقْصَرِ یَا ذِیْنَ الله عَزَّ وَجَلَّ  
 یعنی کوه که در مدی حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام  
 از چشمتی که تردید بود که او را بکشد و سوال نمود که حضرت برای او  
 از صدای تعالی شفا بطلبید تحقیق که عاجز کرده بود او را دواها  
 که برای او می ساختند و او را نفع نمیکرد بلکه سبب آن دیار و علیرود  
 او میشد راوی گفته پس حضرت تبتیم نموده فرمود که رحمت بار بر تو

بدین سخن دعا می از خدا بکایت یعنی مرتبه استجابات دارد  
 و تحقیق که من سوال خواهم نمود از صدای تعالی که بحول و قوت خود  
 این مرض را از تو تخفیف دهی پس چون این مرض نباشد نداید  
 و تو از شدت آن بر خود هیچ کبریک کردی که رکن و بینداز او را  
 بر آتش نافتی که معلوم شد که آنچه در جوف است یعنی غریبه  
 شد و آتش او را متغیر شد کرد. مقشر کرده بود که ساعت  
 در درواساکن خواهد کرد آنرا رکعت و الله که بگویم آنچه حضرت فرمود  
 مکرر گفته که آن معصوم را سزاوار شد باذن الله **اسهال دوا**  
 احمد بن اسحق گفته که کثیراً ما اصابنا الرضاع فَعَلْتُ یَا سَیِّدَ اللهِ  
 اِنَّ ابْنِیْ یَسْطُوْنُ سُدَّ لَکَ کِبَالُی لَا یَمْلِکُ بَطْنُکَ فَقَالَ اِنَّ  
 اَنْتَ مِنَ الدَّقَاءِ الْحَارِیْمِ فَکَلْتَ لَا اَعْرِضُ قَالَ هُوَ عِنْدَ اَحْمَدَ  
 اِبْرَهِیْمَ التَّمَارِ یُخَذِّلُ مِنْ حَبَّةٍ وَاجِدَةٍ وَاسْقِهِ اَبَاکَ  
 بِمَاءٍ اَلَا یُطْبِخُ فَاَنْتَ یَمْرُؤُ الْمَسَاعِدِ قَالَ هَضَنْتُ اِلَیْهِ  
 فَاخَذْتُ مِنْهُ شِئْنًا کَثِیْرًا فَاسْقِیْتُهُ حَبَّةً وَاجِدَةً فَکَانَ  
 مِنْ سَاعَتِهِ یعنی بیاری از اوقات بحضرت صاع نباتات نمود  
 پس او گفت یابن رسول الله مدت سه روز است که بدین اسهال  
 دارم بحیثی که مالک کمر خوریت و بی اختیار کثرت یاریت فرمود

که بجای تو از دوی جامع یعنی واء الضامه گفتیم نیش اسم ودا فرمود  
 او تو احد بنابر هم تمام است بکرا و بلیجه بآب مورد بخت بد و خود را بخور  
 که در ساعت بخواید شش برقم بتر احد و قدر کاران روا گوئیم  
 و بد خود را بلیجه از آن بر میجه تا مورد بخوراد دم در ساعت است  
**اح** الحق بن فضل گفته که گفتند هذا الصادق ع جاءه رجل من  
 الشيعة فقال له يا بن رسول الله ان ابني دانت و تحل جملها  
 و طال سفرها و لها بطن ذریع فقال الصادق ع و ما ينعلك من  
 هذا الازر يا بنی المارک انما حرم النحر علی سائر الناس و لم  
 یحرمها علی شیعیها حتی یخرج الله ما بها لعل شیعیهم ان یحرموا  
 لکن شیعیها ما تحت قال یا بن رسول الله و کیف اضیع به قال خذها  
 اربعه و اجعلها فی قصعة فاذا بلغ الازر و لقم فیها لاجار  
 قال فما فی القصعة التي فیها النحر و کت علیها قصعة اخرى  
 ثم حرقها ثم کاد بها و لا یخرج من تجار لیثا لا حاردا  
 و لا باردا فانها تعافی یا بن الله تعالی فقال الرجل العالج  
 و الله الذی لا اله الا هو ما اکلته الا من و احد حق  
 عوفیت یعنی بودم نزد حضرت صادق ع که آمد مردی از شیعه و گفت  
 یا بن رسول الله بدستی که دهن من کما خه و جملش از خردن و بهارین

در کشید و او را شکم رو شد بدست حضرت فرمود که چه مانع  
 ترا ازین برنج بایسته ببارک کرد او را بخور و از آن ناخذی و قال  
 قطع کن از هر عطی که در حرام نشد بهر سببی اسرائیل بکری برید  
 بقیع چو کشت آن و شاید که تو بیکشت عالمی که کرده تو هم کنی که مخالفت  
 خواهد کرد از تو گفت یا بن رسول الله چگونه ببارم آنرا حضرت فرمود  
 که یکم چهارست و پیه را در کاسه بکن پس چون برنج را بخت و رسید  
 شدن آن سبکها را گرم کرده در ظرفه کبیه رواست بکن و کاسه دیگر  
 بالای او بگذار و آن کاسه را بیک بخت بکن و مکنار که بخار و غریون روین  
 چون پیه کما خه شد آنرا درین برنج بگذار تا آنکه بیا شد از خه او را گرم  
 و ندرد و ملافت یا بد آنرا و معالج گفته که قسم بخوری که جز او صافی نشد  
 که بخورد آن خه روا را مگر بکرت که عافیت یافت **ع** حسن خالکته  
 که نوشتم بحضرت ابو الحسن و شکوه کردم با و از عطی که در شکم من بود  
 و از دعا سوال نمودم حضرت در جواب فرمودت ینیم الله الخیر الذی  
 یؤتی فی القرآن و عوذتین و قال هو الله احد یسئلی ساین  
 ان اعوذ بوجه الله العظیم و غیر الذی لا یلزم و قد ذکر الذی  
 لا یتبع ریتها شی من شری هذا الوجع و غیر ما فیها و ما اخذت  
 میزونی اینرا در لوجی یا شایر یا بیا و ان شته ناشتا و وقت خواب



میگوید که اینجمله شفا و من کل داء **دواء** یعنی کرم ها که در شکم است  
**دواء** محمد بن یزید بن کوفی از حضرت ابی عبد الله روایت کرده و از  
 پدرش خود از حضرت ابی موسی بن علی بن ابراهیم روایت فرموده که من کل  
 سبع کرم آب منجوق هند بخصه قتل النور فی بطنه یعنی هر که  
 هفت دانه خرما بخورد که بهترین انواع خرماست و درین دانه در وقت  
 خواب بخورد شکم کرمی که در شکم است **اخر** از حضرت صادق علیه السلام روایت  
 کرده که هر که در شکم کرمی که در شکم است که در شکم است که در شکم است  
 کسی که کرم در شکم داشته که در شکم است که در شکم است که در شکم است  
 می کشد و نیز از حضرت ابی موسی بن علی بن ابراهیم روایت کرده که هر که در شکم  
 بیهوش و لیکن علی الریق یعنی بخورد خرما یا اگر خرمای خشک  
 کرم های شکم را می میراند و لیکن برناش **دواء** در شکم **دواء**  
 عبد الرحمن روایت کرده که شکم را در شکم در شکم در شکم در شکم  
 ابی عبد الله فقال انورجک قال نعم ما یغلب من  
 الحجة النور داء و الحکل یعنی شکم که در شکم محار و حضرت  
 ابی عبد الله هم از قرآن که در شکم بود حضرت با و فرمود که آیا این  
 موجب در شکم تو میشود گفت آری فرمود که چه مانع میشود از آن  
 سیاه و از رسول **اخر** عثمان بن عفیف روایت کرده که شکم که

مردی که شکم کاطم و گفت که هر اقرع هست که اصله کان  
 نبشود و مرا حیا می آید که با مردم مکالم کنم و از من آواز اقرع نشود  
 مالم آنت که دعا فرمائی تا خداوند تعالی از این مرض شفا کرامت فرماید  
 حضرت فرمود که چون از نماز فارغ شوی بگو اللهم ما علست من  
 حشر قومینک لاحد فی فیهم و ما علست من سوء فقد صدقته  
 فلا عذر لی فیہ اللهم انی اعوذ بک ان اتوکل ما لاحد لی  
 فیہ او امن ما لا عذر لی فیہ **اخر** کرده و شانه شکم کرده  
 و شانه **دواء** محمد بن النضر که مؤدب زندان حضرت امام محمد  
 جواد بود گفته که شکم را که ما احذر من الحصة فقال  
 و حجت این است من الداء الجاریع دواء انی فقلت شکر  
 و مولای اعطی صفتی فقال هو عندنا یا جاریع الخرجی  
 البسوقه الخضر او قال فاحرحت البسوقه و الخرجی ثم  
 مقدنا رجبة فقال اشرب هذه الحبة بماء السداب  
 او بماء الخجل المطبوخ فانک تعافى منه قال فشربت  
 بماء السداب فوالله ما حسرت بوجبه الی یومنا هذا  
 یعنی شکم نمودم حضرت را اینچنینی افتد از آن فرمود که خدا  
 ترا رحمت که در کجای تو از دوا جامع دوا و دین یعنی دوا و انشا





و این آیه را قرآن بعد از آنکه فرمود تا جام بر شود بعد از آن جام را با  
 سر بشوید و در ظرفی پاکیزه کرده نگاه دارید و پوست آهو و کوزه  
 این آیه را و فاضله الکتاب قلمرو الله احد سه مرتبه و معوذتین  
 و آیه الکبری و آخر سوره شریفی قوا تزل هذا القرآن تا آخر  
 و آخر سوره بخا سربل یعنی قلم الله الذي تا آخر برك  
 بنویسد و بعد از آن آیه حد کون بنویسد و بنویسد که یا من  
 هکذا الا هکذا غیره امسک عن فلان و فلان ما یحیة  
 من قلبه البوی و این تعویذ را اگر مریض مادم باشد بر زبان  
 برساند و اگر نباشد بر زبان برساند و از آن بناویسد یا من  
 در وقت خواب یا بگوید یا من که نگاه داشته اند و باید که آب  
 کم یا شامد و چون غلبه بول بر طرف شود تعویذ از او واکند که  
 میاد اعطای بول هم رسد **در تعویذ از بول** بول را در ظرفی  
 انحضرت باوتم رواست کرده که این رجل شکلی البی الریح فقال  
 خدمت الطین لا رمی و اقله یا لیس و اشتد منه فانه  
 یکن عتاک یعنی بدست کسی شکوفه کرد مردی در خیمه فرمود که یکبار  
 قدری از کلاری می و باقی می زبان کرده از آن سفوف کن **آخر**  
 نیز آنحضرت فرموده که یکبار خیمه را از خیمه بنویسد و خیمه را برز

و خیمه صغیر و خیمه کلاری می و باقی می زبان کرده از آن سفوف کن **آخر**  
 سفوف کن **آخر** یونس بن یعقوب روایت کرده که قال فی ابو طه  
 و کنت اخدمه الذي كان فيه وهو الخیر و یحییان یا یونس  
 اعلمنا فی الخیمه فی مخرجی کل الارزاقا مرث بر فعل ثم  
 جفت ثم فلی ثم دمن قطع فاکتله یا نعم فاذبه الله  
 بذلك الوصی حتی یخف کت مرا ابو عبد الله و من خدمت یونس  
 در چار که عارض او شده بود و آن بیماری خیمه بود که رحمت بر تو  
 باد ای یونس میسما فی کس ملام شدم در این بیماری بخور در برنج  
 که او داشته خشک نموده پس او را بر آن کرده و کوفته و خسته  
 یا به خوردم خدای تعالی همان آن در در از من بر طرف ساخت  
 و الحمد لله **در تعویذ از بول** بول را در ظرفی  
 یا عبد الله الصادق و سأل رجل یسأل الواسع القیدی سکوت  
 من یسب ذنبک لا یزیدک الا لایة و لکن یزیدک بالذواء فقال  
 لا ولا خیرة قلت کم قال لا تحرام و ان الله عز وجل کم  
 یجعل فی شیء مما حرّم ذواء و الاشیاء خذلک ان یطس  
 تقطع و انما الاشیاء لا تقطع و تقطع صغار اصنافا  
 و تأخذ سائما فتذیبه و تقیید علی الکثیرات و تأخذ عسجونا

تَقَرُّهَا وَتَدْمُهَا مَعَ وَنَ عَشْرَ دَرَاهِمَ جُفَا فَا بَرَّيْنَا وَتَقَرُّهَا  
 فَا ذَا بَصَحَ الْفَقْرُ عَلَى الْفَقِيرِ وَكَجُورُ لَمْ أَتَزَلْهُ عَنِ النَّارِ فَكَلَّمْتُ  
 عَلَى الرِّبْرِ بِالْخَيْرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ سَبْعًا وَخَفَى عَنْ عَيْنِ مَنْزِلِ الطَّعَامِ  
 وَتَا خَذَعْدُ مَا أَهْلُ الْحَمْسَةِ قَلِيلٌ لِيَجِبْنَ وَجُورُ مَقَرُّ بَعْدَ الثَّامِ  
 وَالْكَرْبُ ثَا خَذَعْدُ عَلَى إِنْجَالِ بَصْفِ أَوْ قِيَّةٍ دَهْنِ شَرِجٍ عَلَى الْيَقِ  
 وَأَوْ قِيَّةٍ كُنْزِ دَقَقَةٍ وَتَقَقَةٍ وَتَا خَذَعْدُ بَصْفِ أَوْ قِيَّةٍ  
 دَهْنِ شَرِجٍ لِحَرْثِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَتَا خَذَعْدُ بَعْدَ الظُّهْرِ ثَمَّ بَارِدِ  
 تَعَالَى عَنِ حَاضِرِهِمْ بِحَدِّتِ صَدَقَةٍ دَرَاهِمَ كَمُلِ كَمُلِ  
 مَرَّةً كَرَامَةً أَوْ بَا سِرِّي شَدِيدٌ بُوَدُورِ بَرِّ لَمْ يَزَلْ بَعْضُهَا بِحَيْرِيَّةٍ صَدَقَةٍ  
 بُوَدُورِ سَكْرَةٍ مِنْ بِيضِ صَالِكَةٍ تَا وَلَكِنَّهُ نَبَا دَاوُدَ لَذَتْ بَلَكَّةَ بَارِدَةٍ  
 دَوَا بِرِ حَصْرَتِ فَرَمُوهُ كَدُورِ وَنَجْوَةٍ مِنْ كَفَمِ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ  
 وَخَدَا تَعَالَى تَعَالَى كَرَامَةً دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ  
 كُنْدَا تَعَالَى تَعَالَى كُنْدَا تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى تَعَالَى  
 دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ  
 وَبِكَمِ كَوَهَانِ شَرِّهَا وَبِكَمِ كَوَهَانِ وَبِكَمِ كَوَهَانِ وَبِكَمِ كَوَهَانِ  
 وَآزِ اسْقَرُ كَرْدَةٍ بَارِدَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ  
 جَوَشَانِدَةٍ جَوَنِ نَبَا خَذَعْدُ شَرِّ كَرْدَةٍ وَبِكَمِ كَوَهَانِ وَبِكَمِ كَوَهَانِ

آزِ اسْقَرُ كَرْدَةٍ بَارِدَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ دَرَجَةٍ  
 اَزَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ بَانِ  
 بَعْدَ ثَلَاثَةِ رُوزِ يَاهُفَتِ رُوزِ اِبْرَاهِيمَ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ  
 وَكَرْدِ كَانِ بَانِ كَوَهَانِ وَكَرْدِ نَادِرِ كَمِ بَكِيرِي نِيمِ اَوْدِ بَرِّ  
 شَرِجٍ بَانَامِ خَدَا بَرِ نَاثَا وَيَلَا اَوْدِ كَرْدِ كَرْدِ سَفُوفِ نَبَا  
 وَيَلَا اَوْدِ دَكِرِ رُوزِ شَرِجٍ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ  
 خُورْدِ خُورْدِ اَخِيرِ سِيْمَانِي تَا بَعْدَ ظَهْرِ كَرْدِ بَارِدِ تَعَالَى حَمْدِ  
 خَوَاهِ اِفْتِ **آخِرُ** وَنَبَا اَزَانِ حَصْرَتِ اِبْرَاهِيمَ اِثْمَالِي اَزَانِ  
 خَرَزِي دَوَا سَكْرَةٍ كَرْدِ كَرْدِ اَلْبَا اَزَانِ خَرَزِي اَوْدِ لَوْ تَنَكِ  
 قَدْ اَسْتَفْعَ اَيْلَ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ  
 اَنْ لَا يَحْرِي مِنْ اَخِيرِ قَالِ اَلَا اَصِفَ لَكَ قُلْتُ نَعَمْ اَيَّ  
 رَسُولِ اللهِ وَاللهُ لَقَدْ عَلِمْتُ بِكَ كَرْمِ اَلْفِ دَوَا قُلَا  
 اَسْعَفَ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ بَرِّ  
 وَبِكَ كَوَهَانِ خَرَزِي قَا فِي طَبِيبِ اَلْطَبَا وَرَا اَلْعِلْمَا وَرَا  
 اَلْحِكْمَا وَبَعْدَ اَلْفَقْمَا وَبَعْدَ اَلْاَوْدِ اَلْاَوْدِ اَلْاَوْدِ اَلْاَوْدِ  
 اَلْاَوْدِ قُلْتُ صَدَقْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ قَالِ اَنْ بَرِّ بَرِّ  
 اَنَاثُ تَحْتِ دَمَا قُلْتُ صَدَقْتَ قَالِ عَلَيْكَ بِجَمْعِ وَدَهْنِ



زَبَقَ هُوَ لِيْ عِلْمًا وَنُفُوذًا وَكَانَ أَجْعَلُهُ فِيْ عَرَفَتِيْ عَلَى النَّاسِ  
 فَإِذَا اخْتَلَطَ عَرَفَتِيْ قَدْ رَمَصَ فَانْطَحَ بِهَا الْمُفْعَدَةُ بِهَا  
 بِأَرْزَنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ تَحَرَّيْ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا  
 فَعَلْتُ إِلَّا أَمْرًا وَاحِدًا حَتَّى يَرَى مَا كَانَ فِيْ مَا خَسَمْتُ  
 بَعْدَهُ لِيْ يَدِيْمْ وَلَا يَجِيْءُ قَالَ الْحَرِيُّ فِيْ عَهْدِيْ الْيَمِيْنُ مَا يَلْفَظُ  
 لِيْ مَا أَلَا الْحَقُّ قَدْ بَرَزَتْ وَلَسَّ اللَّهُ فَاتَتْ نَعْمَ جَوَافُ فَبَاكَ  
 فَقَالَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْبُدَ بِنَاسِ عِيَالِيْ لَيْتَ كَالَّذِي كَانَ  
 يَأْتِيْهَا ذِكْرَانِ فَقَالَ قُلْ لَهَا لِيَا خُذْ أَبَا ذَرٍّ فَيَجْعَلِهَا ثَمَنًا  
 أَجْرًا وَتُجِيرَ حَقِيْرَةً وَلِيُجِزَّ أَجْرٌ فَيُثَقِّبَ فِيْهَا نَفْسَهُ  
 ثُمَّ يَجْعَلُ ثَمَنًا لَا تَأْذُرُ عَلَى إِثَارٍ فَيَجْعَلُ الْأَجْرَ عَلَيْهَا وَتَقَعُ  
 عَلَى الْأَجْرِ عَلَيْهَا وَتُجْعَلُ الثَّقِيْلَةُ حِمَالِ الْمُفْعَدَةِ فَإِذَا رَفَعَ  
 الْخَطَّ وَالْيَدَ فَاصْبِرْ حَرًّا وَتَرَفْلِيْكَنَ هُوَ مَيْدُ مَا يَجِدُ فَاتَرْتَبَا  
 كَمَا تَسْتَحْسِنُهُ ثَابِلًا إِلَى سَعَةِ ثَابِلٍ فَإِنْ ذَاتَ فَلْيَقْلِبْهَا  
 وَتَرَى بِهَا وَالْأَفْعَدُ الثَّلَاثُ الْفِيْ سِرِّهَا لَا دَارَ عَلَيْهَا فَإِنَّمَا  
 يَفْلَحُهَا بِأَصْوَحِهَا ثُمَّ لِيَا خُذِ الرَّحْمَ الْمُبْعُ وَدَعْنِ زَبَقَ وَتَرَى  
 عِلْمًا وَبِرْكَاتٍ مَعْنَا قَالَ لَمْ تَكُنْ فَلْيَجْعَلْ عَلَيْهَا وَصَفَتُ لَكَ  
 لِيُطْلِقَ بِهَا الْمُفْعَدَةُ فَإِنَّمَا هِيَ طَلِيَّةٌ وَاحِدَةٌ وَجَعَلْتُ

لَهُ ذَلِكَ فَعَمَلُهُ فَبَرَّ بِأَبَا ذَرٍّ اللَّهُ تَعَالَى فَلَمَّا كَانَ مِنْ فَا بِلِجَّةٍ  
 فَقَالَ لِي يَا أَبَا الْحَقِّ أَخْبِرْ بَاخْبِرْ شُعْبَتُ فَقُلْتُ لَهُ يَا بَنِيَّ  
 وَالَّذِي أَصْطَفَاكَ عَلَى الْكَثَرِ وَجَعَلَ حُجَّتَهُ مَا تَكُنِيْ بِهَا الْأَطْلِيَّةُ  
 وَاحِدَةً يَعْنِيْ فَرَسٌ وَحَضَرَتْ بَارِعَةٌ كَأَيِّ حَرِيْرِيْ مَرَاتٍ تَأْتِيْهِ  
 يَوْمًا يَمْكُرُ بِأَسِيرَةٍ هَارِيْ كَفْتَمُ يَا بَنِيَّ رَسُوْلُ اللَّهِ ائْتَدِىْ تَعَالَى سَلَكُ  
 يَوْمًا يَمْكُرُ بِأَسِيرَةٍ هَارِيْ كَفْتَمُ يَا بَنِيَّ رَسُوْلُ اللَّهِ ائْتَدِىْ تَعَالَى سَلَكُ  
 دَوَائِيْ كَفْتَمُ أَرَى يَا بَنِيَّ رَسُوْلُ اللَّهِ يَحْدِثُ كَفْتَمُ يَا بَنِيَّ رَسُوْلُ اللَّهِ ائْتَدِىْ  
 مَعَالِجُ كَرْدَةٍ وَبِهِجْ بِالْمَزَانِ مُنْتَفِعٌ فَتَدْرِيْمْ وَأَزِيدُ اسْمِيْنَ هَيْئَةً  
 خُونٌ حِيْ آيِدُ فَرَسٌ كَرْدِيْ بَرْتُوْ يَارَسَتْ بَرْتُوْ بِدِرْتِيْ مِنْ صُطْبِيْ  
 وَتَرَعَلْمَا وَتَسِيْدَا وَلَا دَانِيَا اِمْ كَفْتَمُ جِيْرَانَتِ يَا سِيْدِيْ  
 وَتَسِيْدَا فَرَسٌ كَرْدِيْ بِأَسِيرَةٍ تَمَارِدَةٍ وَطَهَا خُونٌ مِيْدَهْدُ كَفْتَمُ  
 رَاسَتْ بِرْمَايِيْ يَا بَنِيَّ رَسُوْلُ اللَّهِ فَرَسٌ كَرْدِيْ شَعْمٌ وَرَوْعَنَ زَبَقُ  
 وَتَسِيْدَا عِلْمًا يَعْنِيْ تَرَوْرَ تَقْدَانِ كَرْدِيْكَ بَاشَدُ وَجَمْعُ كَرْدِيْ  
 دَرَكْ كَرْدِيْ بِرَايَا لَيْتَنِيْ كَرْتَمَا مَزُوْجٌ شُوْدُ بِرَقْدِ تَحْفُوْدِيْ  
 كَرَفْتَمُ بِرْمَقْدِ بِمَالِ كَرْتَمُ كُلِّيْ حَرَامِيْ يَأْتِ يَا ذَنْ لَلَّهِ تَعَالَى حَرَزِيْ  
 كَفْتَمُ كَفْتَمُ يَحْدِيْ كَرْتَمُ وَحْدَانِيْ نَيْتِ كَرْتَمُ اَزْمَكْ كَرْتَمُ  
 كَرْتَمُ يَأْتَمُ وَدِيْكَرَا حَسَا سَ وَجَمْعُ وَخُونٌ تَعْمُوْدُ بِرَسَالِ

آیند بخند حضرت مراد حضرت فرمود که یا ایها  
الحمد لله که حق با حق گفتن آری فدای تو شوم پس فرمود که اما  
شعب بر حق بود و ایضا چون بویایر تمام ده نیت یکبار  
او را شمس فرمود با و یکبار دیگر و او را در کربلا در باشد و آنرا  
بسیار کند و گوی کند و آخری سوره را بخواند بعد از آن  
و آن کو کرده باشد و ایضا بر او را بر آتش گذاشته باشد چیزی  
بر کو بگذارد و بر آن چیزی بنشیند بحیثیتی که سوره را بخواند  
باشد پس چون بخار مرتفع میشود و حرارتش بپایان رسد آنرا  
پس بپایان ببرد و یا باشد که بپایان نرسد و یا هفت بار باشد  
پس بپایان ببرد و یا بپایان نرسد و یا هفت بار باشد  
ثلاث دوم بر او را آتش بگذارد که آنها را از پنج خواهد بر کند  
بعد از آن مرهم مذکور یعنی شمع و روغن زیتون و لبنی و روغن  
میگرد و همچنین فرمود حضرت برای بویایر ترا پنج مغایرت بپایان  
نرسد بویایر مادی را در استعمال مرهم بعد از آن قطع و جمع می نماید  
اجزا را بر روی که برای تو وصف کردم تا آنکه طراوت کند آن مرهم را  
بر مسطحه که زیاده آن یکبار تیره محتاج آید خواهد بود پس بر آن  
مرحمت از خدمت حضرت تا آنحضرت شنیده بودم برای او

کردم

کردم و شعب بر موجب عمل نموده حقت یافته باذن الله تعالی پس چنان آید  
بح کفاره بخند حضرت است از نمود حضرت تا آنحضرت را شعیب استیفا  
عرض کردم که یا رسول الله خداوند که تو را بر مردم بر کزیده است و همچنین  
ساخته که خداوند فرمودی طلا نکرد شعب آن مرهم را یکبار تیره و سابقا  
بجایان رسید که بخت قوی برای بویایر تا آنحضرت است **عقد** از عبد الرحمن  
شلی از حضرت تا این روزگار است روایت نموده که فرمود که هر که بویایر را  
عقد و تقوی کند شریک بپایان رسد یا بجایان یا ما جلیا یم  
یا قریب یا مجیب یا باری یا ارحم صلا علی محمد و آل محمد و آرد  
علی محمد و آل محمد و آرد علی محمد و آل محمد و آرد علی محمد و آل محمد  
کنند که کتب جابرین حسان الصوفی الهی و عبد الله فقال یا  
رسول الله معنی پنج شاکر بکتبین قرآن الودیع فاعلم الله فی دنیا  
و کتب الودیع بعوط العبر و الزینق علی الزینق تعالی منها فاعلم الله  
فکما انما انشطر عقل یعنی نوشت جابر بن حسان صوفی بحضرت صادق  
مضمونش آنکه مانع شد استمر از انصارات باری که بر تو مقدم فرموده  
و عاکن احادی تعالی شفاعط کند حضرت برای او دعا نموده در جوار  
نوشت که ملازم شو سوط عتبر و زینق بر نداشت اگر از آن موضع عاقت  
خواهی یافت جابر بنضمون مکرر مشغول عمل نموده که و یا اگر از بی دها یا



عزوه در محاربه کشته شدیم انحضرتنا و عبد الله که تهنیت  
 مردی از دوستان خود را از ریخ گفت که حضرت علیک یا و جمع بالذکر  
 التي عزم بها علي بن ابي طالب الله علي بن ابي طالب علي  
 واجلوا لنا اطعت واجت وخرجت عن فلان بن فلان الشاع  
 الشاع يا ذن الله تعالى باهر الله عز وجل بقدر الله سلطان  
 بجله لا الله بكبرياء الله بغير الله بوجه الله بجله لا الله بها الله  
 بنور الله ورمود که بعد ازین عود ریخ در رفتن در لنگر اهد نمود  
 اخوی بنیم الله الفخر الرحیم الله اني سئلت يا اميرك الظاهر لظهور  
 المقدس المار الذي سئلتك به اعطيتك ومنه قال  
 اجبت ان ترضي علي محمد وآله وان تعافني فما اجد في راسي  
 وفي سمعي وفي بصري وفي نظري وفي ذممي وفي خطي وفي  
 جدي وفي جميع اعضاءي وجميع احوالي اذ لك لطيف الما انشاؤك  
 على كل شيء فذكره من اعضاءنا اسأل وجمع الذم بعون ربي كما عار  
 قبل يشود ان من رجعت في مديت بعد از ذراع از مناسا حج بکند  
 نعت بعد از عبد الله رسیدم در حال که معنی بن خنجر اندر ریخ  
 باو نکند نمود بن حضرت ترمود که بترجیه که در موضعی ان موضع کشف  
 عود نمود بلبیک صدای تعالی از ریخ را از پیه تو کرده و لیکن تهنیت

این دعوا

این دعوا را بعد از کلام المیزانین ع یا و الله را با آن تهنیت ترمود که کافران  
 و حضرت ترمود معنی بن خنجر کشته که با بن عبد الله ان عود کلام است  
 ترمود که بخوان بعد از آن که دست خود را بر او ایستد که شایسته با شیخ بنیم الله  
 یا الله بل من انکم وجهه الله وهو یحیی قلبه الحی عند ربی ولا  
 خوف علیکم ولا هم یحزنون انکم انما انتم انفسکم ورجل الیک ورجل  
 امر الیک لا تجأ ولا تجأ انک لا الیک سه مرتبه بگو که عافیت  
 خواهر یا نسا نشاء الله تعالی **قصه نامه** در او محمد بن مسلم روایت کرده  
 که قال جلا لا و عبد الله اني سئلت يا اميرك الظاهر لظهور  
 المقدس المار الذي سئلتك به اعطيتك ومنه قال  
 اجبت ان ترضي علي محمد وآله وان تعافني فما اجد في راسي  
 وفي سمعي وفي بصري وفي نظري وفي ذممي وفي خطي وفي  
 جدي وفي جميع اعضاءي وجميع احوالي اذ لك لطيف الما انشاؤك  
 على كل شيء فذكره من اعضاءنا اسأل وجمع الذم بعون ربي كما عار  
 قبل يشود ان من رجعت في مديت بعد از ذراع از مناسا حج بکند  
 نعت بعد از عبد الله رسیدم در حال که معنی بن خنجر اندر ریخ  
 باو نکند نمود بن حضرت ترمود که بترجیه که در موضعی ان موضع کشف  
 عود نمود بلبیک صدای تعالی از ریخ را از پیه تو کرده و لیکن تهنیت

و باین چنان شد که هر چه در این بود از آن و کثرت قیام می یافت  
حضرت صادق علیه السلام فرمود که علی بن ابی طالب علیه السلام و جعفر بن ابی طالب  
و هاشم بن علی علیه السلام و آل محمد و آل فاطمه و آل عباس و آل جعفر و آل محمد و آل جعفر  
در معنی و یکو میکنند و کرم است و زود و زیاد میکنند در زمینان و کرم  
شاید که مراد بجزایر و کاسی تا فراد باشد با خاصه از او و ترحانه را چنان  
اطباء و کسب کاسی تا نفع است بکرم طریبا با کیفیت و بکرم را در با طاعت  
**آخر** حضرت صادق علیه السلام فرموده که اگر کسی بگوید یا علی یا محمد یا جعفر یا هاشم یا  
و قال الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات هم خير من الغفار یعنی هر که زیاد میکند  
جماع و خاز و میکند در آن و فرمود که سیر از دوش نافع است  
کسی که آب است یعنی غیبر او سستی کند و سابقا مذکور شد که محرم  
شقاقل باه و نافع است **آخر** این حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که  
کرا و التماس بطلب غنی باشد نموده بود فرمود که بجزیره بیرونی بگوید  
اللهم ادم فی من لای ذی و کثر فی من غنی و قو علی من صغیر حلا  
میزان ذی یا بی عقیق و آن عبادت از من می که موجب عدم  
فرزند شود **و هاشم** سلیمان بن جعفر جعفری از حضرت با زهر روایت نمود  
که مردی با او داشت فرزند نکوه کرد و گفت که یا اسعد طایفه زید  
زمانا زاد و کثرت از تحصیل تو دم و مرا فرزندم روزی شد حضرت زید

که کوه سه روز بعد از نماز مکتوبه عشاء آخر یعنی خفتن و نماز با  
سجده الله عقاده مرتبه را استغفر الله عقاده مرتبه و ختم نماز  
بقول خدا و تعالی که استغفر و انکم انکم کان عقادا و من السماء  
علیکم نورا و میدید که با سوال و بکنین و یحیی لکم انهارا  
و در خود را در شبیم سواد بکن که خدا و تعالی فرزند تمام اعضا  
روزی خواهد کرد راوی گفته که آن روز چنان که هنوز سال تمام شد  
که خدا و تعالی او را قرة العین روزی کرد **آخر** حارث بن معمر گفته  
که گفته بجزیره یا علی الله که من از اهل بیته که هر که نخواست  
و مرا فرزند نیست که بقیه ایشان باشد فرمود که سجد کن و در دعا  
بجود بگو و بگو من لای ذی و کثر فی من غنی و قو علی من صغیر حلا  
لا تکره فی فرزند او است حارث بن محمد و باید که در دو رکعت اخیر  
باشد از نماز خفتن یعنی در سجده اخیر بعد از آن همان شایسته  
خود را جماع کن حادث گفته که چنان کردم و بپرستان علی و حسین  
سوال داشتند **و در حدیث** یعنی بیا را بکن و جعفر بن حسین  
روایت کرده که کتب اثره الی الرضا علیه السلام و ادام الدم ما  
تکلمت ناخذ کفای من کبره و شل من تفاق کتفیه کسالة  
تحت الحوم ثم تعلیق بالشار و تصفیه ثم تشریف منته قد



سکریه یکن عتال الله الاله اوان الحیض اذن الله یحیی  
 زوینجت امام رضا در حال که شکوه کرد از دروازه خونی که بان  
 بود حیدر که در حضرت درجا ایستاد شکوه میکردی که از کشتن  
 و کشتن از خنجر و آتش و زهر آسمان بجهت من بعد از آن از خون  
 صافی میکنی و قدر کرمه از آن میوشی که خون از تو مان خواهد  
 مکدر در وقت حیض اذن الله **وجع الرحم** یعنی درد زهدان **عنده**  
 ینیم الله و یا الله الذی یذیر قاتل الموات و الارض فان هم مر  
 ینت عینهم ان کم یضرم و یجیع الارحام کذلک یضری الله قاتل  
 ینت فلا تدر من یجیع الارحام و من یجیع قری الارحام اسلام  
 اسم ینیم الله الحی القیوم ینیم الله المستغاث بالله علی ما هو  
 کافر و علی ما قد کان و اشهد ان الله قد احاط بكل شیء علما  
 مه مه که مع که مع که مع ینیم الله الرحمن  
 محمد رسول الله و الذی معہ انباء علی الکفار و رحماء  
 ینیم الله انهم زعموا یجحدون فضا من الله و یضنوا اننا  
 بنماهم فی علیهم من انوار النور ذلک مثابهم فی التوایه  
 و مثابهم فی الانبیل کذریع الخرج سطا فادرنه فاعلظ  
 فاستوی علی سوره یحیى الزمر لم یخلف من الکفار و عدله

الذین امنوا و عملوا الصالحات ینیم مغفرة و اجر عظیما  
 ایضا و اعزت علی ما یعبر کلام الامایات هذا الظاهر  
 یخبر ان الله الشیاد الذى یزعم الارواح و الاجساد و لا  
 ینبغی فها و لا فواذ ایچ ینیم الله الذی قال للموات  
 و الارض انیا طوعا او کرها قالت انینا طایعین و صل  
 علی محمد و آل محمد انطا هر **عنده** یعنی دروازه نایب  
**عنده** سلیم ینیم هلاک ان حضرت امیر المومنین در وقت  
 که حضرت زینب در کمن دو آیه از کتاب الله یعنی قرآن میخواند  
 میشد برای زن و قوی که زانیدن بر او شوار میشد برین کیفیت  
 که سونوی بند و آید بر پوست او و بر زن میبندید بر او کلاه  
 بست میشد برین وجه که ینیم الله و یا الله ان مع العزیز  
 هفت مرتبه و یا الله الف الف الف الف ان ذلک لیت الناعة  
 شی عظیم یوم تردتها تذل کل امر صغیر عما اذ صفت  
 و یضع کل ذات حمل حملها و یزکی الناس نکاری و ما هم بکاف  
 و لکن عذاب الله شدید لکم تبه و در پوست و دیگر سونوی که  
 و لذت فریم شی یاحی اشیط الی الارض الناعة منها خلقت  
 فیها نعوذ و انما برست کان غیر نایب برانجب اویندی

[illegible]

وَيَقْصِلُ كُلُّهُمْ وَهَذِي وَحْتَهُ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ **أَخِي** الْفِيلَا  
انحسبت صادق وروایت منید که این رسا در کاغذی برای حامل  
مغولید وقتی که داخل شود در ماهی که در آن ماه وضع جمعی نماید  
تا او وارد دوزن و عسر و لادق هم زند و باید که بر کاغذی برین بجهت  
خفیه بیاورد بر بیان حامل و چون فرزند ستل شد الحاد آن کا  
ازین بد و کفار کند بر ساعتی و بجهت باد و آن ساعت آفرین  
که **قُلْ إِنَّ التَّوَابَ وَالْأَرْضَ كُنَّا نَقْعًا فَعَقَّهَا وَفَعَّلْنَا**  
**مِنَ الْمَاءِ طَغًى حَتَّىٰ أَفْلَا يُؤْمِنُونَ** و آید هم **الْبَلَدُ**  
**مِنْهُ الْفَارَافَ إِذَا هُمْ يَطْلُونُ** و **الْتَّمَسُوا حَرًى سَعَادًا**  
**تَقْدِرُ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ** و **الْقَمَرُ قَدْ رَأَىٰ مَنَازِلَ حَرًى غَادِيَةٍ**  
**الْمَجْنُونِ الْقَدِيمِ لَا تَتَّبِعْ هَٰذَا تُذَرِكَ الْقَمَرُ وَلَا**  
**الْبَلَدُ سَابِقَ الْفَخَّارِ** و **كُلُّ فِي فَلَكٍ يَحْوِرُ** و آید هم **أَنَا**  
**حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفَلَكِ الْخَوْنُ** و **وَحَقَّقْنَا لَهُمْ مِنْ خَلْقِنَا**  
**يَكُونُونَ** و **وَأَن تَتَّخِذَهُمْ قُلُوبُهُمْ** و **وَلَا هُمْ يَتَفَقَّدُونَ**  
**الْأَصَابِعَ تَنَاوَعًا إِلَىٰ حَبِيبٍ** و **وَفِيهِ فِي الصُّورِ** **فَإِذَا هُمُ**  
**الْأَصَابِعُ إِلَىٰ يَمِينِهِمْ شِوَانُ** و بریت که عندین رسا که هم  
یرون ما یؤمنون که یکدیگر ایضا معنی نهاید بل آن هم از آن



الْأَقْوَمُ الْفَاسِقُونَ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ كَيْدَهُمْ إِلَّا بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّهِمْ  
أَوْفَعُهَا **الحشر** در حدیث آمده که سید زین شکر را و برادرش را

و میگوید بزرگوار

از حدیثی **من هذا المجلس**

۴	۱	۲
۳	۵	۷
۸	۱	۶

و یصلون انوارک

تألف الخیر یا طالع النفس من النفس و طالع النفس من النفس

فرخ عتقا و برادران چپا و میبندند تا فرزند تمام اعضا پیدا شود

تعالی **من هذا المجلس** و **من هذا المجلس** یعنی در پیشانی هر کس که شالوار

چپا بپوشد با قریه رحمت کرده که شکوه کردیم از همدان حضرت

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله و استغفر الله عن ذنوبنا و در کتاف

سهریه بخوان و ما کان لیقبل ان نموت الا باذن الله تعالی

مؤخرا و من یزیدنا ابدا لایزالنا و من یزیدنا ابدا لایزالنا

فان یزیدنا و یزیدنا و یزیدنا و یزیدنا و یزیدنا و یزیدنا

تا آخر سوره که از آن علامه اینست خواهی یافت انشاء الله تعالی و سابقا

مذکور شد که بخوان فیتوب و صیغهم برانفع است و **من هذا المجلس**

یعنی در هر کاه **عقود** همان بنامین روایت کرده که سید زین شکر

از حضرت باقریه و گفت یا بن رسول الله بدستی که در تنی کاه خود درخت

بیایم و بجا بیاوریم ام او را بیاوریم بیا در بر پشت حضرت زینب

کجا بود از خود امیرالمؤمنین امیر گفت که کدام است فرمود که

از نماز خود فارغ شوی دست خود را بر موضع سجده گذاشتی و

کرده بخوان که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

فَعَالَى اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

بَدَعَ مَعَ اللَّهِ لَهَا أَخْرَاجَ لَهَا نَهْ قَامَ حَاجِبًا بَعْدَ دِيَارِهِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

آنرا گفته که بموی سر زوده عمل نمودم آن روز از من بر پشت خود

**عقود** برسان از حضرت صادق روایت نموده که این دعا را

صلی الله علیه و آله قال **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

یعنی بدستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بخوان

کاشم را که ایمان روی باشد که نیکت بر روی روی کاه و سابقا

مذکور شد که اطهری کموند و بخوان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**

**من هذا المجلس** و **من هذا المجلس** یعنی در پیشانی هر کس که

و حق کین از حضرت صادق روایت نمودم در آن شبان بن علی

حضرت آمد در حالی که بسیار از دلش در بود پس حضرت از آن

که ترا حجت که روی تو بیاورد است نشان وصف کرد و بخی را که از شدت  
 در مفاسد بکشد و بود که خدای تعالی ترا رحمت کند بگو اللهم انی اعوذ  
 یا سميعاً و بیک و دعوت بیک الطیب المبارک المکرم و بیک  
 صلی الله علیه و آله و بحقیقتی از تبه فاطمه زکریا و یحیی و عیسی  
 ایلیون بن حیاتکم و بحقیقتی که خدای تعالی را الا اذمت عیسی  
 ما اجد یحییهم یحییهم و بحقیقتی یا الله العالمین را در کفایتی  
 قسم که شان بعد از کفایت آن هنوز از جای خود بر نخواهد است و بود که در  
 ساکن شد **حزب** را و درین زیور گفته که شکوه نمود بحضرت ابوعبدالله  
 که در یک کس از من مضربان در آمده تا صبح ساکن نشدند و بگو که تو او را  
 حضرت فرمود که دست خود را بر موضع ضربان بگذار و سه مرتبه بگو  
 الله الله الله ربی حقاً در ساعتی ساکن خواهد شد **حزب** مفضل  
 بن عمر از حضرت ابوعبدالله روایت نموده که حضرت فرمود که بگو  
 عوده کل روزها را از من از هر وقت باری و غیر آن و عوده اینست  
 اللهم الله و یا الله که من **حزب** الله فی جوفی ساکن و غیر ساکن علی بنید  
 شاکر و غیر شاکر و درین خود را بدست راست خود بکبر و بگو اللهم فرج  
 کربتی و عجل عافیتی و اشد ضری سهرت و سجده کن که تا باین دعا  
 اشکو و کبر یا شد **حزب** را در دلیت که از جای خود بر نماند

و نهی میشود بزار و یا باشد که جمیع یا را شام شود **حزب** حارث  
 اعور همدا کی از حضرت امیرالمؤمنین روایت نموده که تعالی خود  
 آنحضرت مرد را از اصحاب خود که شکوه کرده بود از عرقش را فرمود که  
 چون احسار و سجده کنی دست خود را بر موضع وضع بکن و بگو که یا الله  
 الرحمن الرحیم یا الله یا الله و یا الله اعوذ بک یا الله العظیم و اعوذ  
 بک یا الله العظیم من شر کل عرق و شر کل عرق و من شر عرق الناری  
 که عافیت خواهی یافت یا بن الله آمین و گفته که گفته آنرا سه مرتبه  
 که خدای تعالی آن در روز از من بر طرف خود و عافیت یافتم **حزب** رواه  
 تاخذ قلامه ظفر من به عرق النساء فمعهدها علی موضع  
 العرق فانه نافع یا بن الله سهل حاضر القبع و اذا غلب علی  
 صاحبیه و ان شکر بانه تاخذ کتین فمعهدها و ان شکر  
 فیها الفخذ الذی فی عرق النیاء من الورک الی القدم سکن  
 سدیداً ان شکر ما تقدیر علی عقی یا ذی عقی فک یفعل ذلك  
 و هو قلم ثم یعمده باطن خصر القدم الباقی الی الجیم  
 ثم یعصرها عصار سدیداً فانه یخرج منه دم اسود ثم  
 یحیی بالرجل و الریت فانه یبرأ یا بن الله عز وجل یعنی بگوید  
 ناخن ریزه ناخن کی را که عرقش را داشته باشد و می بینی بر موضع



عزقنا کما نفعنا بادن الله و آسان و حاضر النفع است و چون نماز  
 شود عزقنا بر صاحبش و ضریبان داشتند و نمیدیدند و میزدند  
 زیر جامه و یا هم کمر میزدند و میزدند و ایشان را میزدند و عزقنا در او  
 از زیر زنا قدم بستی جفا شد بستی که قادر باشی بر او تا آنکه نزد ایشان  
 کشتی بر او مستولی شود و این جمله بفرمودی که در حال او ایستاده باشد  
 بعد از آن قصد میکنی بیاطن کالوج قدی که در درواست و او را می  
 و میشاری فشره فی تحت که از خوئی سیاه بر می آید بعد از آن بر میکنی  
 آنرا بملک و دروغ زیت که تحقیق او را بر کلی خواهد هم رسید و این  
 نیز از جمله معروفات است در تلبیات حضرت امام **و ج غفر له**  
 یعنی در دانه اسما در بعضی دفع روایت حضرت امیر المؤمنین  
 کرده که آن حضرت فرمود که چون کواکب را بر دانه ها گرفتار شود باید که  
 ظرف یا طشتی یا آبا بکم بر کند و دست خود را بر موضع در دست  
 بخواند و کمیر الدین کفری ان السموات و الارض کانتا  
 رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیء حیوان فلو لم یؤمن  
**و ج التائین** سالم بن محمد گفته که شکوه کرد بحضرت صادق علیه السلام  
 در دانه ها و اینکه آن در دمل از اسباب من نشانه حضرت فرمود  
 که تعویذ کن ساهای خود را گفتیم یا بن رسول الله یجوز فرموده

مرتبه باین آیه که و انزلنا ما اوحی الیک من کتاب ربک لا یبذلها  
 و کن یحیی بن دونه **و ج غفر له** سالم گفته که هفت مرتبه بخواند و فرمود  
 بود تعویذ نمودم در دانه من مرتفع شد تا آنکه بعد از آن احساس درد  
 نمودم **و ج التحلی** یعنی در دانه ها جا بر بعضی از حضرت با قرع  
 روایت کرده که حضرت فرمود که بودم نزد حسین بن علی علیه السلام که  
 مردی از بنی امیه که از شیعه میبود بخدمت او آمد و گفت یا رسول الله  
 من قدرت ندارم که بخدمت تو بیایم از درد دانه ای که دارم فرمود که بجای  
 از عود و حسین بن علی علیه السلام آن مرد گفت کدام است آن  
 یا بن رسول الله فرمود که انا فحشا الیک فحشا یس یا لیغفر الله  
 ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتیم یعتقه و علیک فی کل  
 ضراطا مستقیما و یصبرک الله نصره عزیرا هو الذی انزل  
 التکیة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم  
 و لله جود السموات و الارض و کان الله علیما حکما لیل  
 المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار حیال  
 فیها و یفر عنهم شیائهم و کان ذلك عند الله قورا عظیم  
 و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات  
 الظالمین یا الله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غفر الله





گویند و با بیاورد و صواب این و در بعضی مواضع سودا رنج دایر گویند  
و از ترکیب این حیوانات شکش تصورات بگویند است  
و بعضی آن نزد طبایا اختصاص نام خاص یافته چون شطرنج و غیره  
**مطلب دوم** در علاج حقیقی و بجهت کلی **دوا** محمد بن اسماعیل روایت کرده  
و سابقا مذکور شده که اخراج الحصى فی ثلثة اشياء فی الثی فی  
الوق فی الثی فی البیض یعنی با آوردن آب در سه چیز است در  
و در عرق و در راه اشکم **آخر** اسامه شام روایت نموده که میخواست با  
عبدالله بن یزید اخراج کند تا صلی الله علیه و آله یحیی الا ورن  
عسره و راهم سکر ایما به یار و علی الوق یعنی شیدم حضرت  
صادق دام که میفرمود که اختیار فرموده ما برای آب مگردن و ام  
باب سر بر نشاء **آخر** عبدالله بن بکر روایت کرده که گفت عند  
الصادق و هو یحیی و قد خلت علیه مولا فقال کتب علیک  
قد نجات و سألته عن حاله و علیه یوب خلق فنهض علی فنهض  
فقال لو تدرت حقی لفرقت فقام یزید جسدک لایح فقال  
الائم او لکنهم یخلافونک قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
الحی من قهرهم و ربما قال من قهرهم فاطفوها بالناع  
البارد یعنی بودم نزد حضرت صادق در حال که صاحب بود

پدر اخلاص بر و کینه ز داشت و گفت چگونه می باید خورد اندک و تو  
شوم و او از آنجا رفت رسید و بر حضرت جامه که نه بود که او را  
بر اندازد و از آنجا که انداخته بود پیران کینه ز گفت که کارش را  
بر خود فراموشی آوردی تا بدین تو بفرقی می آمد و تحقیق که حسد را  
بر آورده برای او باید که بتوسط تکلیف تمام مانع عرق شود  
بعد از استماع این فرمود که بار خدا یا حریص گردانید مردم را  
و گذاشته ایشانرا بسبب و اسعدا ایشان بر حریص بخلاص  
پس میفرمود حضرت رسول الله ص فرمود که کینه می است از دهنهای  
و با کینه که جویش از جویشای حسم بر زو نشاند و با آب **دوا**  
محمد بن مسلم از حضرت تازم روایت کرده که اینه اذ احم لم یؤان  
یخرج علیها احدھا فاد اصف طرح علی الاخر یعنی بدین که  
حضرت صاحبیه میشد در جامه را میگردند و یکی بروی انداخته  
و چون خشک میشد جامه دیگر بروی انداخته و معنی تمام انداخته  
مطلق حقی تمام و مذکور خالی از شکالیت **مختار** منقول  
بنصره می است کرده که دخل علی الصادق علیه السلام مواله و قد دعوت  
فقال ما لک من غیر الله قال جفوت و ذاک و ذاک و ذاک  
فدینا شدیم بر تم تقطع الحقی عقی و ذاک الحقی تقطع الحقی عقی







الغالب وهذا النوع اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه  
 فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت  
 من الظالمين فانجنا له ونجنا من العذاب وكذا لا يخرج  
 المؤمنين ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
 وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على محمد وآل محمد  
 وسلم تسليمًا **دواء** حسن شاذان روایت نموده که حضرت  
 کردمار ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام که سوال کرد حضرت  
 علی بن موسی الرضا از حق تعالی یعنی شری در حضرت فرمود  
 که یکبار بنویس و شوی زانو و یکبار از آن سه مایه که در  
 عرف طبع که قاتل که بنویس و خدایت و عسل و شوی زانو  
 حضرت حق تعالی در حق عسل فرموده که هیچ چیز بطور نهان  
 مختلف الوانه فيه شفاء للناس یعنی بر روی زمین بطور مطلق  
 بشری که در کهای مختلف دارد و در اشفا برای مردم حضرت  
 رسول الله صلی الله علیه و آله در وصف شوی زانو فرموده که فی الحقیقه  
 السوداء شفاء من کل داء الا السام قبل ان یارسول الله  
 وما السام قال الموت یعنی در سیاه دانه شفاست از هر دانه  
 مگر سام گفت که سام چیست یا رسول الله فرمود که مرگ و حضرت

ابی الحسن فرموده که العسل و الشوی زانو لا یزالان الى الحوائج  
 والبرودة ولا الى الطلح ايم انما شفاء کثیر و شفاء  
 یعنی عسل و شوی زانو بمانند بخت بجزارت و برودت و در طب  
 که اخلاط باشد ایشان شفاء اند و جوارق شوند و نافع  
 حاشین با قول اطباقا هاست **دواء** بنی نیندا با سبب  
 حرما او حرما ابر حوما و در آب می نازد و در روایت دیگر  
 انکه یکبار در سه برکت از درختی و بنویس بر اسم صاحب  
 بر یکی طیب و بر دیگری اوجوما و بر سیم ابر و سیم و به  
 و در آب می نازد **دواء** ربع **دواء** ابر و سیم حضرت روایت  
 کرده که در خلعت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال ما لی انک ما حیت  
 الوجه قلت له انا فی حقی الربع فقال لیس انت من الارض  
 الظن احق التکریم حله بالماء و اشرب علی الزین  
 عند الحاجة الى الماء قال ففعلت فما عادت الی  
 بعد یعنی داخل شدم بر حضرت ابی عبد الله علیه السلام  
 فرمود که سبب چیست که روی ترا سفید کردم گفت که مرده است  
 ربع پس فرمود که کجایی تو از روی مبارک طیب با قددا  
 بعد از آن او را بشارت ساخت بر اثباتش و حق که حاش



بایسته باشی و او گفته که چنان کردم دیگر توبه و توبه **آخر**  
 البخر ثالثه فرموده که چنانکه الاشیاء الحی الیه ان یوکلایه  
 یومها الف الف ذبح المجهول یا هکله و یکثر زعفرانه و لا یوکلایه  
 یومها غنیم یعنی هر چند چیزها برای توبه آنت که بخورند در روز  
 توبت او بالوده که ساخته باشد بعد از زعفران او را بیاورد  
 در آن روز غیر آن بخورند **توبه** این حضرت عزیت که بر او توبه  
 حضرت او را میفرمود که بنویسد دست راستش بسم الله بسم الله  
 و بر دست چپش بسم الله بیکاییل و بر پای راستش بسم بیکاییل  
 بسم الله انرا بیک و بر پای چپش بسم الله لا یومون شمس اولادهم بر  
 و بیان هر دو شان را بسم الله العزیز الرحیم و فرمود که هر که شکند  
 دو ادا هیچ نفع نمیکند و اینها را حیاتیات جزیه بواسطه عدم  
 ظفر یا آن از کلام معصوم ذکر شد در علاج آن بتدایر عاده  
 متوسل باید شد **فصل دوم** در اوام و بیور شتمانی بر سه مطلب  
**مطلب اول** در تقسیم ایشان **اما اول** یا ماده ایشان را قوی نیست  
 مثل خلط ادره و سنی بر قیله یا ماده ایشان را قوی نیست  
 چو مالیت و ریح و دردم دموی را فلهونه گویند و صفرا ویرا  
 مرکبا از خون و صفرا و قلعونه و حمر یا حمر فلهونه گویند

مقدم

بمقدم اغلی و درم بلعی یا غلیط عضوات و از عضومات  
 یا غلیط است و آنرا سله گویند و درم سودای یا سدا خل عضوا  
 یا سدا خل عضویت و سدا خل یا سولت و او را یخنها و یخنها  
 عضومت شبیه نظام عضومت یا غلیط را سله گویند و ثانی  
 غده و درم مانی یا عام است جمیع بدن را چون استفا یا  
 خالصت بعضوی چون فله مانی که نوعیت از تنق و انوار  
 ریخی یا غلیط اولین دیحرات یا نیت اولیا آیه و ثانی از غده  
 گویند **توبه** او را م صغارت و یا تقصام او نام منقسم میشود  
 بشود دموی چون شرا و صفرا و بیور چون عدد و سودا و بیور  
 ثولر و بلعی چون شرا و بلعی و یا بیور نفطیات و ریحی چون  
 نفطیات و از این تقاص اینچند در کلام معصوم ظفر بان حاصل  
 در مطلبیم مبین کرده **مطلب دوم** در علاج اوام و بیور  
 کلی در طی دو شان **اشان اولی** در علاج اوام و بیور  
 میسر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که حضرت فرموده که اگر  
 که کو آنرا که هذا القرآن تا آخر رسد برای مدتی که در رسد  
 باشد و بیم آن باشد که بامری مکرر و متقل شود نافع است چون  
 یخنها باید که و صفرا و بیور را فلهونه یا حمر فلهونه گویند





از دم محترق و این کلمات دافع محترق و دافع سبب افق مبتدات  
**آخر** می نویسد که غدا لا اله الا اولئك محطه علمت  
 که لاهون و صاحب مایل از ایل می نماید **شان دوم** در  
 علاج شوری بر وجهی **صمدی** یعنی آله **عقده** می نویسی این لوح را  
 و بر آن روی است و می بندی که آله بر آن آید و اگر بر آمده باشد نداده

از اینجور آمده بر خط اهداند و لوح اینست  
**آخر** می نویسی این شکل چهار در بر آید و این

۱۳	۲	۳	۴
۸	۱۱	۱۵	۵
۱۲	۷	۶	۹
۱	۱۴	۱۵	۴

سی سے وبالقرع  
 السراسر ماوس  
 اوس اسب

**شولول**

که بر سر محلی باشد یعنی نمان روایت  
 کرده که گفتیم حضرت ابوالحسن الرضا که فدای تو شوم مرا بپوش  
 هست که امید بیا را و ادم و آن پسر از بیاری نایل که در بدن  
 او هست یا مردم بخاطریست و انمود ملت است که تعلیم کنی مرا  
 بچیزی که باو استغاث یافتد از آن مرض می شود حضرت بر وجهی  
 که از بدن خود علیهم السلام شید بود فرمود که بپوش از بیاری هر ثا لولی  
 هفت دانجو و بخوان بر هر جوی هفت مرتبه ادا و قعت الوتة  
 لیکن یوقعتها کاذب خافضه الوتة اذا نجی الارض رجاء

و یست ایجاب ان کانت هباء منبثا و یستلوا نیک عیال  
 فقل یخیمها ربی تساقید رهاقا عاصفا صفا لا تری فیها  
 عیقا ولا آمتا لیس یمن یجوز ان جویها و یبارک یل از  
 ثالیل بر جویها در خرقه نو کرده سکی بر آن بر بند و میبندد در  
 یعنی در جایی که خاک ریزه و قاذورات در آن بیندازد و علی بن  
 نعمان گفته که چنان کردم و بچند که نظر کردم روز هفتم یا هشتم که  
 مواضع ثالیل آن پسر شکفت یا صافی تر از آن شده بود و بعض  
 اصحاب گفته که سر او را آلت که این عاجل در حیا و قیام یعنی وقتی که  
 مادر خالی از نو باشد کرده شود که ابلغ و انقذات **رقی عون**  
 بر عبد الله ان حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که می کند از روی سجده  
 بر موضع ثالیل و می گوئی بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و یا  
 محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و لا حول و لا قوة الا بالله  
 اعلی العظیم اللهم انسح عنی ما اجد دست خود را بر ثالیل بکش  
 و سه مرتبه این **رقی عون** **رقی عون** که رفته و می نویسد  
**رهاو** می نویسد بر وقت خارش یعنی از بروز او و یک لولون عین  
 ایجاب یقول یخیمها ربی تساقید رهاقا عاصفا صفا لا تری فیها  
 عیقا ولا آمتا و ان موضع را بطل می کند **آخر** می نویسی

بران آمد که و کالذکر علی المرتضی و جواریه علی المرتضی  
 قال فی بحی هذه الله بعدة قوتها فاما الله ما نعلم **عقوده**  
 یکبرند شسته از چشم شر و عقوبت آن یکتبدان انتطع یا کادریا  
 مقرض و بران هفت کردی بدست و بر هر کوی یا تحت سد بویستخواند  
 بعد از آن از عا سد مرتب بر او بخواند بسم الله الابد الابد  
 الحصى احد القرب لما بعد الظاهر عن الولد العا حین  
 یولد المجرى و بعد العزیز بلا بعدة القوی بلا بددکم یلد  
 و کم یولد و لم یکن له کفو احد یا خالق الخلق یا عالم  
 السیرة و الخفیة یا من التوالت بقدرته مرآة یا من الاوقن  
 بجزیره مدحده یا من الجلال یا زاده مرآة یا من مدحده  
 صاحب العزیز من کل الف و لیل یصلی الله علی محمد بن محمد  
 و اشفی الله کل من یزید من یشفایک و ذاق عذابک  
 و عذابه من یزید انک تارود علی ما نشاء و انت ارحم  
 الراحمین یصلی الله علی محمد النبی و اله **حجده** و در ده  
 خبیث چون آکل و آش و قروح خبیث **امان** **الحجده** و **ادوا**  
 احق بر خاندان حضرت صادق و ایت کرد که کشتی بکشد **خبیث**  
 الذی فی الاشیاء ما من الحجده یعنی از حجده بیان و معنی

درین هم میرساند آن اعضا و شاید که ستر آن باشد که در فرج یا کینا  
بواسطه بروی نصد که دعا و اعضای تنش و شش و غیره از است  
موجب خروج البحر و ادخبات که از سوداگون میشود و همچنین  
و حتی سودای که ماده جذام است متغیر میشود و نیز شلایت که زبان اگر  
انقطاع سودای فاسد از قلبی نماید معقوفت و سستی و با شوک ایشان  
و قوت این دو عضو و پس اندام قوت طبیعت و قوت طبیعت  
انقطاع میسند است بدان که جذام از انجمالات و سودا بدو که مرکب  
سواقله المقارن الغده دل باشد و مراد از فرج در فرج و جای او باشد  
شلایت که با نالزوم قوت و حرات دلدی با آنکه مقصود از خنثی  
باشد که حرارت و فرج خنثی ملزوم عقولت و تولید حرارت و قوت  
اوست و مفصل بن عمر از حضرت صادق و او از پدر آن کرام خود را  
فرمود یومئذ و بایت زهروه که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الغدوة فانه حرك الجذام و قال عوف بن یزید ثم قال الغدوة قال  
اذا ايامهم الحذر یومئذ فاسئلوا عنکم العاجیه و لا تفعلوا عنه  
یعنی زهرو حضرت رسول الله ص که زها شمارا از خود رویت و شها  
از زهرو که حافیت یهودیت مکر بلب تلب ایشان خورن و شها  
فرمود که چون مجذوما زهر بیندازد زهر در کار حافیت طلبید



و از وفا طلبان شد و محمد بن زین العابدین باقر از مدینه نزد کوفه رسید  
روایت نموده که قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تقيموا النظر إلى أهل  
البلد الخدم من فائدة ذلك يعني نظر بویسته باهل بلاد  
مکنید که بسیارند می شود و حضرت صادق علیه السلام از پدرش کرام خود  
روایت فرموده که قال رسول الله افلأمر من النظر أهل البلاد  
ولا تكلوا عليهم وإذا أمرنكم بهم فأتبعوا ما أمرنكم به لا يضرکم  
ما أصابهم یعنی فرمود رسول الله که باهل بلاد نظر مکنید  
و برایشان داخل مشوید و چون بایشان داخل شوید بکنید و  
بشاید در رفتن که بسیار بشما برسد بخر بایشان رسیده و محمد  
بن زین العابدین صادق علیه السلام روایت نموده که قال امیرالمؤمنین  
أخذ الناس من الجملۃ إلى الجملۃ أمان من الخدم والشعر  
في الأتفاض أمان منته یعنی گرفتن مویلبا از جمل صاحب  
امانت از خدام و موی در یعنی نیز امانت از خدام و جابر از  
باقر روایت نموده که قال رسول الله إذا وقع الذباب في إناء  
أحدكم فليخفه فيه فإن في أحد جناحيه شفاء وفي الآخر  
سم و آنرا بچینا چای مستموم فی الشراب و لا یغیر الذی فی شفا  
فأشهرها لئلا یضرکم یعنی حضرت رسول الله فرمود که چون

بیت مکن در ظرف کسی از شما باید که او را در این در ظرفت فرو کند  
زیرا که در بطال و شفاست و در دیگر سم و او را سموم خود داد  
آتشیدن فرو میکند و یا که شفا دارد و فرو میکند پس او را قیام کرد  
تا بشما ضرر نرساند و حضرت امیرالمؤمنین فرموده که لو لا الذباب  
الذی یقع فی طعمۃ الناس من حیث لا یحسبون لاسع فیهم الخدم  
یعنی اگر نبود کسی که در طعام مردم می افتد از آنجا که آگاه نیستند  
چندام بایشان می شباید و حضرت باقر فرموده که لو لا النمل لکون  
الدباب من حیث لا یحسبون لجدوا یعنی اگر آن بود که مردم می خورد  
مکرم از آنجا که نمیدانند هر آینه بخدمت می شدند یا فرمود که هر آینه  
بخدمت می شد عاقل ایشان بشک و دوی و پیش ازین مذکور شد که شام  
عرق خدام را بیکداندند و زکام قاصع عرق خدام است **عرق خدام**  
و او را بجیش **خود** اعحق بن اسمعیل و بشیرن عمار روایت کرده اند  
که بودند زمانی که در نجیب حاضر بودند و بخدمت حضرت  
ابو عبد الله آمد با او بر حضرت نشستیم و گفتیم که خدای تعالی  
ترا بر صلاح ثبات بدار ما را نصیبی بستی پس ده که هر کس از آن بپا  
نرسید فرمود که آن چه جز باشد بپس بگردیم او را بقتضی یونس  
یون حضرت فرمود که یونس و خیر و طهارت کرده و در کت نماز کند

بر عباد خدا و شایر او درود بر محمد و اهل بیت او بگوید یا الله یا  
 الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا رحیم  
 یا واحد یا واحد یا واحد یا واحد یا واحد یا واحد یا واحد یا واحد یا  
 صمد یا صمد یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحمن  
 یا اقدار یا اقدار یا اقدار یا اقدار یا اقدار یا اقدار یا اقدار یا اقدار  
 یا رب العالمین یا رب العالمین یا رب العالمین یا رب العالمین یا رب العالمین  
 یا سبط الخیرات صل علی محمد و آل محمد و اعطی خیر الدنیا و غیر  
 الاخره و اصر و غنی فی الدنیا و ثمر الاخره و اذهب عافی فقد عافی  
 الامر و اخرج یونس کتبت کما اوردتم این حضرت تبارک و تعالی آن فرموده  
 بخدا قسم که از من بزرگوارتر کسی که آن ریشا شل سوس از بدن من  
 ریشا شد **آخری** فضل بن ابی قره این حضرت تصادقهم روایت  
 نموده که حضرت فرمود که این عود آیت برای کسی که مبتلا شود بملک  
 از پلاهای کون مثل خون و غیر آن میکند روی دست بر صاحب بلا  
 و میگوید یا الله و یا الله و یا الله و یا الله و یا الله و یا الله و یا الله  
 ابرهیم خلیل الله موسی بنی الله عیسی روح الله محمد رسول الله  
 علیه السلام و من کلایه قاصح و امراض و کلایه دار و لاج و  
 اوجاع و من الله و عز ام منه اعدا و بن فلا نه لا تقرب الا کله

و غیرها و عیدها بکلمات الله الثانیات التي سالها آدم ع  
 قبا بخله انه هو القواب الرحيم الا انما حذرنا الاوجاع  
 و الاوجاع لصاحب باذن الله يعز الله بقدره الله الاله العلی  
 و الا انما انما انما الله رب العالمین بعد ان انما الکرم و ده آیه  
 از سوره یس بخوانی و انصدا و عا لم یحقر محمد و آل محمد شفا  
 میطلبی که آن بیمار از هر درد سخت خواهد یافت **رویه** در این محاذ  
 روایت نموده که جاء رجل الی ابو عبد الله ع فک فی الیه ان بعض  
 موالید اصحابه الذاء الخبیث فامر ان یأخذ الطین الحرطه و یطهر  
 یشهره قال ففعل ذلك فبرای یعنی آمد مردی بخدمت حضرت یونس که  
 نموده با و که بعضی در دست حضرت یا بعضی غلامان آن مرد و او را حبشه  
 رسیدند است حضرت فرمود او را که بگوید آن بیمار را که هر را یعنی کلایه  
 این ریشا شده باشد و آنرا یا بر کن یا شامد را و کتبت که از عباد  
 چنان کرد و صحت یافت و نیز آن حضرت فرمود که ما من شیء انفع  
 للذاء الخبیث من الطین الحرطه قلت یا بن رسول الله کیف تأخذ  
 قال تشتره بماء الطر فامض و یطلی به الموضع و الاثر فانه نافع عجوب  
 افتاء الله تعالى و عیسی و غیر این را و انبیت نافع ترا و کلایه نیست  
 را و کتبت که کفتم یا بن رسول الله چگونه میگویم آنرا فرمود که می شای



از باب که و بمالی آموخت از دوا که نافع و محرق است **حضرت** الحسن  
 موسی کاظم فرموده که من کل مرقا بکم بقره ذهباً الله عند البصر و البصر  
 یعنی هر که بخورد شود با کوشش کاویر و خدای تعالی را و بر سر و بدن  
**حکایت** د او در قیامت فرموده که کشتند او و عبد الله الصادق  
 فرستاد علی بن ابی طالب و کان خیر فاما الحسن سائل الخوارزمی  
 فبجبت من حسن المسائل اذ قال لانا اراکم سائل حسن مرتباً بل  
 حیات الالبیه فخلنا جملنا فمالک لعد و قوت فی بیوتنا و قلوبنا  
 قال فالت دموعها فقال الصادق هم مالی را غیبت که رسالتنا  
 قال باین رسول الله را قضا می رسد لادواء البیضه کانت نصیب  
 الانبیاء و الاولیاء و ان تراجمی و اهل بیتی بقولون قضا صابنا الخیر  
 و کان صاحبها کما قال مفروض الظاهر لدی لها کان الله تعالی و  
 عنها و انا و الله سریت بذلک غلبت ان تحصر و کفان و انما الضمان  
 فقال لها الصادق و قد قالوا لانا صابنا قال هم باین رسول الله  
 قال غلبت لصادق و شفیته بشی ما ادری فی عاده کان فقال و فی  
 دار النقاء حتی یقرن الجسد کما قد خلعت نکشت عن ثیابها  
 ثم قامت و لم یبق فی صدرها شیء و لاف فیها شیء فقال لاذهی  
 الان الیهم و قوی لهم هذا الذی یعرب الی الله باهاش یعنی بودم نزد

حضرت ابی عبد الله علیه السلام و آله و سلم و حیات الالبیه که از جمله  
 نیل زمان بود او را از مسایل که متعلق است بحلال و حرام پس باقی بقیه  
 از نیکوئی آن سائل که در ان اشنا حضرت فرمود که ای شما نیکو تران  
 سائل بر حیات و بدن اید که تم که نمای تو شویم تحقیق که سائل از او شنید  
 ما عظیم و صاحبین در آمدن د او گفته که بعد ازین ما امر الشک ان  
 چشمهای حیات جاری شد پس حضرت فرمود که سیچیت که چشمهای ترا  
 کیان می بینم حیات که است باین رسول الله دردی زرد های خیمه که انبیا  
 و اولیا را رسیدن بمن ظاهر شد و یحیوان و اهل بیت من میگوید  
 که او را د او خیمه رسید است اگر صاحبک خاک خود میگوید  
 الظاهر بود هر آینه دعا میکرد برای او خدای تعالی این و در دوا از او  
 بر طوطی ساخت و من و الله که میفرمدم بآن در دوسه نام که خالص  
 کورانت و کفان است از کلهان و در دصالحات و حضرت  
 فرمود که ایشان میگویند که خیمه باور سید حیات گفت آری باین  
 رسول الله د او گفته که پس حضرت لها یبارک خود را پیچید و پنبه  
 که نمایم که کدام دعاست بر فرمود که داخل شو ای حیات از ان تا  
 بچند تو تفرکت د او گفته که حیات داخل شد و جامهای خود را بر او  
 و بعد از ان برخواست و راهی که فرستید و فرج او چنان بود که از ان در دها باقی

















عليهم وما هم بخارجين من النار يا ذا الذي لا اله الا هو الحي القيوم  
لا تأخذه سنة ولا نوم ما في السموات وما في الارض من الذي يشيخ  
الا يا ذا الذي يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشئ من علمه الا  
بما شاء وسع كرسيه السموات والارض ولا يئوده حفظهما وهو العلي العظيم  
ان الحكم لله واحد ديث السموات والارض وما بينهما وديب المتبادر  
انما زينا السماء الدنيا من النواكب ويحفظا من كل قبيح ان ما في  
الارض والسموات الا على قدر معلون من علمه لا يئوده حملها وهم عددا لا  
يحتسبون الا من يحفظ لخطه فاشبه بها يا ذا الذي ان فعلت  
السموات والارض والجن والانس وما ازل الله من السماء فاحبالا  
بعد موتها وبث فيها من كل دابة وتصريف الرياح والسموات  
بين السماء والارض لايات لقوم يعقلون ان ربكم الله الذي خلق  
السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش في يوم  
القيامة يطوف حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره  
الا لا لتلقوا ولا مفرقا ذلك الله رب العالمين هو الله الذي  
لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم هو الله  
لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار

المجيد

المتكبر سبحان الله عما يشركون هو الله الخالق الخالق المصور  
له الاسماء الحسنى يسجد له ما في السموات والارض وهو العزيز  
الحكيم من اراد فلان بقلوبه من الجن والانس او غيرهم بعد هذه  
العودة جعله الله من مصفرهم فقال عز وجل اولئك الذين اشركوا  
الضلالة بالهدى فما جهلت باصنافهم وما كانوا امم متدينين ثم  
مكشلا الذي اسوفه نارا قلنا اصابنا ما حولك ذهب الله  
بنورهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون صم بكف عنهم فما يسمعون  
يترجون جعله الله من قال وسئل الذين كفروا فأنزل الله  
يعتقون لا يسمع الا دعاء ودياء صم بكف عنهم فما يسمعون  
وما جعله الله من قال ومن يشرك بالله فكأنما خر من  
السماء فخطفه الظير او اقوى من الريح في مكان حبيب  
جعل الله من قال مثل ما ينفقون في هذه الحجة الدنيا  
مكشلا ربح فيها صرا أصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلكوا  
وما ظلمهم الله ولكن كانوا انفسهم يظلمون جعله الله من  
قال مكشلا صغوان عليه ترابا فاصابوا ليل فتركة صلا  
لا يقعون على حج ما كتبوا والله لا هدى القوم الكافرون  
جعل الله من قال وسئل علي بن ابي طالب عن حجة خبيث اجبت

من نوره الارضين لها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت  
في الحياة الدنيا وفي الآخرة ويضلل الله الظالمين ويضلل الله  
ما يشاء ألم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا وأحلوا قومهم دار  
البوار وهم يصلوننا ويبرون القدر يجعله الله من قال مثل الذين  
كفروا بربهم أنهم أعلم بأسرار ربهم سبحانه الظان ما يخفى إذا  
جاءهم بخبره شيئا أو وعدا الله عند موته حسب الله سبحانه  
أيام أو كظلمات في بحر من دجى تغشى موج من فوقه موج من فوقه  
مخافت ظلمات بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها ومن  
لم يجعل الله له نورا فما له من نور اللهم فاسألك بصدقتك  
وعملك وحسن آياتك وبسبحي محمد وآله من أراد فلا بأسه  
إن نود كيد في مخز ويجعل حدة الاسفل وزكه لأم ناسه في  
حفر نراك على كل شيء قدير وذلك عليك يسير وما ذللك  
على الله بعزيز لا إله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
عليكم من الله وبركاته بعد ان يحولني بكل قريح عظيم  
هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهر على الدين  
كله ولو كره المشركون وكفى بالله شيذا وبطلما كما لو اعلمون  
فقلوا هاتوا لك وانقلبوا صاغرين وآدم كره برما حوز يبد

**حقه** برى سجود ابن عمير ان حضرت ابي عبد الله ع ورايت منه ك  
قال امير المؤمنين ان جبريل اني اني جعل الله عليه وقال يا  
قال ليك يا جبريل قال ان فلانا اليهودي خربك وجعل الخمر  
في برجلان فابعت لي البراءة قال ان الناس عجلت واعطيتهم  
في عينيك وهو عبدك شيك حتى ياتيك يا جبريل فابعت النبي  
صلى الله عليه وآله على علي عليه السلام وقال انك لبرادون  
فان فيها حسنة به ليل ان اعلم اليهودي فاشترى قال علي عليه السلام  
في حاجة رسول الله فمطت فاذا ما اله قد صاوكا برما و ان  
الخمر فطنته استجلا حتى انتهت الى اسفل القلب فلم اظفر به  
قال الذي معي ما فيه شيء فاصعد فقلت لا والله ما كذبت ولا كذبت  
وما يقضي به شئ فكم يعني رسول الله ثم طليت طلبا لطف فخرجت  
جفا فانت النبي صلى الله عليه وآله فقال الحق واذا في البيت ففقطعه  
كر الخمر في جوفه وترعلها احد وعشرون عقدا وكان جبريل في  
اليوم المعوذتين على النبي صلى الله عليه وآله على النبي صلى الله عليه وآله  
كلما اقر الخمر عقد حتى فرغ منها وكشف الله عز وجل عن النبي  
ما سحر به وعافاه يعني حضرت امير المؤمنين ع فرموه كجبريل  
تحدث حضرت بن عباس امده كعت يا محمد حضرت فرموا ليل يا جبريل



جبرئیل گفت بدو که فلان یهودی ترا محرکه و محرک و دجاء می خواند کما  
 میست یعنی او می گوید که تو را که نه تر از منم باشد تو و من و کفر  
 ایشان در چشم تو و انکارش بگوید تا آن حد تا نزد تو بیاورد حضرت  
 پیغمبر حضرت علی را بطایفه و واسطه اختصاص و باین صفات که باین  
 امر از من فرمود گفت بر بچاه از و آن که در آنجا محبت که لیدر انهم بود  
 مرا بآن محرم کرد آن محرم از من بیا حضرت علی فرمود که پس من حاجت  
 رسول الله را در نزد و آن جاد و دادم در آنجا آنجا از حرام بود  
 بر این جاد آمد بود بر طلب محرم استیلا نمودم تا آنکه به جاد رسید و طلب  
 ظفر نیانم آن کسی که به بران بود و در بعضی روایات آمده که آن یهودی  
 گفت که چیزی در جاد نیست با لا بر من گفت که بنوا الله که دروغ گفتند و نیست  
 دروغ رسول الله نداده ام و فخر من با و یعنی رسول الله مثل فخر من است  
 بعد از آن بطرف وقت طلب نمود یعنی بر او دم و جفت و عای طلع است  
 یعنی شکوفه نما و بحدت حضرت پیغمبر آمد حضرت فرمود که واکر و  
 واکر دم تا که در آن جفت بیاورد از اصل جفت بخالی بود که در حقیقت  
 زهی بود که بران زهبت و یک کوه زد بود و جبرئیل در آن روز  
 معوذت رسول الله علیه السلام فرمود آورده بود حضرت فرمود  
 که یا علی بخوان معوذتین را بر من حضرت صادق فرمود که در حضرت زین

شروع نمود بخواندن معوذتین و هر مرتبه که بخواند که هر زن و امید  
 تا آنکه کرم تمام باشد و خدای تعالی برکت آن از پیغمبر آن محرم داشت  
 عافیت او و در حدیث آمده که آن جبرئیل و میکائیل علیه السلام ایما النبی  
 فجاء لجلدها عن یسینه و الآخر عن ثماله فقال لیس لک میکائیل یا یسینه  
 فقال لیسک یا یسینه هو مطبوع بقال لیس یسینه و من مطبوعه قال لیس یسینه  
 الیهودی ثم ذکر الحديث الآخر یعنی بدو که جبرئیل و میکائیل خدمت  
 حضرت پیغمبر علی علیه السلام آمدند و یکی از جانب است و دیگری از جانب او  
 نشست پس جبرئیل میکائیل گفت که در این مرد یعنی پیغمبر چیست میکائیل  
 که مطبوع است یعنی محرم است پس جبرئیل گفت که در عورتش که میکائیل گفت  
 لیس یسینه یهودی بعد از آن حدیث یعنی حدیث بن عمر را اخبرد که او شده  
 و در این بن لعین روایت کرده که قال ابو جعفر ان حق لم یسطع علی  
 الا علی الهین یعنی حضرت اترم فرمود که تحقیق که ساحران بر چیزی ساطع  
 نیست مگر بر چشم و این حدیث صادق مرویست که اترس لعین المعوذتین  
 هما من القرآن فقال هما من القرآن فقال الرجل هاتهما من القرآن  
 فقرأه ابره سعید و لا فیه مصحف فقال ابو عبد الله خطا بن سعید و قال  
 کذب بن سعید هما من القرآن قال الرجل فاقراهما یا بن رسول الله قال  
 قال نعم و حملت وری ما معی المعوذتین و ذی الشیء ترانا ان رسول الله

حضرت یسید بن اعظم الهودی فقال لا یبصر لایبصر الله ما کان ذا  
وعی این مبلغ من سخن قال ابو عبد الله الصادق علیه السلام بل کان التبی  
انجم جامع ولینجام وکان یبدا لیا بک لایبصر حق یسید علیه السلام  
حق و ما سلط النحر الاعلی العین والفرج فاما جبریل علیه السلام فاحقر  
قد عی علی عیالته وبعثه لیستخرج ذلک من ہذا اذوان و ذکر الخ  
بطول یعنی ہر جگہ پر سید ہدی حضرت ابی عبد الله را از معبود  
کہ آیا ایشان از قرآن حضرت فرمود کہ آری ایشان از قرآنند پس  
گفت کہ ایشان از قرآن نیستند نہ در قرات ابن مسعود و نہ در صحف  
حضرت فرمود کہ خطا کردہ ابن مسعود یا فرمود کہ دروغ گفتہ ابن  
بر شالہ را وی ان مرد گفت کہ بخوانم ایشان را یا بن رسول الله در نما  
واجب حضرت فرمود کہ آری و آیا میدانی کہ معنی عودین چیست  
و در چہ چیز نازل شد اند بہتر کہ حضرت رسول الله را خبر کردہ  
یسید بن اعظم ہودی پسر ابو بصیر کہ در ان مجالس عبادت مصطفیٰ فرمود  
بحضرت گفت کہ چہ چیز بود و آیا اسید از داشتہ لیک کہ بر حضرت  
یعنی حضرت شمس لب شمس در بعضی نسخ طبل لایم خین است کہ و عی  
ان مبلغ من سخن یعنی یا خوش بود لید کہ برسد بحضرت یعنی  
بسیب شمس و علی کلما التوفین میخواند بود کہ معنی ان مبلغ من سخن

کامل شد انجہ بخریاش فاذن حضرت فرمود کہ آری حضرت رسول  
از اثر خراویدید کہ جماع میکند و در حقیقت نمیکرد و در خانه را می  
و او را نمیدید تا انکہ بدست خود لمس نمود و سخن اثر سخت و سلط  
نیت سخن بگو چشم و فرج بچشم بگوید بخدمت حضرت آمدہ اورا بان  
خبر داد و حضرت علی را طلبید و فرستاد تا آن سخن را از جاہ ازوان  
بر آورد و حدیث ابن عمر را بطول ذکر فرمودہ و منافات میان حدیث  
ذرا نہ کر ان الحق لم یسلطوا الاعلی العین و انجہ در حدیث است  
کہ و ما سلط النحر الاعلی العین والفرج سندفع است بحل صرا قول  
بر اضافہ و ثانی حقیقی **آخری** محمد بن مسلم روایت کردہ است ان  
حضرت ابی عبد الله را بر ما دیعالی کہ ذکر کردہ حضرت کہ بطریق  
و داشت انابای کرام علیہم السلام با و رسید و سخن را باطل میکند پس  
آرا بروردہ و بر مسجور می ویند و عودہ اینست قال موسی ما جئت  
بہ النحر ان الله سبط لہ ان الله لا یصلح عمل القیبر و یصلح  
لحق کلما یتر و لو کرہ الحرمون انتم اشد خلقا لم السماء  
بہما رقعہ ممکھا فی ہا اما آخر سورہ و انما انما فوقع الحق  
و بطول ما کانوا یعلمون فغلبوا اهلک و انقلبوا صاعرا  
و انفی الحق ساجدین قالوا انما ربنا اهلک و انما ربنا









صاحب‌المدینه و بیجه بالیه گان ابوالدین استجلیه و استطافه و  
حرصا منه علی قتل فلما مشی بیدیه یحمله وجهه ثم رجعه واجلسه  
وقال یا بنی‌الله والله لقد رجعت الیک وانا غارم کل قلیل وکف عنک  
قال علیک محبة فوافقه ما احب احد من اهل بیی عنک ولا  
عندی فکن یا ابا عبدالله ما کلام یبلغنی عنک نعمتانی ذکرنا  
فقال یا ایلمؤمنین ما ذکرنا قط فکتبتم ایضا فقال والله انتم  
اصدق من سخی بل ان هذا محلی یدیک وغانی فانبط ولا  
تحتشی فی جلالک وصغیر قلت ردی عن شیء ثم امن یا  
لاضراف وجاه واعطاه فان یقل منه شیئا قال یا ایلمؤمنین  
انا فی غنی وکفایت وخیر کثیرا ذاهب یرفع لیک بالحقاقین  
من اهل بیی وارض عنهم القتل قال قد قلت یا ابا عبدالله قد امر  
بائت الله بهم فو قیهم فقال واصلت ارحم یا ایلمؤمنین فلما  
جئ من عنده مشی بیدیه مشایخ قریش وشیانهم من کتلیله و  
عین ابوالدین فقال له یا بنی‌الله لقد نظرت نظر شاقیاء  
دخلت الی ایلمؤمنین فاکتوت منک شیئا غیر ان نظرت الی سفیل  
فتدحرکتا بشیء فما کان ذلک قال فیما نظرت الی قلت یا من لا یصا  
ولا یزالم ویه توصل لا زحام صلی علی محمد وآل واکفی شریک

فوق الله ما زدت علی ما حققت قال فرجع الی ابوالدین وانیق  
بقوله فقال والله ما استعجم ما لای حق وحبس کان فی صدری فایله  
وشیء منی چون طلیعه در منصوره وانیق حضرت ابوعبدالله را  
ووقت کدیت ابوحاکم مدینه امشالا لامر حضرت ابی‌نور و زنی  
و در انقی بواسطه حرصی که بر قتل او داشت بقدم مکر متلزم او  
استجلیه السیود و مدت ضروری می‌داد بر معتمد و چون حاضر شد  
او ایستاد شد بر روی او چندین آقا لغوه او را بقول امر جاحقا  
داده تر خود نشان و کتیبان رسول الله یدیری که کس بطلب تو  
فرستاده ام و بر قتل تو عازم بودم اکنون که نظر من بر تو افتاد محبت  
بر دل من انداخته شد بنابر که بخدا قسم که نمی‌بایم هیچ یل از اهل بی‌خدا  
بر خود جز تر از تو و تبر کنیز ترا تو و لیکر یا ابا عبدالله چیست کل  
که از تو می‌رسد که شتر است بر پشت او ان تو زنی یا با و بر تو کما  
حضرت فرمود که یا ایلمؤمنین من هرگز ذکر تو بیدیک کرده ام دیگر  
روایتی بنمونه گفت که والله تو نزد صادق ترا از انکه سعایت  
نویسن کرده این جای سخت در برابر تو و این خاتم من منبط باش  
و حشمت مراد نظر بسیار در کارهای بزرگ و خور در خود که من ترا از  
چیزی در سخن او نمود بعد از ان حضرت با بضراف و مر جاحقا فرمود





فانظر يا من يا ذن الله عز وجل قال داود ان في محجتي فلما كان بالبادية جاء  
 قوم من الاعراب فقطعوا على القافلة وانافهم فكتبت على عز وجل لا  
 تخافوه ولا تخشوا فوالذي بعث محمدا صلى الله عليه وآله بالنبوة  
 وخصه به بالرسالة وشرفه بالنبوة بالامامة ما نازعني احد منهم  
 اعلم الله تعالى عني يعني فرجه مرقد وسوي اشد وازد زوان وروا  
 برسد يا يدك بيا له كبره ونبوي لا تخافوه ولا تخشوا فوالذي بعث محمدا  
 صلى الله عليه وآله بالنبوة وشرفه بالنبوة بالامامة ما نازعني احد منهم  
 كذا روم وبعد از مراجعت چون بنابر رسیدم قومی از اعراب آمدند  
 قافله را قطع کردند و من در میان ایشان بودم پس بر ایشان فرموده ای را  
 نترسم و بیم بجای آورده و محبت را بنسبت به خود کرده اند و برسانت محض  
 ساخته و اولی الامر منین را با ما متشرف داده که احدی از اعراب  
 متاع من نشد خدا و تعالی ایشان را از دیدن من کور گردانید  
**معه ای** یعنی غلام کرمیته و ضا له یعنی مالکم شد حضرت تمام  
 فرموده که چون کم شود از تو حیوان یا متاعی بگو که عندک مغان  
 لا یعلمها الا هو و بعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ذریة  
 الا یعلمها ولا یخفی فی ظلمات الارضه لا یطیب ولا یابس الا  
 فی کتاب مبین بعد از آن بگو اللهم تعالی من الضلالة

ویرد الضلالة صل علی محمد و آله و اخبر عن رد صا لثی و علی  
 علی محمد و آله و سلم **احسن** مروی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 لا اله الا انت انت السموات و الارض و ما بینهما فما جعل الارض  
 علی کذا الضیق من جلاله حتی یکتفی بینه انک علی کل شیء قدير  
 و یا یکه بجای کنایه کرمیته یا کم شده بگویند و در وایت حضرت  
 صادق علیه السلام که بحران این دعا برای آنکه اللهم السماء لك  
 و الارض لك و ما بینهما لك فما جعل ما بینهما الضیق علی کل شیء قدير  
 و من جلاله حتی ترده علی و تطهر فیهم و بنویسین داد و در وایت  
 نوشته ای که هر چه مدد و بنویس و در وایت کن در جای که شکر را بخواند  
 و حضرت فاطمه را لای آن بکند **دعا برای کرمیته** حضرت امیرالمؤمنین  
 فرموده که در رکعت نماز نیک نمازی و در آن دو رکعت بعد از حمد  
 و بعد از فراغ دستهای خود را بجا آسمان برداشته بگو و یا اللهم  
 زاده الضلالة و اقمادی من الضلالة صل علی محمد و آله و سلم  
 علی محمد و آله و سلم و اقمادی من الضلالة صل علی محمد و آله و سلم  
 من فضلك و عطايت يا عباد الله في الارض و ما بيننا في  
 الارض و ما على ما في ما بيننا من فضل الله **معه ای** برای استغفار  
 جائز تر شد از حضرت صادق علیه السلام وایت کرده که حضرت مدد و بنویس

تا که شمر با کشتن بر مردی افتاد که بر جگرش افتاد و آنرا اندوه و مایه طلاق  
بود حضرت تا از آن مرد استغفار نمود که ترا بر بد شوهر گفت که این کشتن  
و این بدیایا با حضرت و انوشیروان حضرت فرمود که رحمت بر تو باد و بخوان زود  
بخوان آیه لا اله الا الله و انما خلقناکم من نساء و انما نعودکم الیها  
ما کون و ذلکنا هاهنا هم فیما نرکبهم و فیما نرکبهم و فیما نرکبهم برای  
ساریان کریم نزد وضع حملش با جعفری و زاده بن عیین ان حضرت با قهر  
روایت کرده اند که منسوبی بلو مادیان کریم در وضع حملش این عود ده  
در دولت آهوی و محبتی در حق او یعنی جای که نظیر عقدا را از دست  
و را نشان و عود اینست اللهم فاریح اللهم و کاشف الهم و حرم القیام  
و الاخرة و رحمهم ما ارحم فلان فلان صاحب القوس رحمة  
تعلی عن رحمت من سواک و رحمة هم و رحمة و یغفر ذنوبهم و  
رحمة و یغفر علیها و لا ذر بها ای حضرت فرمود که حضرت عیسی بن مریم  
و یحیی بن زکریا و یحیی بن زکریا بر آمدند تا که از آن صحرا آواز مادم  
بدوش ایشان رسید میح گفت که ای عیسی بن مریم آواز من میحی گفت  
آواز مادم و وحشی است که میخیزد و از شلف در دوزخ فریاد میخیزد  
حضرت میح برای قهیل ولاده فرمود که از سرها باذن الله **شاه**  
**مقام** یعنی کبوتر میحی بن کرام روایت کرده که روایت فی سیرت یحیی بن جعفر

نورج خدام اما الذکر فکان انحصار شیعی من العجم و انما الانشی  
شود او و وراثته نفقت لها الخیر و نفقت علی الخیران و نفقت لاهل البیت  
من الکافرون فی ما من استفاضه فی قضاها من اهل البیت لادفع  
من دخل البیت من الارواح یعنی دیدم در خانه حضرت کافره جنی  
کبوتر اما تر کافره میگوید که با بعضی از انشط و حال پلنگ بود و اما تر  
آنها سیاه بود و دیدم حضرت را که در حالی که بر خوان نشسته بود و من  
برای ایشان درین می نمود و میفرمود که ایشان از شب ب حرکت در می آیند  
و موجب انزمن میشوند و هیچ بال در فزایشان عمل نمی آید مگر آنکه در  
بالو کی که داخل خانه میشود از حق و شایان **در مقام و حکایت**  
ابو جعفر شامی روایت کرده که کاتب ابنی حرامات نزد یحیی بن جعفر  
ثم خرجت الی مکة فدخلت علی ابي جعفر و من الی اتره بلایه  
انتم فلما طلعت رايت فیها حراما کثیرا قال قلت ان الله ساء  
فاکتب ما یحیی عنی و قال یحیی عنک کثیرا صفت بالکوفه و ذبحی  
ایلات الحامات من غیر معنی و قلت فی نفسی لو لم یکن فی الکلام  
خیر لانا لمکن فقال ابو جعفر مالک الی ابحر قلت یا بن  
رسول الله خیر قال کان قبلکم مکان آخر قال یا الله و قصه  
علاء القصة و حدیثه با فی ذبح من والین فانا اعجب کثیره ما حدیث



بها قال فقال الباقون جئنا صفت يا ابا جعفر انما خلت امة اذا كان  
من اهل الارض حيث يصبها انما يدفع عنهم الضرر بان تغاضوا لهم و  
يؤذون في الصلوة في آخر الليل فتصدق من كل واحد ديناراً فانك انت  
غضباً يعني في خبرهم اكوني چند بود پس برین بواسطه بعض حرکات  
ایشان غضبست و اینها را از این نمود بعد از آنکه برآمد و  
ابو جعفر داخل شد پیش از طلوع آفتاب و چون آفتاب طلوع نمود دیدم  
در خانه حضرت کبوتری را سجود گفتیم که سال کنم حضرت را از این چه  
و بنویسم این حضرت را جواب گوید و در من شکر کرد و در آنچه کرده بودم  
بگوید و در ذبح نمودن من کبوتر را می معنی و در غضب خود گفته که اگر کبوتر  
خیری نباشد حضرت آنها را نکاه میداشت حضرت علیه السلام فرمود که گفت  
که چیت قریباً ابا جعفر گفت من رسول الله خیر است از خود که دل ترا  
در جای دیگر می یابم گفته ای و الله و قصه خود را بر آن حضرت بیان کردم  
و حدیث نمودم او را که کبوتر ترا از روی غضب فرستاده ام و اکنون  
از کثرت کبوتران در نزد تو در شکفتم پس حضرت فرمود که بگو یا ابا جعفر  
که در کبوتران از روی غضب خود نهاده است که کبوتران از اهل زمین  
یعنی حشر و حیوانی بودند که ما باشد بیال از دهن کبوتران ستودم  
و محقق که کبوتران اعلام می کنند در نماز و آخر شب پس صدقه

ای ابا جعفر از هر کس تری در بنی نری که تو آنها را از روی غضب  
روایت کنی **و این حدیث را از ابا جعفر** حدیث است که از حضرت باقی  
عبد الله روایت نموده که چون برخی شخصی که سبیلش کز قمار با  
بگویند الله الذي عاقبنا في مثل ابتلاك به و لولا انك ان فعل فعل  
والله الله الذي لم يفعل و باید که این کلمات با چنان گوید که آن  
متوانستند که اگر بشنوند او را معاصی خواهد بود و حضرت با قهر  
فرمود که چون بعضی بتلوی کوه الله عاقبنا في مثل ابتلاك به  
و تظننك عليك و علی کتب من خلق تقضيه **قد عبادت ربك عبادت**  
بشرط ان حضرت با عبد الله روایت که آن حضرت از آباء طاهران  
علیهم السلام روایت فرموده که العباد قد عرفوا ناقة او حليقة يعني  
قد ما بدو شلیدن شتریت یا دوشیدن شتری **و این حدیث را**  
محمد بن فضال از حضرت با قهر روایت کرده که انما المؤمن عاقبنا  
خاطر الخیر و خصوصاً فاذا احسن عملك الله فاذا انصرف  
و كل الله به يتغير الف ملك له تحفون له و كثر تحفون  
عليه و يقولون طيب و طاب لك الجنة يعني هر مؤمنی که حیات  
کنند مؤمنی را در آید است در رحمت و آمدن پس چون چنین فرود  
بگویند او را رحمت و چون بر میگردد و بگوید یا ربنا یا ربنا یا ربنا

هنگامی که از ملک که استغفار کند بر او و رحمت بطلبند  
و بگویند که خوشی تو خوشتر است بخت برای تو و احتمال دعا  
نیز دارد **تمام عیادت** از حضرت صادق علیه السلام روایت شده  
که تمام عیاده المؤمنین نفع یلک علی ذلک عتیر و یجلی  
العیام من عتیر فان عیاده التوکی شد علی المؤمنین  
من حیة یعنی عیاده مرص است که مستخوذ را بر ذراغ  
دست او بگذاری و بجهیل نماوی و در خواستن نزد او زیرا  
که عیادت تو کی یعنی احقان اشتد است بر مریض از دردش  
**در بعضی موسی که در حریت وفات کند** احمد بن یوسف از حضرت  
ابو عبد الله علیه السلام روایت نموده که ان المؤمن الغریب اذا حضر  
الموت قال انت یمنه و یمنه فلم یرو احدنا یمنه را  
الی السماء فیقول الله عز وجل عبدی و ولی لی لمن  
تلفت انقلب جمعا رحیما او قریبا اریب الیک ربی  
و اود الیک ربی و عزیزه و جلاله لمن اطلق فقد کلف  
لا صبرک الی طاعنی و لکن فضلك الی الا صبرک  
الی کرامتی و الی مجاوری و الی لیا ناک و اود الیک یعنی  
بدست تو که مؤمن غریب چون مرگش او را حاضر شود معارف

اشغال نماید و است التفات نموده هیچ کس را ندیند و خود را  
بجانب آسمان خواهند برداشت پس حضرت ریحیم علی الاطلاق  
از روی رحمت و اشفاق او را مخاطب ساخته میفرماید که ای  
بدن من وای و دست من بسوی که ملتفت میشوی یا حریفی  
مهربان طلبی نمایی یا نزدیک که از من بتو نزدیکتر یا دوست تر  
باشی بجز منی عزت و جلال خود قسم که اگر عقد ترا و کرده  
در اجل تو تا آخر نمایم ترا بطاعت خود متوجه خواهم ساخت  
و اگر قبض روح تو نموده بسوی خود خروج فرمایم ترا بکرامت خود  
و بجا و در دستان و میخان تو خواهم رسانید **صلح** بر بیت  
تفاوتی از کجاست تا کجا **حالیست** از رابع بن اعیان روایت  
کرده که ثقلین جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فی حیوة  
ابو جعفر و کان ابو جعفر جالساً فی ناحیة البیت و السلام  
فی النزاع و کلما رزمنه انسان قال لا تمسه لانه لایزیداد  
ضعفا لانه اضعف ما یكون المؤمن فی الاکان فی هذه الحلة  
فکل من مسه فقد عان علی قلبه قبض السلام امری فاعف  
ثم قال انما المخرج والکایة و الحزن ما لم یزل امری فاعف  
الا التسلیم و الرضا ثم دعا بدهن فاذهن به و اکتحل و کحل



يُطَاعُ مَا كَرِهُوا مِنْ عَذَابٍ ثُمَّ قَالَ هَذَا هُوَ الْقَبْرِ الْجَدِيدُ الَّذِي  
 وَعَدْنَا عَلَى الْفَضْلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ  
 رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ثُمَّ أَمَرَ بِرَفْعِ الْوَلَدِ  
 اخْتِشَ نِيَابَ وَنَحْوَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ بَعْضُ سَكِينَةٍ مِنْ رَحْمَتِ  
 لِسُحْرَتِ جَعْفَرٍ وَرَحْمَتِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَدَفْعِ طَبَقِ  
 الْأَمْرِ ثَقُلَ مَوْجِدَاتٍ يَعْنِي وَفَاتِ مَوَدَّ الْأَوَّلَى كَمَا يَحْتَجُّ بِحُجَّتِ  
 أَبِي جَعْفَرٍ فِي نَاحِيَةِ خَانَةِ نَشْتِ مَبْنُودٍ وَأَنْ يَسْرُدَ نَزْعَ بُوَدِ بِرِهْ كَاهِ  
 كَمَا نَسَى تَزْدِيلُ بَنٍ بِسَمِيْدٍ مَبْنُودِ كَدَسَتْ بِأَوْمَرِيَاتِ  
 كَرْمُوجِ زِيَادَةِ صَفَا وَمَبْنُودِ زِيَادَةِ أَوْ دَرِجَاتِ كَرْمُوجِ نَزْ  
 بِحَالِيَتْ كَرْمُوجِ رَحَالِيَّ رَانَ ضَعِيفَةٍ مَبْنُودِ بِرِهْ كَاهِ أَوْ  
 دَرِجَاتِ كَرْمُوجِ تَحْقِيقِ كَمَا عَاتَتْ بِرَقْلُوكُورِدِهِ اسْتِ بِرِجُونِ  
 رُوحِ آنِ بِرِجُونِ مَبْنُودِ زِيَادَةِ كَرْمُوجِ بَالِيَّ وَرَايَتْ بِعَدَاوَاتِ  
 زِيَادَةِ كَرْمُوجِ وَمَلَا وَانْدَوَ نَيْتِ مَكْرَمَادِي كَرْمُوجِ تَعَالَى  
 كَرْمُوجِ بِأَمْلَقَاتِ نَارِ الْبُشْدِ وَبِجُونِ أَمْرِ حُدَايِ تَعَالَى نَارِ الْبُشْدِ  
 دَرَانِ هُنكَامِ سَرَاوَرِ نَيْتِ مَكْرَمَادِي وَرِضَا عِدَاوَاتِ نَحْوِ  
 رُوحِ طَلِبِ بِرِجُونِ مَبْنُودِ بِأَمْلَقَاتِ نَارِ الْبُشْدِ وَرِضَا عِدَاوَاتِ  
 طَلِبِ مَبْنُودِ خُودِ كَاهِ بِأَوْمَرِ نَحْوِ دَرِجَاتِ عِدَاوَاتِ زِيَادَةِ

اَيْتِ تَحْقِيقِ كَرْمُوجِ حُدَايِ تَعَالَى مَبْنُودِ زِيَادَةِ رُوحِ  
 زِيَادَةِ كَرْمُوجِ بِرِجُونِ مَبْنُودِ زِيَادَةِ رُوحِ  
 رُوحِ وَرَايَتْ بِعَدَاوَاتِ يَاقَتِ اَنْدِ عِدَاوَاتِ حَضَرَتِ زِيَادَةِ  
 كَرْمُوجِ وَرَايَتْ بِعَدَاوَاتِ حَضَرَتِ اَوْجِدِ اَللَّهُ زِيَادَةِ كَرْمُوجِ  
 كَرْمُوجِ حَضَرَتِ شُودِ لَا اَنْدِ مَوْجِدِ شُودِ بِأَوْمَرِ نَحْوِ دَرِجَاتِ  
 كَرْمُوجِ مَبْنُودِ اَوْ رَايَتْ بِعَدَاوَاتِ اَنْدِ اَوْ رَايَتْ بِعَدَاوَاتِ  
 مَوْجِدَاتِ وَصَاحِبِ بِرِجُونِ تَانِ شَيْطَانِ بِرَاوَانِ نَحْوِ  
 وَرِجُونِ مَبْنُودِ حَضَرَتِ اَوْ رَايَتْ بِعَدَاوَاتِ دَرِجَاتِ  
 وَرِجُونِ اَوْ بِرِجُونِ حَضَرَتِ بِرِجُونِ مَبْنُودِ تَلْقِينِ كَرْمُوجِ  
 بِكَلِمَةِ اَخْلَاصِ كَرْمُوجِ عِبَارَتِ اَزْ لَالِ اَللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ  
 اَللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ كَرْمُوجِ سَجَانِ اَللَّهُ رِجَالِ النُّمُوَاتِ السَّعِ وَرِجَالِ  
 اَلْأَرْضِيْنَ السَّعِ وَرِجَالِ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَرِجَالِ  
 الْعَالَمِيْنَ تَانِ اَنْدِ نَقْدِ جَانِ بِقَايِضِ اَرْوَاحِ تَلْقِينِ مَبْنُودِ  
**تَلْقِينِ نَيْتِ** مُحَمَّدِ زِيَادَةِ زِيَادَةِ حَضَرَتِ صَادِقِ مَبْنُودِ  
 مَبْنُودِ اِذَا حَضَرَتِ الْمَيِّتِ فَلْيَقْرَأْ هَذَا اَلَمْ يَعْنِي كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ  
 وَبَلَقِي فِي قُلُوبِهِمُ الرَّحْمَةَ فَذَلِكَ مَعْنَى عَمَلِ الْحَقِّ بِبَعْضِ حَقِّ

شود و بت دلتغیر کنید یا و این امر را یعنی توحید را و انما خد  
 میشود در دلها می و می ترسیم از مردن و حال ترخ و چه کسی  
 ایشان بر حق میگذرد بخت می باید و این قداح از حضرت  
 صادق علیه السلام از پدر او روایت کرده که چون کسی از اهل حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام وفات میرسد و حضرت نزد او حاضر میشود  
 او میفرمود که بگو لا اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله  
 الحکیم الکرم سبحان الله ربنا السموات السبع و ربنا الارضین  
 السبع و ما فیهن و ما بینهن و ربنا العرش العظیم و الحمد لله رب  
 العالمین پس چون بماند اینرا گفته بود حضرت میفرمود که برو  
 که میو با کونیت و جا بر از حضرت باقر علیه السلام از حضرت علی علیه السلام  
 از حیدر و حضرت از ابیالموئنین علیه السلام روایت نموده که حضرت  
 رسول الله ص حاضر شد بر او و آمد و در ترخ بود پس حضرت فرمود  
 که بگو اللهم اغفر لی الكثير من معصیتک و اقبل منی الیک  
 من طاعتک **در ترخ** شد خبر از بختانی روایت کرده که گفتا  
 عندا و عبد الله ع فجاءه رجل فقال یا ابن رسول الله ان احی  
 منذ ثلاث ایام و قد اشتد بصری الامر فادع الله له فقال اللهم  
 سهل علی سکرات الموت ثم امره و قال خذوا فراسه الی

مصلحه الذی کان یصلی فی فاته یحقیق علیه ان کان  
 فی اجله تاخیر و ان کانت سقته قد حضرت فانه لیس علیه  
 یعنی بودم نزد حضرت با و عبد الله علیه السلام که مردی بخداست حضرت  
 آمده گفت یا ابن رسول الله بختی که مدت سه روز است که بر  
 در ترخ است و کار او بسیار سخت شده برای او دعا کن حضرت  
 دعا کرد که یا رضا یا موقت یا بر او آسان کن بعد از آن امر نمود مرد را  
 و فرمود که رخت خواب را و یا بیا که هیه نماز در آنجا میکند دارد  
 نقل کنند که اگر در اجل او تاخیری هست موجب تخفیف بر او  
 خواهد شد و اگر مردن او حاضر شده سبباً فی ترخ بر او خواهد  
 شد و نیز خبر از بختانی از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که چون  
 داخل شوی بر بیماری او و در ترخ شدید باشد بگو که این دعا بخوان  
 که اعوذ بالله العظیم ربنا العرش العظیم من کل عرق و نحرار  
 و من شر النار هفت مرتبه که خدای تعالی از تو تخفیف  
 خواهد نمود بعد از آن تلقین کن یا کلما ترخ را خبر تر گفته  
 که گفته کلما ترخ بخت حضرت فرمود که لا اله الا الله الحکیم  
 الکرم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات  
 السبع و ربنا الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ربنا



و در آن عرش العظیم و فی حق الله رب العالمین بعد از آن روز و اول  
 بمصلحتی او بکند که خداوند تعالی از تخفیف میکند و کاد او را  
 آسان میکند تا بداند که **نهیست مؤمن بموت** از حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که آنرا میفرمود این را بوطالب بن ابی العاص  
 بشنید که یعنی بدین معنی که میفرمود که هر اوطالب بن ابی العاص میفرمود  
 انا فی طغیای بنیسان مادرش و تیر آن حضرت در جایی که این  
 علم بلعون حضرت باورده و فرمود که فرشت و رب الکعبه یعنی  
 اسودم بخندای کعبه و آن حضرت میفرمود مردیت که من  
 احسن لقاء الله احسن لقاء الله و من کرم لقاء الله  
 کرم لقاء الله یعنی هر که دوست دارد لقاء خدا را دوست  
 دارد خدا لقاء او را و هر که کاره باشد لقاء خدا را خدا  
 کاره است لقاء او را و ابان بن عثمان از حضرت باقر ع روایت  
 نموده که لما سری بالنبی صلی الله علیه و آله قال یا رب ما  
 حال المؤمن عندک یا محمد بن ابی هاشم انی ولینا فقد بادی فی  
 بالهالک و انما السری شیء الی حضرت ابولیان و ما ترددت فی  
 شیء انا فاعله که ترددی نه وفات المؤمن بکرم الموت و اگر  
 خدا تر و الخدیث طویل است تا مندرج موضع الحاجه یعنی

چون پیغمبر با بیعراج برودند از حضرت ربا العالمین سوال نمود  
 که بروردن کارا چگونه است حال مؤمن و قدر او نزد تو زیاده که  
 یا محمد هر که اهانت کند دوست مرا تحقیق که برآمدن است  
 بخار بن من و من نهایت شتاب از من بنصرت و دستان خود  
 و نزد من بکنم در چیزی که کشته ام همچون ترددی که میکنم در  
 وفات مؤمن در حالی که کاره باشد موت را و من کاره باشم  
 که اهانت او را و این حدیث طویل است که کتبیم از او موضع  
 حاجت را و علماء را در ثبت نزد بحق سبحانه و تعالی که این  
 حدیث متفقین است چند بصران تا وید واقع است  
 اولاً آنکه در کلام اصحاب ائمه و تقدیرش است که لو جان  
 علی التردد و ما ترددت فی شیء انا فاعله که ترددی نه وفات  
 المؤمن دویم آنکه چون عادت جاری شده که شخص ترددی  
 در ساری کسی که نزد او محترم و موثر است چون صدیق و  
 داخل صنفی و ترددی میکند در ساری کسی که او را نزد او قدری  
 و حرمتی نیست چون غریب و ما را و عقیب بلکه چون بخاطر  
 خطور نمود فی الحال بی ترددی و تا قبل ایتقا و او میماند برینا  
 برین صحیح است که تعبیر کرده شود بهتر و تا قبل در ساری

از اولیقه یا احترام او و بعد از آنکه از اولیقه او احتیاج او  
پس مراد بقول حق تعالی که ما نزد تو فی شیئی انما فاعله که نزد  
تو وفات المؤمن است که لکن شیئی من مخلوقات عندی بقدر  
و حرمت کتدر عندی المؤمن و حرمت سیم آنکه واریت  
در حدیثی از نظر خاصه که گفته و بجا از برای بنده نزد  
اختصاص اظهار می کند از لطف و کرامت و بیانات بخت  
این صبیحه غیب او باشد و بار الهی را تا ندیست استقامت  
پند و شد بتدو اراضی و محصل او اراضی و مرتضی باشد  
پس شسته شده این فعلی به معالجه کی که داده داشته باشد  
که ایلام نماید حبیب خود را بالی که او را نفع عظیم مستقیم  
همچون قصد حبیب و مرضی مرضی همچون قصد و مورد باشد  
در اینکه بگویند فیض آن را نماید بر وجهی که حبیب چندان  
از آن سالم بشود و پس همان اظهار مرغی او در این سبقت  
آن را بداند از لذات حبیب و احوالات عظیم برای او میسر  
باشد آنکه آن حبیب آن را با قبول تلقی نموده از جهل غنا  
لیو در با و از این اموال شمار و بنا برین دو وجه کلام او متعلق  
تجلیه و بعد از این بدین عقدهات نموده بدین کشفی تا بین

مدلولات احادیث مذکور ظاهر است چه حدیث امیرالمؤمنین  
دالت بر آنکه موت مرغوب و مأنوس آنحضرت بوده و حدیث  
حضرت صادق علیه السلام مبین است از آنکه مؤمن کار موت خیر  
یلکه راغب است و آن حدیث حضرت یازدهم دالت بر آنکه  
مؤمن کار است موت را و راغب است در حقیق و علما را  
در دفع منافات سه وجه بنظر رسید **یکی** آنکه چون  
لقاء الله مقتدری نیست محمول میشود بر حال اختیار که  
در آنجا الحاح امور محبوبه و مشاهده امور مرغوبه حاصل  
چنانکه خاصه از حضرت صادق علیه السلام و عامه از شیعیان روایت  
کرده که **مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاؤَهُ وَمَنْ  
كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاؤَهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا  
يُنَكِّرُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ مِنْ ذَلِكَ وَلَكِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا حَضَرَ  
الْمَوْتَ بَشَّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَاهَتَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ  
مِمَّا أَمَرَ فَأَجَبَ لِقَاءَ اللَّهِ وَحَاتَبَ اللَّهُ لِقَاؤَهُ وَاتَّ  
الْكَافِرَ إِذَا حَضَرَ الْمَوْتَ بَشَّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ  
أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَرَ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ فَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاؤَهُ وَإِنْ  
جواب شیخ سعید شریف در ذکر مذکور **دوم** آنکه موت**





بلغ المرام هذا المقام فليحتم الكلام حامدين لله المالك الحليم  
 مصلين على اكرم الرسل واشرف الانام وعلى عترته الطاهرين  
 الكرام

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بقیاس و سیاست و ده اساس حضرت مقدس حکیم را  
 سزاوار است که عموم فیض قطره ماه مبین را در طلمات ارجا  
 مستعد صورت احسن تقویم گردانید و شمول لطفش بخارج  
 زمین را در اجواف صدف ماده در یتم ساخت **شعر**  
 ز ابر افکنند قطره سویم ز صلب مقدس قطره در رحم  
 از ان قطره تولدی لا اکند و زین صورتی هر چه لا اکند  
 فحاجان من حادث العفو له سر زو بیتی و ماهت الخ لوم ف  
 کذا الوهیت و درود و خجسته و درود شایسته روح مطهر  
 رسولیت که بهاران زاویه حیایت را قانونی برادرش بخت  
 او نیت و بی برکان بادیه صیقل پذیر بهتر از شفاء است  
 نمیتواند بود **شعر** کاه ایچستم قوتی تر کوه و دینیت  
 ابد هم ستود که رونق و روزگار و سزاوست **بخش شفاعت**  
 گذاردن است فصلی علیه اله الاکرمین الاحیاء و عترته

الای

الانجیر الطاهر اما بعد چون بپایان توفیقات  
 سجانی و تأییدات آسمانی ترجمه طبعی لامتناهی تمام و زیور  
 اختتام پذیرفت ثانیاً امر و الاقدار استطاب علی القاب  
 مبادی ادب خلوص نیایم طلیع و ارکان نقا و سلاطین  
 مکارم و احسان ذوق الشایع افرا یات قن العین جوده  
 امارت شمول الطاف الهی منظور انظار یا دشا **شعر**  
 فتح علی خان که زجر کفش حاصل امکان نرسد مصروف  
 کرده جوان معدنک و بخت ساخته نیش و نیش و نیش و نیش  
 از لیل و لیل تیر عقل و نیش و نیش و نیش و نیش  
 قزو و افنده زین انکی صولت و صورت مردانکی  
 تا بود از بخت بکستی نشان باد و درش خنده که مردمان  
 ذیبت صد و در و زور ظهور یافت که از حقیر قلیل البضاعه  
 عدم الاستطاعه رساله مذهبه که امام بحق و راهبانی مطلق  
 سبط رسول و قرن عین بتول علی بن موسی الرضا علیه السجده  
 و الشایسته تا مون حلی التماس و بر سیل وصیت نوشته  
 ترجمه نماید تا نفقه عام و فایده اش تمام باشد چه آن رساله  
 با وجود آنکه مشتمل است بر اصول مایه حفظ صحت کفتمی



الزبط جمان محتويات برهني موزون كانتا زبطا في كنهية  
مملوا زفيايد لاله وسفينة ايت شحون ازفان على كزبويه  
حدث وايقان وشهادت ذوق ووجدان اطلاع بركتنا ان  
نتوان يافت برافيا داهامنا لا كمرجده برمان نهم بست بقدم  
ما مورب اقدام موزد قمع بحن شيم ومكادم اخلاق اربا بفصل  
الكل حين برهني يا خلقي ايقان كونه شرفا صلاح ارزا نرفوز  
بذل عفوملوس مستود نمايند فان العفوم من مادة الثاليات  
وسادة العادات وازاد رطل وفضل بصدر بيان دد اورد  
بمته وجوده وهو جوي نعم الوكيل **فصل اول** در ايراد رساله  
شريفه روي عن محمد بن ابي حمزه القمي وكان من خاصه خدم  
الامام ابو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام ملازمه الحاضره وكما  
معه حين حمل من المدينة الى المأمون الى ان صار الى خراسان  
قال كان المأمون بنيتا بور وفي مجلسه ابو الحسن علي الرضا عم  
وجاهل من الفلاسفة والمتطبين مثل يوحنا بن ماسويه وغيره  
بن يحيى بن شعوب وصالح بن بلهمه الحنفي وغيرهم ممن يشغل العلوم  
من ذوى البحث والنظر في ذكر المطلب وما فيه صلاح الابدان  
وقوامها فاعز المأمون واغزق من كجهرته في الكلام وتغلغلوا

فعلم ذلك وكيف ركب الله تعالى هذا الجسد وجميع فيه هذه الاشياء  
المختصة من الطباع الاربع ومضار الاغذية وما فيها وما يلحق  
الاجسام من مضارها من اهل قال ابو الحسن كانت لا تكلم في شيء  
من ذلك فقال له المأمون ما تقول يا ابا الحسن في هذا الامر الذي  
نحن فيه منذ اليوم فقد كبر على الذي لا يد منه هو معرفته هذه الا  
النافع منها والضرار وتدين الجسد فقال ابو الحسن يا امير المؤمنين  
عندي من ذلك ما خيرة وعرفت بحسب الاختيار على ربه الايام  
مع ما وفقني عليه من مضمون سلفي مما اوسع الانسان مجلد ولا  
يعذر في تركه وانما اجمع ذلك لايام المؤمنين مع ما يقارن ذلك  
فما يحتاج الى معرفة فالرد عاجل المأمون الخزيج الى الحج وتخلص  
عنه ابو الحسن الرضا عن مكاتبه كما لا يتحقق ما كان ذكره مما  
يحتاج الى معرفة من حجة على ما سمعه وخبره من الاطعمة والاشربة  
واخذ الادوية والفضد والحجارة والموتاك والحمام والنور  
والشعر في ذلك وما يحتاج اليه المأواه المقيم فكتب الى ابو الحسن  
كتابه هذه نسخة بسم الله الرحمن الرحيم **اما بعد** فانه  
وصل الى كتابه امير المؤمنين فيما امر به من وقفة على ما يحتاج  
اليه فما خبرته وما سمعه في الاطعمة والاشربة واخذ الادوية

والجحامة والنجار والنور والباء وغير ذلك مما يدبر اسقاة امر  
وقد فرقت لاير المؤمنين ما يحتاج اليه وشرع له ما يعول عليه  
تدبر مطهر وشرب واخذ الدماء وفصد وجحامة وغير ذلك  
مما يحتاج اليه من اجسادهم وبالله التوفيق اعلم يا ايرالمؤمنين  
ان الله عز وجل لم يترك الدنيا بداء حتى جعل له دواء يعالج به  
ولكن صنف من الداء صنف من الداء وتدبر وفن وذلك  
ان هذه الاجسام انشئت على مثال الملك فكل الجسد  
هو القلب والعظام العروق والاصال وبيت الملك  
الصنعة والارض المحمد والاقوان يذاه ورجله وعضاؤه  
وشقاه ولسانه وخرائنه معدته وطحله فاليدان  
عنوان يقر بان ويعتدان ويعملان ما يوحى اليهما الملك  
والرجلان يتقلان الملك حيث شاء واليحيان تدلان على  
ما يغيب عنده لان الملك من وراء حجاب لا يوصل اليه الا بالادب  
وهما سرجاه ايضا وحصن المحمد ويحوزه الاذنات  
لا يدخلون على الملك الا ما يوافقه لانهما لا يقدران ان  
يدخلا حتى يوحى الملك اليهما فاذا اوحى طريق الملك مقصدا  
لها حتى يعي منها ثم يجب ما يريد في ترجم عنه اللسان بالادب

كثير

كثيرة مشكوك في الفؤاد ويخار المعدة ومعونة الشفتين  
وليس الشفتين فتحة الا بالاسنان وما يفتقن بعضها عن  
بعض والكلام لا يترجيعه في الالف لان الالف يرتب  
الكلام كما يرتب في النافخ المزمار وكذا المخرن هاهنا  
الالف والالف يعلو على اللام كما يحسن من الالف الطيبة فاذا  
جاءت الالف التي تلو الملك اوحى الملك الى اليدين  
لجنيان الملك وبين تلك الالف والملك مع هذا ثواب  
وعذاب فعذاب الشتم من عذاب الملوك الطاهرة  
الطاهرة في الدنيا وثواب افضل من ثوابها فاما عذاب  
فالخرن واما ثواب فالفرج واصل الخرن في الطحال  
واصل الفرع في الثوب الكلبين وفيها عرقان موصولان  
في الجرح هناك يظهر الفرع والخرن ويظهر تأثيرها  
في الجرح وهذه العروق كلها طرق من العظام الى العظام ومن  
الملك الى العظام ومصداف تلك اذا تناوت الدماء في  
العروق الى موضع الداء واعلم يا ايرالمؤمنين ان الجسد  
يتمتع بالارض الظلمة الخراب ان تعوه بيت العمان و  
النفق من تحت الارض من الماء فتعرق ولا يقص من الماء



فتمسك ما شئت منها وكنزها وكنزها وكنزها  
 عننا فكنزها ما العشب فالحكمة في ذلك المثل  
 التدبير في العذبة فيضها ويصير وكنزها في العذبة  
 يا امير المؤمنين ما العذبة بعد ذلك ويثوي به ذلك العذبة  
 من الطعام فكنزها في الحشك والسحله عندك واعلم  
 يا امير المؤمنين ان كل واحد من هذه الطلوع يحب ما  
 يشاء كل واحد من العذبة فاحذر ما يشاء كل واحد من  
 احذر الطعام زيادة لم يحد صر من احذر  
 بقتله لا زيادة في يد ولا هضم عذبه ونفعه وكذلك  
 الماء فيسلك ان تاخذ من الطعام من كل صنف  
 في ايامه وترفع يدك عن الطعام وبك اليه بعض القوم  
 فانه اصح اليك واذني لعلك والحق على قلبك  
 لا تشاء الله ولا يا امير المؤمنين البار في الصنف الحار  
 في الشتاء والعذبة في الصيف على قدر وقتك وكنزها  
 وكنزها في اول الطعام يا اخي لا عذبة التي يتعدى بها  
 بعد ذلك بغير طاعتك ويحب وطرك وتشاطرك بها  
 قال الذي يحب ان يكون الكلك ثم كل يوم عندهما المصفا

من الشارب

عنه

من الشارب ما في طاعتها او الكلات في يومين يتعدى  
 بالكل في اول يوم ثم يتعدى في الكلات في اليوم الثاني  
 ثم في ما عاين من الشارب الكلات واحدة ولا يتعدى  
 العشاء وليكن ذلك بغير لا يزيد ولا ينقص ويكف  
 عن الطعام ما كنت مشتهره وليكن شاربك على اقل طعامك  
 من هذا الشارب الذي انا عاينه لك من الشارب  
 الحق مما جعل الله في **صفة الشارب** يؤخذ من  
 المتقى عشرة ارجل فيعمل ويضع في ماء صاف من  
 زيادة عليه اربع اصابع ويتركه في النار ذلك ثلثه  
 ايام في الشتاء وفي الصيف يوما وليكن ثم يجعل  
 في قدر نظيف وليكن الماء التواء ان قدر عليه والا  
 فين الشارب العذبة الذي يكون يتوسع من ناحية الشارب  
 ماء الجوز براقا خفيفا وهو القابل لما يعرضه على عت  
 من القويته والبرودة وتلك المذلة اقل حمية الماء يطبخ  
 حتى ينتفخ الزبيب ويصير ثم يعصر ويصفى بان ويترك  
 ثم يرد الى القدر ثانيا ويؤخذ مقدار الجوز ويغلى  
 حتى يثخن قليلا رقيقا حتى يصفى الماء ويبقى ثلثه

ثم يؤخذ من العسل المصفى طلق فيلحق عليه ويؤخذ مقدار  
 ويقدار الماء من القندرية ويغلى حتى يذهب قدر العسل  
 ويعود إلى حيدته ويؤخذ من قندرية صفيحة فيجعل فيها من العسل  
 ووزن درهم ومن القندرية نصف درهم ومن الماء نصف درهم  
 درهم ومن القندرية التي يصفى درهم ومن المصطكي نصف درهم  
 ومن القندرية نصف درهم ومن السيل نصف درهم بعد ان  
 يحوّل كل نصف من هذه الاصناف ويجعل ويجعل في القندرية  
 ويؤخذ من السيل نصف درهم ويجعل ويجعل في القندرية  
 في القندرية المصفى في غود معارض به على القندرية ويكون  
 القاء هذه الصفة في القندرية في الوقت الذي يلقى  
 فيه العسل ثم يمرس الحرق في ساعة ليترك ما فيها قليلا  
 قليلا ويغلى إلى ان يعود إلى حاله وتذهب زيادة العسل  
 وتكون النار لينة ثم يصفى ويبرد ويترك في ثاوية  
 ثلثة اشهر ثم يؤخذ من العسل المصفى فيجعل في القندرية  
 والشربة منه قدر اوقية باوقية ماء فاذا اكلت  
 كما وصفت للثمن قدر الطعام فاشرب من هذا الشراب  
 ثلثة اقداح بعد طعامك فاذا فعلت ذلك فقد امثت

بلاذ

٨٥٨

بأذن الله في يومك وليليلين ربح القندرية ومن لا يرد  
 والرياح المؤذية فان اشبهت الماء بعد ذلك فاشرب  
 منه نصف لما كنت تشرب منه فاذا اصبحت ليديك  
 واكثر الجاهل واشد لضبطك وحفظك فان  
 صلاخ الجسد وقوامه بالطعام والشراب وقضاء  
 بهما فان اصبحت بهما صلي وان افسدت بهما فسدت  
 واعلم ان قوتى القندرية لهما لاجاة الابدان وفرجاة  
 الابدان تارة ليصرف الهواء فاذا برده من وعن  
 اخرى تغيرت لذلك الابدان والصورة فاذا استوى  
 الهواء واعتدل صار الجسم معتدلا لان الله تبارك  
 وتعالى يحب الاجسام على ان يعتدل طابع على المنة الصرا  
 والدم واللبم والسودا فاشربان حاذين وانسان  
 بارد ان مخالفت بينهما فجعل حار يا بيا وحار الينا  
 وبارد يا بيا وبارد الينا ثم فرق ذلك على رغبة  
 اخرا من الجسد على الارض والصدر والشراب  
 واشغل البطن واعلم ان الرأس من الازنين والخرن  
 والاف والعم والدم وان الصدر من البلغم والريح



وان الشرا سيف من المنق الصفراء وان ما اسفل ذلك من  
المنق السوداء واعلم ان للدم سلطانا في الدماغ وهو قوام  
الجسد وقوته فاذا اردت النوم فليكن اضبطا على  
شقك الايمن ثم انقلب على شقك الايسر وكذلك تقوم  
من مضجعتك على شقك الايمن كما بدأت به عند نومك فعود  
نفسك القعود من الليل مثل ما تمام فاذا بقي من الليل ما  
فادخل الخلاء لحاجة الانسان والبيت فيه بقدر ما يقفو  
حاجتك ولا تطل فان ذلك يورث الباء والذين واعلم  
ان خير ما اسكت به الاشياء القابضة التي يكون لها ماء  
فاخرجوا الانسان ويطييبا لشدة وليست له وليست  
وهو نافع من المفراذ اكان ذلك باعتمال والاكثر في  
الاسنان وينزع عنها ويضعف اصولها من اراة عظامها  
فليأخذ قرن ايل محقا وحب الاثل وسحدا ووردا ونبات  
الطيب الجراء بالسوية وطحا البدرانيا وبع جزء فيدق  
وتنثره فانه ممل للأسنان دافعا من الافات ومن  
اراد تبيض اسنانه فليأخذ جرة من ملح افرطاني وجزء  
من هذا الجرة بالسوية ويحقن جميعا ديت فيهما واعلم

ان احوال الانسان التي شاء الله تبارك وتعالى عليها جعله  
مستخرقا بها اربعة احوال فالاحوال الاولى خمس عشرة سنة وفيها  
شباب وصبا وحسن وبهاق وسلطان الدم في جسمه  
ثم الحال الثانية عشرة سنة الى خمس وثلاثين سنة وفيها  
سلطان المنق الصفراء وغلبتها عليه وهو اقوم ما يكون  
واقف فله يزال كذلك حتى يستوفى خمس وثلاثين سنة  
ثم يدخل في الحال الثالثة وهي من خمس وثلاثين سنة الى  
يستوفى ستين سنة ويكون في سلطان السوداء ويكون  
احكم ما يكون وادبر واقوله واكتة للسر واحة نظرا  
في الاسور وفكر في عواقبها ومداواة لها وقصر فافهم  
ثم يدخل في الحال الرابعة وهي سلطان البلغم وهي الحال  
التي لا يتخلى منها ما بقي ويدخل في الهرم جده وفاته  
الشباب واستكر كل شيء كان يعرف من نفسه حتى  
صار ينام عند النوم وفيه عند النوم ويذكر ما تقدم  
ويحكي ما يحدث ويكثر من حديث النفس وينهض  
الجسم وبهاق ويقبل نبت اطرافه وسقوة فله يزال  
جسمه في ارباعه وان يعاير لانه في سلطان البلغم وهو بار

جامد ويجوده ويطويه في طابعه يكون فناً جسيماً وقلة  
 لك جملتها مما تحتاج الى معرفته وبساسة جسمك وأحواله  
 وأنا أذكر لك ما تحتاج الى تناوله واختاره وما يجب ان  
 تحفظه اوقاتاً فاذا اردت الحجامه فلا تحجم الا لثنتي عشر  
 ليلة من الحلال الى جنته منته فانه اضح ليد لك فاذا  
 التفت فلا تحجم الا ان تكون مضطراً الى اخراج الدم وذلك  
 لان الدم ينقص في نقص الحلال ويزيد في زياده ولكن  
 الحجامه بقدرها مضى من التين ابن عشر من يحجم في كل شهر  
 يوماً وابن ثلثين يحجم في كل ثلثين يوماً وابن أربعين يحجم  
 في كل أربعين يوماً وما زاد فحساب ذلك اعلم ان الحجامه  
 انما تأخذ الدم من صغار العروق المشبوهة في اللحم ومضاه  
 ذلك انما لا تضعف القوة كما يوجد من الضعيف عند القصد  
 فحجامه القرة تنفع لثقل الرأس وحجامه الاضحية تخفف  
 عن الرأس والوجع والعين وهي نافعة لوجع الاضراس  
 ودتها نايه للقصدين سائر ذلك وتد يحجم تحت الذقن  
 للقلوع وفما دالتش وغيره لك ان لا يطبخ في اللحم وكذلك  
 التي توضع بين الكتفين تنفع للفقان الذي مع الاثلا

والحرارة

٢٠٣

والحرارة والتي توضع على الساقين تنقص من الاثلا ونقصاً  
 بيناً فتضع من الاثلا في الكلى والمثانة والاربع  
 وده والكلش غير انها منهكة للجسد وقد يورث منها العشة  
 الشديدة الا انما نافعة لدمها لثور والتمثيل والذ  
 يحفف من الامم يخفف المصراً ولما يقع الحجامه ثم  
 تدريج قليلاً قليلاً والتوالي ازيد من المص في الاوائل  
 وكذلك التوالى فصاعداً ويتوقف على الشريط حتى  
 يسهل الموضع جيداً تكرر الحجامه على ثلثين المشطه على جلود  
 لينة ويسمى الموضع قبل شطه بالذهن فانه يقلل الام وكذلك  
 في القصدين يسمى الموضع الذي يقصد بالذهن فانه يقلل الام  
 وكذلك يسمى الموضع بالذهن ويسمى عقبة الحجامه  
 وعند الفراغ من الموضع بالذهن وينقطع على العرق اذا  
 قصد شئ من الدهن لئلا يلحم فيض بالمقصود ويجتهد  
 القاصدان يفضدن العرق ما كان في الموضع القليل  
 الخ لانه في قلة اللحم من فوق العروق قلة الام واكثر العروق  
 الما اذا قصد جمل الذراع والقيط لاصابة الجلد واصاب  
 بالفضل وما الباسايق والاكل فانهما في القصد اقل الماء



إذا لم يكن فومها والواجب كذا موضع الفصد بالماء الحار  
 في الشتاء فانه يلبس الجلاء ويقال له فيهم كل يوم الفصد  
 في كل ما ذكرنا من اخراج الدم اجتناب النساء اثنتي عشرة  
 ساعة قبل ذلك ولينحتم في يوم صاف لا غيم فيه ولا ريح  
 ولا يخرج من الدم بقدر ما ترى من تغيره ولا يدخل يوم  
 ذلك الحمام فانه يورث الداء واصيب علينا ساء وجعل  
 ماء حاراً ولا تقبل ذلك من ساعتك وياك والحمام  
 اذا احتجب فان الحصى الدائمة منه واذا اغتسلت من الحمام  
 فخذ خمر من قتر فاقها على محاسنها وثوباً لينا من قتر  
 او غيره وخذ قدر حمصة من الترياق الاكبر واشربه  
 وكلمه من غير شرب وان كان صيفاً فاشرب السكجيد  
 العسلي فانه اذا فعلت ذلك فقد امتنت من اللقوة  
 والبرص والبهق والجذام باذن الله عز وجل ومصر من  
 الزمان الا لم يمت فانه يقوى النفس ويحيى الدم ولا ياكل  
 طعاماً ما لم ياكل بعد الحمام ثلثي ساعة فانه يخرج  
 منه الجرب فان كان الشتاء فكل الطبايع اذا احتجب  
 واشرب على من في القرب الذي وصفت لك والذين

بد من خيري وما ورد وشي من ساء وصبت على ما تمل  
 ساعة تخرج من حمامك ماء حاراً فاما في الصيف فاذا  
 احتجب فكل السكاج والهلل والمصوص وصبت على ما تمل  
 ومن البنفسج ماء ورد وبشي من كافور واشرب من ذلك  
 الشراب الذي وصفت لك بعد طعامك وياك وكثرة مكة  
 والكفب ومجامعة النساء يومك ذلك ان شاء الله وينبغي  
 ان تحذر في جوفك من البصر والتمسك حال واحد فانهما  
 اذا اجتمعا في جوف الانسان ولد القولنج ورياح البواسير  
 الانسان والملايين والنبذ الذين يشربها اهلها اذا اجتمعا  
 ولد النقر والبصر وادام اكل البصل يولد الكلف في الفم  
 واكل الملوحة والحمات الملوحة والتمسك بالماء بعد الحمام  
 والفصد يولد البهق والجرب وادمان اكل كل الغم والجرا  
 يعكر المشانير ودخل الحمام على البطن يولد القولنج والاعفا  
 بالماء البارد بعد اكل التبل القوي يولد الفالج واكل الاربع  
 بالليل يقرب العين ويورث الحول وامتن المرأة ان يرض  
 يولد الجذام في الولد والجماع من غير ان يفرق الماء على شرة  
 يورث الحصة والجماع بعد الجماع من غير ان يكون بينهما

يؤثر اوله الجئون ان يغفل عن العمل وكثرة اكل البنيان  
 وادما تيرودش لظا اودياها في دار المعدة ولا تلتد العن  
 المسلوقة يورث الوبوا لاهتارواكل اللحم التي يورث الدود في  
 واكل الثين بقل الجبدا اذ من عليه شرب الماء البارد يعقب  
 التي الحار والحلاق يذهب بالاسنان والاكثر من اكل اللحم  
 الوحش والبق يورث تلبيل العقل وتحيث الغم وتلبيل  
 وكثرة القيان واذا اردت دخول الحمام وان لا تجد في البلد  
 ما يؤذيك فابدأ عند دخول الحمام بحجرات ماء جار فانك  
 قلما باذن الله من يجمع الزنا والشفقة وقد قيل خير كفت  
 من صلوها رتبها على راسك عند دخول الحمام واعلم ان  
 الحمام على طابع الجسد فالبيت الاول يارب البيت الثاني  
 يارب رطب البيت الثالث حار رطب والبيت الرابع حار  
 يابك وسفعة الحمام عظيمة تؤذي الى الاعتدال وتقول ذلك  
 وتلبين العصب والعروق وتقوى الاعضاء الكبار وتذيب  
 الفضول والعفونات واذا اردت ان لا يظهر في جسدك  
 بشرى ولا غيرها فابدأ عند دخول الحمام بدهن بندق  
 البنفسج فاذا اردت ان تنور ولا يصيب رشح ولا شقاق

ولا سواد فاجعل بالماء البارد قبل ان تنور ومن اراد خلع  
 الحمام للنور فليصن الجاه قبل ذلك اثني عشر ساعة وهو  
 يوم وليطرح في النور شيئا من الصبر والفايقا والخضر  
 او يجمع ذلك ويأخذ منه اليسير فياكن مجتمعا او منفقا ولا  
 يلق في النور شيئا من ذلك حتى تمام النور بالماء الحار الذي  
 يطبخ فيه البابونج والمر بنجر وورد البنفسج ليازر وان جمع  
 ذلك الخرف منه اليسير مجتمعا او منفقا ذلك وتأخذ منه الكثير  
 او متوقفا قدما يتشربا الماء راحات ولكن لا تخرج النور  
 مثل ثلثها ويدخل الجسد بعد الخروج منها حتى يقطع رشحها  
 ويختر العصب والحاء والتهد والورد والاشك مفردة  
 ومجمعة ومن اراد ان يامن النور من اخراجه فليقل من  
 تقليلها وليبادر اذا عملت في عملها وان يمس البدن بها  
 ورد فان حرقته والعاذ بالله اخذت عدنا مقشرا  
 فتسحق بخل وماء ورد وتطلى على موضع الذي احرقته النور  
 فانه يبرأ باذن الله والذي يمنع النور من تبيس البدن هو  
 ان يدلك بالموضع عقب النور بخل ثقيف ودهن ورد  
 ولكما جيدا ومن اراد ان لا يسكن شائبة فلا يحال البول



فخر دابته ومن اراد ان لا يؤذيه معتد فلا يشرب خلوطا من ماء  
 حتى يفرغ منه ومن فعل ذلك تطيبه به ويضعف معدته ولم تأكل  
 العروق قطع الطعام لانه يصير في المعدة تخا ومن اراد ان يامن  
 الحصة وعصر البول فلا يحل له ان يشرب من المشربة ولا يطول الكس  
 على النساء ومن اراد ان يامن ويجمع الاغسل ولا يشرب من ريح النوا  
 فليأكل كل ليلة سبع تمرات يمين البقر ويذكر من اليسيرة يرق  
 خالص ومن اراد ان يزيد في حفظه فليأكل ثلث قطع زنجبيل  
 مرتين بالصل ويهضم بالخل مع طمان في كل يوم ومن اراد  
 ان يزيد في عقله فلا يخرج كل يوم حتى يموت ثلث هليجات  
 سود مع سكر بزر ومن اراد ان لا تنفق اظفاره ولا تيل الى  
 الضربة ولا يفتد ما حولها فلا يقل اظفاره الا يوم الخميس ومن  
 اراد ان لا يشكى ذنرا فليجعل فيها قطنة عند النوم ومن اراد  
 ان يدفع الزكام فالنساء فليأكل في كل يوم ثلث لقم شدة واعلم  
 ان للعسل دواء يعرف منها ثمانية من صان وذل ان منه ما  
 اذا ادركه الشم عطش منه ما يسكرو له عند الزوق حلة عذبة  
 هذه انواع من العسل قاتلة وليتم التوجس فانه يامن من الزكام  
 وكذا للحمية السوداء واذا خاف الزكام في الصيف فليأكل كل

يوم خيانة ويجوز الجاوس في الثمر ومن خشي الحقيقة والثقة  
 فلا يمشي حيا ياكل السمك الطري صيفا كان او شتاء ومن اراد  
 ان يكون صالحا خفيف اللحم والحم فليقل من غشائه بالليل  
 ومن اراد ان لا يشكى كبده عند الحماة فليأكل بعقبها الفتة  
 بخل ومن اراد ان لا يشكى شرة فليدهنها اذا ذهبن زائسة  
 ومن اراد ان لا تنشق شفتاه ولا يخرج فيها باسور فليد  
 حاجبه اذا ذهبن ومن اراد ان لا تنقطع اذناه ولا لهاته  
 فلا يأكل حلقا الا ان يعثر بخل ومن اراد ان لا تنقطع  
 فلا يأكل حلقا الا الكبد كسرة خبز ومن اراد ان لا تنقص  
 ربح في جسده فليأكل الثوم في سبعة ايام ومن اراد ان يتر  
 الطعام فليكن اذا نام على يمينه ثم ينقلب على يساره حينئذ  
 ومن اراد ان يذهب البليغ من بدنه فليأكل في كل يوم كبة  
 جوارش حريفا ويكثر دخول الحمام واثنان النساء والقعود  
 في الشمس ويحسب كل بارد فانه يرب ويحرقه ومن اراد  
 ان يقطع المنة الصفراء فليأكل باردتين ويزوج بدنه  
 ويقطع الانتصاب كثيرا النظر الى من يحب ومن اراد ان لا تنقص  
 السوداء فليد بالفي وفضل العروق والاطلاء بالنورة ومن

اذا اراد ان يذهب بالريح الباردة فليذهب الحنفية والاذهار اللينة  
على الجسد وعليه الكباد بالماء الحار في الارزن ويجتنب  
كل بارد باريد يلزم كل حار لئلا ومن اراد ان يذهب عنه  
البلغم فليتناول كل يوم من الاطعمة الاصفى واعلم ان حكم الماء  
ان يجتنب في الحر ان يشار وهو ممتلئ من الطعام او خالي  
الجوف وليكن ذلك على قدر الاعتدال وليتناول من الاغذية  
اذا اراد الحركة الاغذية الباردة مثل القويض والاطعم والحم  
والزيت وماء الحصرم ويجوز ذلك واعلم ان القويض يذهب  
الحار صانرا بالاجسام المهلوسة اذا كانت خالية من الطعام  
وهو نافع للاجسام الخسنة فاما اصار مع المياه للمساكن  
من ماء كل ينزل يورده الا بعد ان يمزجه بماء المنزل الذي  
قبله او يشرب احداهما غير مختلف فيشوبه بالمياه على اعتدال  
والواجب ان يتروا المسافر من تربة بلده وطبته فكما ان  
من لا طرح في ناله الذي يكون الماء شيا من ذلك الظنين  
وبما ان فيه فانه يورده الى ما له المعتاد له الحافضة للترتبه  
وتجلى المياه شربا للقيم والمسافر ما ينبغي من المشقة في ان ينفذ  
ابيض وافضل المياه التي تجرى من بين مشرق الشمس الصغرى

ومغرب الشمس الصغرى وافضلها واصحها اذا كانت خالية  
التي تخرج منه وكانت تجرى في جبال الظنين لانها تكون طرية  
والشباب يارده والصيف ملته البطن نافعة لاجسام الحار  
فاما المياه الماخدة الثقيلة فانها تملئ البطن ومياه الثلج  
والجليد ودرية الاجزاء كثيرة الاضرار بها واما مياه الال  
فانها حقيقة غنية صافية نافعة جدا للاجسام اذا لم يطل  
خزنها وجلسها في الارض واما مياه البطائح والناخ فها  
غليظة في الصيف لركودها ودوام طلوع الشمس عليها وقد  
نوله من دام على شربها المرة الصفراء وتفضل طحاتهم وقد  
وصفت للنفخا تقدم من كتابها ما فيه لمن اخذ به كفا  
وانما ذكر امر الجماع ووقته فاذا اردت الجماع فلا تقرب  
النساء في اول الليل لاشياء ولا صيفا وذلك ان المعدة  
والعروق ممتلئة وهو غير محمود ويخوف بحقيقه للبلغم  
والفالج والقروح والقروح والحصاة والتقطير والفتور  
البصر وورقة وقلة الدماغ فاذا اردت فليكن في آخر  
آخر الليل فانه اصح للبدن وارجى للولد واذكي للعقل في  
الولاء الذي يقضي بينهما ولا جماع امرأة حتى تاربعها

الاجسام الممتلئة  
من الطعام  
لا تجوز  
في الصيف  
لأنها  
تكون  
غليظة





خواص ختام لازم است از انعام عام و قدوة انعام اهل الحسن  
علین موسی الرضا علیهما السلام بود و همواره بخیرت ساری است  
آنحضرت قیام و اقدام می نمود و هنگامی که حضرت را احب  
مؤمنان مدینه بخراسان می بردند ملازم رکاب هدایت آنها  
بود و وفات کرده که در ایامی که مامون در غیاب بود روزی در  
مجلس حضرت ابوالحسن علیهم السلام و جماعتی از فلاسفه و متطهین  
که اقتباس علوم از شکات و باب بحث و نظر کرده بودند مشایخ  
بنی ماسور و جیبار بن جحیشوع یهودی و صالح بن یحیی  
و غیر ایشان که در حذاقت و دانشوری مشهور و اکثرت نامور  
حاضر بودند بعد از معاضد و کلام در فنون علم ذکر و کلام  
صلاح ابدان و اقوام آن در ضمن آن تحقیقات در میان  
پیشامون و همگی حضار مجلس غرق و مبالغه در آن سخن نموده  
دوران علم و دین که چگونه صانع بخون و چگونه این یکریذیع  
منظرا ترکیده و طایع از یح که عبادت از اخطا و لغو  
یا عناصر بعد با آنکه با همی کرد در مقام تضاد و عناد در دنیا  
جمع نموده و در این که منافع اغذیه حیثیت و مضاد آن کدام  
و در این که لا حق میشود ابدان از مضار اغذیه از علل و اسباب

و تفکر و توکل نمودند و حضرت ابوالحسن علیه السلام در جمیع اینها  
سکوت اختیار فرموده مطلقا متکلم نشد پس مامون با آنحضرت  
متوجه شد و گفت که چه میگوید یا ابوالحسن در این چه روز  
خویش در آن نموده ای چه این امر من عظیم و خطیر آمده و این  
ازین جهان ضرر و ناپایداری است معترف باغ و ضار اغذیه و فساد  
و تعدیل بدست یحی حضرت فرمود که نزد من است از این و طوبی است  
چیزی که خود بان اکامی گرفته ام و صحبت از اختیار و انتخابان  
نموده ایام و از مازاد انعام یا آنچه که شکان اسلاف من مرا  
بران حاقف کرده اند انداز آنچه انسان بجای جمل او ندارد  
و در زلب و تعدد در نیت و من جمیع خواص که بر این میز می نشیند  
از ابوالحسن مقارن و ملازم آن باشد از اینجه معرفت آن محتاج الیه  
می باشد و او می گفت که بعد از این ما جرم مامون معالج می شود  
بل شد و حضرت ابوالحسن از مرافقت و تخلف نمود پس ای  
با آنحضرت نامرغوش که مشتمل بر استخبار و استیصال از دوزخ  
او ذکر فرموده بود از اینجه معرفت و محتاج الیه است از حجت خود  
بر وجهی که شنیده و تجربه کرده بود از اطهر و اشرف و کریم تر از  
و فساد و جمادات و سوالات و حجاب و نور و تدبیر و راهها و اینجه



مسافر و محقق را احتیاج بدان ثابت است حضرت ابوالحسن علیهما السلام  
 او نوشت که بخدا شکر که **ما قاصد** را از قاصد بنام خدا و بزرگان  
 رحیم بدست که نام او یحیی بن درویش امر کرده که آگاه گردانند که او  
 برای محتاج الیه از این خود بجز کرده ام و اینچنین شد ام در اطعمه و این  
 و گرفتار و بیرون و فساد و حجاب و تمام و نور و باده و غیر آن از این  
 تدبیر استقامت را چنانکه بدین رسید و تحقیق که تفسیر کردم برای  
 این یحیی بن از محتاج الیه و دستور العمل او می توان بود از این خود  
 و آشامیدن و گرفتن و فساد و حجاب و غیر آن از این خود  
 و ساقی بدن او محتاج الیه بدین ایام یحیی بن که حضرت  
 حق سبحانه و تعالی بدین از این خود تلافی ساخته تا آنکه برای او در  
 که معالج آن خود وسیله او حاصل کرد و بدین فرید و بر وی  
 از مرض ضعیف است از او و تدبیر که می تواند مضرت و ضعیف است  
 از غفلت و تعریف که مفید معرفت است و بیان بر مطلب محمل  
 برین و صیانت که انشا با این اجسام بقدرت ذوالجلال و الاکرام  
 بر شال سلاقم شده سال آن دل و عمل آن عود و مفاد  
 و خاشاک آن سینه و زمین آن جسد و معاونان دست و پای  
 و چشم و لب زبان و خزان آن معدن و حکم و تعریف است که در

با و مرجع است توجه و مقبل بدین تمام معاونان در نزول  
 گردانیدن و در و گردانیدن و ساختن چیزها چنانکه سالک ایشان  
 اشارت فرماید و باید و باید آوردن و بردن سالک از جای مجای و چشمها  
 دلالت می نمایند او را بر این از وفای بیت زیر که ملک چنانچه شان  
 بلوکات در این سرده است که بیرون و وصول با و ممکن نیست  
 و چشمها با وجود آنکه گفته شد منزله دل چنانچه برای و **سبحان**  
 که ظاهر امر در دلان چشم ملک چنانکه قلیل لایزال ملک شری است  
 ایضا چشم است اشیا خارجه از ساختن حضور ملک بجز  
 و جامع قشای چشم بجز با لذت و سرور است چنانکه وجود  
 چراغ بیست و نیت و مناسبت بفرج بخش است همچنان و جدا  
 چشم نیز مستقر است یا ایجاد حش و انوار است چنانکه چنانچه  
 سبب رغبت و هربت با مورد لذت و از اشیا کریمه همچنان چشم  
 موجب حش و انوار است از صور و چهره و بوجوه حش و دلالت  
 چشم ملک بمنزله چراغ بودن و برای ملک چنانکه لفظ ایضا منفع  
 از آنست تقارین و متحد قائل اگر گفته شود که این منکرین  
 چنانکه برای چشم حاصلند برای اکثر خواص بلکه جمیع ایشان  
 حاصلند پس تخصیص ایشان بچشم چه بیست تواند داشت گفته

کمی است و بود که متناهی و متصل است با آن که چشم الطاهر است  
و نسبت به عقل از سایر حواس چنانکه در موضع خود مستقر یافته  
بیشتر است با آنکه در مشاهدت چشم بجز این نسبت با حواس است  
ظاهر و غایت و صریح دارد از جهت حصار جسد و نگاهبان بود  
کوشش اندر دخی آوردن بر ملاک هر چیزی که موافق او باشد زیرا که اینها  
قادر نیستند که در آوردن با نگاه که ملاکشان فرمایند و ملاک خود  
اشان فرموده سر پیش افکند سخن شنوند تا از ایشان شنیده و از کد  
بعبارت آن جواب گوید یا را در سخن و در بیان از آن چهار کلمه است  
الایه یا که از اینها است هوای مستنشق قلب و با قوت باشد  
مکرر بدینا نهی قوت کلام و این آلات بعضی از بعضی مستغرق  
نیستند و بعضی نیکو نمی آید مکرر جمع و تفرید او در بین دیگر که  
زینت میدهد کلام را چنانکه ناچار است که چوب سزاست زینت  
میدهد او را و همچنین دو سوراخ بینی که بشمار سوراخهای سزا  
و بینی در می آورد بر ملاک خود را که دوست دارد از بویهای خوش و  
وقتی بوی بد آید که ملاک موافق باشد بدست نشان فرمایند تا  
تجارت شود میان او و آن بوی و بر ملاک با اختصاص بصفات  
ملوک عظیم ایشان و اضافت بهیات سلاطین رفیع المکان

و نیز

ثوابی و عقاب نیست با رعایا و خدام او هست و عذاب و سخت  
از عذاب ملوک قاهر و ددنی و ثواب و فاضل تر است از ثواب ایشان  
عذابا و اندوه و ثواب و فرح و اصل اندوه و در سزاست  
و اصل فرح و در ثوب هر دو کرده است و ثوب پرده است از آنکه پندار  
که در معدن و اسرار اکثر احشای محیط است و در سزاست و کوردها و ثوب در  
پیوسته است بر دوزخ است که آثار فرح و اندوه در دوزخ ظاهر میشود و کور  
که مراد ثواب با مصالح از ملائمت مطلقا و مراد عذاب با مصالح از غیر ملائمت  
مطلقا و مراد با مصالح ماد است و بیان آنکه ماده حزن و در سزاست و ماده  
فرح و در ثوب کلمه است است که علت قار و حزن و در سزاست **یکی**  
غالب و کدورت روح مانع حرکت است بخارج بلکه باعث حرکت است  
بداخل و **یکی** بخلاف پیوسته است با جسد و وجود این دو وصف متعلق  
انقباض و مکرر اعضاست و آن مانی حرکت روح است بخارج بلکه  
ستد حرکت است بداخل و شل نیست که ماده از این دو چیز سودا  
و سبز و عای مولات و همچنین قایل فرح نیز و چیز است **یکی** بقت  
بعضای روح چه رقت و صفای بعد روح است برای حرکت بخارج  
**یکی** بطوبت و دیونت اعضا جسد و از این دو وصف هم عضو  
برای انبساط و تنگد که سبب است حرکت روح است بخارج و **یکی**



که ماه این روز میخیزد و دوازدهمین روز است که در این  
مخاطب است لیکن زیادتی اختصاص از این بخون در این است که  
غالبه شاک پرمان آن تواند کرد و وجه اختصاص است  
پیوستگی رنگ است بوجه و لهذا در این حال که از لوازم شدت  
فرج است که در این است بیکریه و اگر تامل کرده شود که وقت  
ظهور آثار فرج و حزن در وجه از غما و غمدهات مقتضای  
می شود انتی و این عروق را با اندامها از غما و غمدهات  
بر این غما است چون دوایست از عروق آنرا موضع در دینهاست  
**مترجم گوید** که نایم شقایق حدای تو همان سابق و لاحق بیام از  
سلاطین و احباب قایق مشتق میشود که حضرت مدبر خلایق  
و مرئی جاد و دقایق جلالت و علت کلمه زمام مدام مملکت بد  
بخت کفایت و قبضه ولایت نهاده او را بسلطنت و قهرمانی از قلم  
شرف اختصاص است متاثر بخشید و بعضی موهبت و کمال غایت  
جایگاه اهل این مملکت را سحر میفرماید و اگر تامل و تدبر از غما  
فنا و غما بدو هر چه و مریح مصون و مامون باشد و چنانکه در غما  
از اوقات بواستد صبر و استمداد شوق سعادت و سعادت  
بوی نوع تعبیه فرموده و طریقه واصلت بیان ایشان مفتوح است

تاد در ضایع و طار وادی ضرورت است که در این بلوغ و جود  
می نماید و از ملوک این طریق در ضایع و طار و جود  
جایز نیست است و همچنین اجزای این همگی که در این بلوغ و جود  
و فرج طریق و اصولی که در خدمت یکدیگر ساخته بعنوانی که در ادای  
مبارک ایضا الحوائج یکدیگر در قیقتا امر می کنند و این بلوغ و جود  
و مصدق احوال اجله محققین است که محض در با تحقیق و تدبر  
علی الاطلاق در دین غایت و دودیدن پاک قوت جامع است  
که او را در هر مرتبه و با آن شانی و مکانی دیگر است و همواره  
بازن خالق با اختیار و نافع و است دفاع مضار ما فی البدن و قبل  
و شغل است و لهذا اطباء بصر میباشند با مریض و قیقتا فی العلا  
یا ادواء شکستخ تمثالها الذوا با دویر متضاده معالج و مداوا  
میفرمایند و از مضرت بعضی و دویر بعضی را مریض محابا و مبالاست  
بینمایند انتی و بدان ایامی که در این صدد بشارت  
قشده و حزاب را که او را تعاهد و تزیینت کنند بهمارت و آینه بختی  
که آینه یاده از قدر کفایت نباشد تا آن زمین را غرق کند و کمر آن  
نیز نباشد تا تشنگی زمین باقی ماند و ایم معی را باشد و در پیش  
بیا و نباشد تا آینه و قمار باشد و اگر او و تعاهد کند و در دعوت

تفصیل و زنده ناسد شود و در او کیمیا های طاهر و زنده و چرت جسد  
 شالست و در زنده و زنده غنیمت و صلیح و صحت و مویج های غایت  
 در بدن نظر کن یا ایلموین چیزی از طعام که موافق معد و متقی  
 بدن و کوا را طبع تو باشد پس آنرا برای خود بقدر و مقدار کرده  
 غذای خود ساز **سیر** که بعد از این مقدار بدن و فطر که مرتبه  
 عقل و هیولانیت بسبب که از طبع و اضای طاهر و استعداد عقل  
 بآن برای و حاصل است بمثل زینت و شایسته و خراب که بر تو  
 الهی و سعادت از آن بآب عمارت فضا و طبع و عیال بر وجهی که از  
 زیادتی افراط و نقصان و فطر عاری باشد بر سرجه کلای عیال  
 که در یکسانند و اگر اعیان با الله بر وفق شرافت ذات معطل ماند  
 یا بیلیت افراط و فطر متلا شود بخارج شرافت از و زوید  
 و چون حاذیر سوال است شرافت حال صاحب عادت که بفکر شرافت  
 بیکلی قوتی از حق و عملی قدم همت بر تارک غلبه نهاده خود را باطل  
 علیین در جات ملک ساند **سیر** غلام همت و الا لایم و کلام که هر  
 آله در زیارت افلاک است و به حال کسی که از از وقت و فعلی و سعادت  
 کبری محرم ماند و هر که غرض از صرف لذات جسمانی و شتهای  
 فانی نماید و بشاید در آن سهم را که منعم شود که لذت افلاک از آن

و کمالها را نشاند تا آنکه حکم اولیای کالانعام بلام اضایب  
 با سفلایان در رکات حیوان تزلزل نماید **سیر** هر که از ملک  
 هست نصیبی از زیور تراشید بوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک  
 و بدان ای ایلموین که هر یک از این طبایع چیزی را دوست میدارند  
 از غذاها که شاکل او باشد پس چیزی که از غذاها که شاکل جسد  
 باشد و هر که طعام زیاد از مقدار حاجت بکار برد از آن غذا  
 نیاید و مضرت پیدا کند که بقدر حاجت بکار بردی و نه زیاد و  
 از آن غذا یا بد و منفعت چند است این حکم است که مذکور شد  
 بر طریقت آنست که هر صنفی از صنایع طعام را در وقت خود بکار برد  
 و دست از طعام باز داری وقتی که هنوز بعضی از آنها باقی باشد چون  
 بر توجه عمل کنی حجت بد و نشاید و بخت برای تو حاصل شود  
 بخود یا ایلموین کرم را در زمان و سردی و در ایاتان و  
 در بهار و پاییز قدری که مقتضای وقت و شوق تو باشد **سیر**  
 که مراد بکرم و سرد کرم و سرد بالفعل و همچنین مراد بکرم معتدل  
 بالفعل است و مراد بوقت یا وقتی از اوقات چهار است چه قدر غذا  
 در جوف غنچه قدر غذا است پس بری و علی هذا یا وقتی از اوقات  
 غذاست چه قدر غذا در جوف غنچه که اگر غذا در او معتدل باشد



غیر قه غذا در روزی که نباشد و وجه تخصیص این غذا به یقین  
 آنست که در زمان چنانکه در مساله تعاقب می شود حرارت  
 متوجه باطن است و ظاهر محض برودت است پس اگر باطن نیز  
 بتناول اغذیه بارده بالفعل نیز متبر شود بجهت آنکه بیست لای  
 بر ظاهر و باطن حرارت غیر متعین شود موقوف حاصل شود و در  
 تابستان برودت متوجه باطن است و ظاهر بکشف حرارت است  
 باطن نیز با استعمال اغذیه حار بالفعل متعین شود لیکن بواسطه  
 غلبه حرارت بر ظاهر و باطن حرارت غیر متعین شود اخلاط  
 وارواح محرق شوند و هلاک می رسد و از اینجا سبب تخصیص  
 معتدل فیصلین در معلوم شد انتهی و استداکن و طعام  
 بهیضی که سبک تر باشد از چیزهای که غذای قوی باشد بحالت  
 وضاحت و سبک و زمان **مترجم گوید** که وجه تقدیم اخلاط  
 آنست که تا غذا بقوم بعد نرسد از طبیعت تاثیر می شود و درجه  
 انضمام و مرتبه کیلوسیت نیز سبب قه بعد مطبخ اغذیه  
 و چون تقدیم اخلاط نمایند بقوم بعد میرسد و هنوز الطف  
 نرسیده و شاید که سبب حرارت قاصر بعد و سبب تاخر لطیف  
 فساد عارض الطیف شود بخلاف تقدیم الطیف که اخلاط بواسطه عدم

معتدل تا اثر از حرارت قاصر عرضیه فساد نمی شود انتهی و باید که قوت  
 خوردن قه روز از زمان بود که هفت ساعت از روز گذشت باشد  
 یا کمتر و هر وقت در روز یکرازه باشد و آخر روز چنانکه در  
 دور و زنده نبوت غذا اتفاق افتد بدین ترتیب بر وجهی که در  
 و کم از قه محتاج است این نباشد و باید که شرا قه بعد از طعام از این  
 شرا بکشد باشد که ذکر کرده می شود و شرا آن حالات **صفت**  
 میوز متعین در طر و بشوید و بنجید باشد در آب صافی چند آنکه تصد  
 چهار انگشت آب بر سر میوز بایستد و آنرا اگر زستان باشد سه روز  
 در آن ظرف بگذارد و اگر تابستان باشد یکشنبه روز و اگر باران  
 میوز باشد اولیت و الا آنی باید شیر که چرخند و از آن چنان شکر  
 در نهایت صفای و خفقت و بر اقل و قابل سر می و کرمی باشد و بزرگ  
 و از صفات اخیر دلائل است که بر سبب آب بعد از آن آزاد که  
 کسد پاکیزه و بهیض تا آنکه میوز متعین شود و بهیض تا آن  
 و صافی کسد و سر که در انداخته و دیگر بار در دود کسد و  
 آنرا از دیگ بخوبی اعتبار نمایند و باقی نرم می جویند تا با چهار  
 برده و در آنکه باند بعد از آن که بر تدریج صافی بگذارد و بر سر آن  
 و از آن بعد از آنکه بکشد و قه نرسد و در بعضی نرسد

نیمدم مصحکی نیمدم نفعان نیمدم گفته بخت دریا بخت  
 کرباس هکت برشته ناک بندند و کفر برشته ایچو که بخت  
 و خردیل باشد بسته بان چوب یا بجه کرباسی که داروها در بسته  
 در دیل بیاورند و مقدار مجموع از آب و غسل ام نیمو بختیاد  
 بکتد و میجو شاند تا بقدر غسل از مجموع کم شود بعد از آن  
 یا بجه کرباس را میماند تا آنچه در او باشد اندک اندک فرو رود  
 صافی کنند و سر که در دست در ظرفی گذارند و سه ماه سر آن ظرف را  
 هر چند بعد از آن بکشایند و بکار برند بشرقی از بنیل و قیر یا و قیر  
 آب بقی قیو که طعام حوزده با شیمی درج از بن شراب یا شام  
 چنین کنی این خواص بود بفرمان خدا در آن روز و در آن شب از هر  
 و امراض مرد که موجب ضعف باشد و بادهای یوزی و اگر بعد از آن  
 میل آب داشته باشی نیم چندان که از این شراب اتفاق افتد  
 آب بنوش تا موجب صحت و قدرت بر بارش و کثرت حفظ شود  
 و چون صلاح بدن و قوام او بصلحام و شراب اگر صلاح کنی  
 بدتر باین مرد و صلاح آید و اگر فاسد کردی او را باین مرد و  
 فاسد شود و بدان که قوای نفس تابع مزاج بدن است و مزاج بدن  
 تابع تغذیه و این چون هوا را به مرتبه سرد باشد و بکثر سردی بدن

کرد و اگر بر بالقیل شد و معتدل بود مزاج بدن معتدل باشد  
 زیرا که خنجر خنجر و قلمی ای جام بر چهار خطه دارد است صغرا  
 و یون و بلغم و سودا و از این چهار گرم و سرد و هر یک از این و غلات  
 دیگر کرده چنانکه یکی گرم است و دیگری سرد و دیگری خشک  
 و دیگری مرطوب و خشک پس این چهار را بر چهار جزو از اجزای بدن  
 قیمت کرد بر سرد سینه و شریف و شکم و معده و سرد و هر یک  
 و بدنی و درهن از خونت و سینه از بلغم و باد و شریف از مر  
 صغرا و شکم و معده از سودا و **تیمم کوب** که شریف غشوی  
 چندانست که بر اضلاع خلفه واقع شده معلق بر شکم و اضلاع خلفه  
 ضلعی چندانست که در زیر اضلاع سینه است و تنیه ایشان بخلط  
 بخت مختلف آنهاست از استدان استی و بدان که جزو از این  
 سلطانیت است و قوام و قوت بدن بدو است پس باید که وقتی که  
 اراده خواب باشد اول بر جانب راست بخوابد از آن بر جانب  
 چپ از آن دیگر بار بر دست چپانکه در وقت برخواستن بر جانب  
 راست خفت یا شیمی هم از آن طرف بر بخوابد **تیمم کوب** که فایده  
 تحسین بکار است از آنست که غذا بقوم بدن میخورد شود  
 چه قومن بدانکه در تیریم یا زلفه بجا بیست واقع است



و بنا برین باید که مقدار این خبید در بقدر اندک از غذا باشد  
 بقدر معد و آن مقدار که از مزاج بقدر وسعتش و تقریباً  
 و فایده بر جان چسبیدن تا با آنکه تا یک دهم از معد شود  
 و حرارتش و بطبع غذا افاضت کند و مقدار این خبید در بقدر  
 هشت ساعت باشد تقریباً و فایده بر جان راست خبید در غذا  
 آنکه غذا از معد معد شود و بیکروا و مقدار این در دو  
 تخم این معلوم شد که اختیار این وضع در وقت خواب برای  
 تخمین طبع و نحو و مضامین است که مضامین حاصله  
 و ترکیب مضامین و طبع و قسور و مضامین فساد یافته  
 و این معنی بواسطه مشارکت مؤدی و فساد حال دماغ است  
 که مستقر سلطنت مخزن قافیه است و باید که بیداری شب  
 حادث کنی چون بعضی از شبها در باشد بر نخیزی و بخواب و بگوید  
 و با نجات از کسی که از قضا و حاجت فادع شوی و بگوئی که نود و هفت  
 که در زمانه دلتجا موجب است و فیه است یعنی بواسطه **مهر محمد** که  
 نشانه این صریح است و فیه است که درین یا فیه است معنی مضامین  
 و معنی ترکیبی است که در معدون و چون تا این حالت غالب است  
 این حاصل داده و فیه است که با فیه است و معنی ترکیبی

است که در وقت که در معدون بواسطه این جمله امراض است  
 یا مستحق الی است غالباً با دماغ تا که در همراه صاحب دوات  
 باعتبار این او داده و فیه است که تا این است و با آنکه درین جوی  
 که آن است و آنکه در جوی بود که با رقبه و بطبعش باشد و فایده  
 اگر با فیه است که در دماغ تا که در همراه صاحب دوات  
 سوزش کند و گوشت بر دندان سخت میگرداند و اشتها را  
 میآورد و حرارت که بر کفیه است و با بزرگ برین دندان میفتند  
 و در دندان سخت و دلتجا مضامین است که در دندان است و فیه است  
 میگرداند و مضامین است که در دندان است و فیه است  
 خواهد که در دندان او از امراض این باشد که گوشت  
 خوشه و در زمانه و بعد و در وقت که در دندان است  
 تجزیه و معانداتی و جزو دندان که در وقت خون نمایند که  
 خاصیت این را در وقت که در دندان است که در دندان است و فیه است  
 و هر خواهد که در دندان و سفید باشد بگوید معانداتی و جزو  
 که در دندان است و فیه است که در دندان است و فیه است  
 بدین محبت چهار است **اول** من گوید و آن از وقت که در  
 تا زمانه و فیه است که در دندان است و فیه است

طاعت و استیلا دارد **دوم** سرشار جوانی و آن را با نژده سالگی  
 تا بیست سالگی درین سن صفا و بریدن مستولی بعد و غایت قوام بدن  
 و احکام مزاج درین سن توان بدورد و غایتش تا سی و پنج سالست  
**سوم** سن کجولت و آن از سن سی و پنج سالگی تا شصت سالگی  
 و درین سن مستولی بدن و مو و است و غایت کمال عقل و زیرکی  
 و آنچه مقتضای آن باشد و چون پیشین امر و فکر و در عوالم  
 امور و مواضع بر مردم درین سن توقع توان داشت **چهارم**  
 سن پیری و آن از سن شصت سالگی تا آخر عمر و درین سن  
 مستولی بدن بلغم باشد و احوال شخص در خیال نامضبوط گردد  
 و آنچه در وقت طریقه شایسته بیداری کند و در وقت بیداری میل  
 طریقه اول و احوال است و کثرت روی نماید چون تذکر احوال گذشته  
 و نسیان امور حادثه و کثرت وسوسه و خیالات باطله و درین سن  
 صفا و تیر او تبخیر زایل شود و ناخن و مو و پر روید و لایزال جسم  
 او باد و باغکاسل است تا آخر عمر و از آن سبب که مستولی درین سن  
 بلغم است و از نشان روی او تری و کثرت و درین سن مستولی  
 بدن میگرد **پنجم** که سن شایسته دو مرتبه است یکی آنکه  
 در اوقات پیری است و آن از پانزده سالگی تا بیست سالگی است

تا سی سالگی یا سی و پنج سالگی علی اختلاف از مرتبه الاستیلا  
 و درین سن پیری و آن از سن شصت سالگی تا آخر عمر است  
 و درین مرتبه در نژده از زیاد است و آنچه مشاهده میافتد  
 از رویان جال و کال و قوت و جلاد و تاون و نیز با باشد  
 که بعد از بیست سالگی و نمانهای طواضی میفتد و باز روید  
 و این در لیاقت بر عدم و قوت نماند و درین مرتبه و چون  
 مرتبه اولی با سن صبی و ظهور و نمو شریکات میباش  
 علی هذا حضرت قلیتکم ابتدای جوانی را بر بیست سالگی  
 تخصیص فرمود و الاظهار است که نهایت سن جوی پانزده  
 سالگی است فاقم آنها اینست این معرفت از محتاج  
 از جهت بیست و یکم و احوال و بر سبب احوال و اکنون درین  
 میگویم برای تو اینست اولاد و آنچه احتیاج از او محتاج الیه  
 و آنچه رعایت او و احیاست در هر وقتی از اوقات خوب  
 خواهی که چنانکه کنی باید که وقتی فایده شود که دو نژده روز  
 از ماه گذشته باشد تا با نژده روز که چون چندین  
 صحت بدن تو گردد و بعد از آنکه ماه در نقصان افتاد جماعت  
 نباید کرد مگر آنکه محتاج باشی یا خرج خون برای آنکه خون



در بدن بنقصان بود و هر نقصان می پذیرد و بر او می آید  
 زیرا که می باید و باید که تکرار حجامت بسبب آن شخص است  
 شایسته است که هر چه در یکجا میگرداند و میبرد و میبرد  
 و حجامت را در هر چه از او میبرد و در هر چه از او میبرد  
 خون از رگهای خورده که میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 و دلیل بر این است که ضعفی که تابع حجامت میبوی و میبوی  
 که تابع قصد میباشند پس حجامت قطع یعنی که بر قفا نام می  
 گزاری و همچنین حجامت خلعین یعنی آن موضع که از آن  
 حجامت کاه که میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 قریب با آنجا موجب خفت سر و روی و چشم باشد و نافع بود  
 مردمان را و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 و کاه باشد که حجامت کند زیر دهن را جهت طلاء و آنجا  
 که در دهن و زبان هم میرسد و جهت واد کردن و نافع  
 و غیر آن از او بجای که در اجزای دهان هم میرسد مثل  
 زبان و غیره و حجامت میان مردم و شایسته نافع بود و حجامت را  
 که بسیار و شایسته و نافع باشد و حجامت شایسته است  
 بدین از آنکه نافع باشد و نافع باشد و نافع باشد و نافع باشد

عینه

تخصیص به جای که میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 شود و در مایه را لیکن بدین از او میبوی و میبوی و میبوی  
 که از او غشی شد بدین از او میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 تواند بود و تخفیف در یکیدن موضع حجامت است بدین وجه که  
 او را که میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 زیاده از او میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 میکند بدین وجه که زیاده میبوی و میبوی و میبوی و میبوی  
 نیل به سر شود و تکرار میکند و جایگاه بیش از آن که میبوی و میبوی  
 نرم و موضع بیش از بدن بر وزن بیش از بدن و در حجامت  
 حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت  
 بدن در وقت قصد بر وزن حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت  
 حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت  
 بر سر یک چکانند تا آن موضع زود ملحق شود و ضرر بمقصود  
 یعنی شخص که او را قصد کرده اند و میبوی و میبوی و میبوی  
 فتح فیض را بمقصود بقای و آورد شده و توجیهش است که در وقت  
 بسبب منع سرعت انجام مانع ضرر بمقصود است و حجامت حجامت  
 که بقیه مواد فاسد خصوصاً ریا حجامت حجامت حجامت حجامت حجامت

بطور تمام بحصول میرسد و باید که فضا در وقت  
نشین بر موضعی نه که با موضع گوشت کمتر باشد چنانچه  
قلت لم باشد و بدانکه لم فصد جمل الذراع و قیفا لپیشتر با  
از الم فصد دیگر وقت از جهت صلابت و سختی پوست در موضع  
این دور است و اتصال الحلبه ایشان بعضی اما فصد با سلیق  
و اکمل از الم کمتر باشد و قوی که گوشت بر زیر ایشان کمتر باشد  
یعنی مقصود از پزیر نباشد که جمل الذراع رکیت  
ظاهر که کشیده است از انسی ساعد تا اعلای و انجا و حتی او  
میرود و قیفا رکیت که ظاهرات نزد ما بعضی که موضع اتصال  
عضد و ساعد باشد مابین اعلای ساعد و انسی و قیفا لپیشتر  
یونانی و در اصل که گفته اند بعضی رکیت و قیفا لپیشتر است  
و اکمل رکیت مابین قیفا و میل او با سفل ساعد از وسط  
انسی و پزیرات و او نیز یونانی است و اصل او کلا و  
یعنی مرکب از قیفا و با سلیق و اکمل معرباوت و بعضی را  
کان آنت که عربی یعنی هر زدن و چون آن رک با واسطه  
استماع او از دور زدن شد بدین الصبح کحلی الوقت لهذا از اکمل  
گفتند و با سلیق رکیت مابین اکمل که سلیش با سفل ساعد

مشتراک

مشتراک از وسط او و با سلیق در اخت یونان بعضی ملک  
و چون او بواسطه اتصال شقیق و مرغ و پیر و جاب و صد  
اشرف و قیفا لپیشتر با سلیق گفتند و باید  
موضع فصد با آب گرم نمکید و تخمین کنند خاصه در زستان  
از انجا که پوست را نرم کنند و لام را کمتر گردانند و فصد او آسان  
و پزیر از فصد و حجامت بد و از ده ساعت از مباشرت زنان  
اجتناب باید کرد و باید که حجامت در روزی کند که هوا صاف باشد  
و هوایری و بادی سخت نباشد و خون چندان بکیرند که لون  
او سفیدتر شود و در آن روز حمام نباید رفت که موجب ضرر شود  
و بعد از حجامت بر سر بدن آب گرم باید ریخت لیکن نزدیک  
آن ساعت که حجامت کرده باشند و حمام بعد از حجامت بدون  
انقباضی از روز سببهای دایم میشود و چون سر و بدن را  
از حجامت بشویند یا بچرخانند از قریب یا از دیر بر موضع حجامت  
باید نهاد و مقدار یک نخود از قیفا و رکیت که تر یافت  
فاروق باشد بر سر شربت یا همان بدون شربت یکار باید  
برد پس اگر تابستان باشد شربت میخچین مفصلی باید خورد و غدا  
سکاج و موصی باید کرد و در عن نتعنه و کلاب یا الله که



کافور بر پاید مالد و از آن شرابی که یاد کردیم بعد از طعام  
استعمال باید کرد تا اثر باشد از لقوم و بر صدمه و جدام  
بفرمان حق تعالی و همچنین نکیدن ناله ای یعنی تار باشد  
در حاله قوی نفس و حیج خفت و احتراز از طعام شود و  
بعد از جماعت واجب باشد بخار فانی ساعتی تا سیاه من  
گردد از جرب که کجین عضلی کجین است  
که از سر عضل می آید و ضعفش شود و در قرابادیات  
مذکور است و سبب جرب مرقه کوشی است که با سر کجی باشد  
و مخصوص کوشی است که کجی باشد و در سر که زمان  
کناشته باشد و اگر زمستان باشد کوشی نه بود  
و در پستان از آن شراب که یاد کردیم بنوشند و بر جرب و جرب  
که با او کلاب و اندکی شل باشد جرب نباید و جرب  
باید کرد و از آن که حرکت و غضب و جمامه و شل  
آنت که چند کند از خوردن ماهی و تخم مرغ یا یکدیگر که  
اجتماع ایشان در بدن از آن مویچه در قوی و دیاج شود  
و در دندان می شود و خوردن شیرینید یا یکدیگر مالد  
نقر است و در بعضی نفع بهر یافتن جمع شده و مداومت

خوردن بیان مولد کفایت در و خوردن چیزهای  
و گوشت نکند و ماهی شود بعد از قصد و جماعت مالد  
و جرب است و مداومت بر خوردن کرده گوشتند و شکمبه  
وروده و امثال آن مضاعف شایسته و در خواصم است  
مولد قوی و اعتدال آب سرد بعد از خوردن ماهی تان  
مولد قوی و خوردن اترج در شب موجب قلب عین و سود  
حالت و ماست زن حایض مولد جنام است و در زن  
که از آن مستول گردد و جماعتی که در آن می مستغرق نگردد  
و یا شایسته و جماعت از بی جماعت بی توسط عمل موجب جرب  
فرزد باشد و بسیار خوردن تخم مرغ و امان او سبب دیر  
سپرد و ریاخ معده می باشد و امثال آن تخم مرغ بخت  
مولد ضیق النفس است و خوردن گوشت خام سبب کرم  
شکرات و خوردن انجیر و دام سیبانه سبب شکرات  
و شراب سرد بعد از چیزهای گرم و بعد از شرب سبب فساد  
و غمات و بسیار خوردن گوشت صید و گوشت گاو  
سبب خبط عقل و فساد زهر و تلبه ذهن و زاموشیت  
و چون اراده در خواصم باشد و بر سر تحقیق باشد ابتدا

با یکدیگر باید کرد و بر سر نخ سوزان باید ریخت تا موجب  
از دور سوختن شود و بعضی چغندر گفته اند و باید که  
ترکیب های جام بر مثل ترکیب دنت سر است  
و خنک سرد است و گرم است  
و غایب گرم است خنک و شفت جام بسیار است و در وقت  
با اعتدال بدنت و شقی جسم است و ملین عصب و در وقت  
و مقوی اعضا و کاردی و سوسا و شفاست و کما زنده نشود  
و طویات سفتند است و چون خواهی که در جام آن سوزد  
این را خنک است که چون بگردن بدن بر وزن بنفشه و اگر  
خواهی که زود کشتی و ترازا استعمال آن زخمی شود و شفا  
و سیاه شدن لون بدن نرسد اول بدتر با آب سرد بشوید  
و بعد از آن زود را استعمال نما و هر که راه دخیل جام  
برای استعمال زود داشته باشد باید که بدوازده ساعت  
پیش از آن از سیاحت زنانه محترز باشد و مراد از این دوازده  
یک روز تمام است و باید که آنکه صبر با افاق یا محض زود  
اندازند یا این هر سه باید که هر چه کتد و از مجموع یا هر یک  
اندر زود اندازند و هیچ از این داروها در دنیا بدندانست

تا آنگاه که زود را با بی کریم که در دو یا پنج یا هر پنج شریک  
بنفشه جوشانیده بکشند و از این مجموع یا هر یک چندان  
در آن آب باید انداخت که آب بوی آن بگیرد و باید که زود  
زود مقدمه ثلث زود باشد و بعد از زود بدتر با آب یا دیگر  
که بوی زود بر دوش عصاره و خا و سعد و فوق کل و سل  
خواهی که از این جمله و خواهی مجموع آن و هر که خواهد که  
این را نشاند از سوزش زود باید که در وقت استعمال آنرا کمتر  
تقلیل دهد و کند و چون عمل خود کرد بدنت آن بسیار  
نماید و دستها را بر وزن کل و چربان و اگر عیاذ یا بافتن  
سوزاند بکیر و عدس و مقشر و پیاسند و دیگر که کلاب بر آن  
که سوزند یا شیطلا کنند که بهمان وقت عمل می خواهد شد  
و از جمله چیزهایی که منع کنند زود را از آنکه سوزد و بدن  
بسیار کند آنست که بعد از استعمال آن موضع بکیر و زود  
کل نیل یا لند و هر که خواهد که از پنج شانه این را نشاند  
کرد و وقت تقاضا بول را حذر نکند و اگر خود بر پشت  
چهار یا ی باشد و هر که خواهد که از زخم معده این را نشاند  
باید که آنرا از پی طعام آنجا خورد که معده او از هضم طعام





و هر کس خواهد که دندانهای او فاسد گردد باید که بعد از شستن  
 دندانهای خود و هر کس خواهد که از بر قان ایمن باشد باید که  
 در تابستان با ساد بخاند و در او بخشاید و در نو و در  
 زمستان باید که چون در خانه را نکند و در پیرون نیاید  
 و هر کس خواهد که جدا از غایله و یا ح ایمن باشد باید که  
 در هر هفته قدری شیر بخورد و هر کس خواهد که در معدن او  
 طعام نیل ندارد باید که در وقت خواب بخاک سابقا گفته شد  
 او را بر دست استخفید و بعد از آن بر دست چپ و هر کس خواهد  
 که بلغم در بدن او کداخته شود باید که هر روز با ساد قدری  
 از جوارش بنیز چون جالینوسی و فلاسفی کاربرد و بحمام و یا  
 و آفتاب نشستن مواظبت نماید و از هر چه سرد باشد احتراز  
 کند و هر کس خواهد که صغیر را از بدن خود قطع کند باید که  
 چیزهای سرد و تر خورد و آسایش اختیار و حرکت کمتر نماید  
 و نظایر اینها که محبوب بود بسیار اندازد و هر کس خواهد که  
 از احراق سودا ایمن باشد باید که بر تیره کردن و ضد عفونی  
 و استقامت ایمن مواظبت نماید و هر کس خواهد که از بادها  
 سرد خلاص یابد باید که کمتر نرم و مالیدن روغن در بدن و کما

بایکدم و نشستن بآب زن را لازم شناسد  
 در عیال طباطبائی با طریقه بزرگ را گویند که آب که خاشاک  
 محله در آن جوشانیده باشند در آن کتد و بیمار را در آن  
 نشاند و از هر چه سرد و خشک باشد احتراز کند و بر  
 هر چه گرم و تر باشد مداومت نماید و هر کس خواهد که بلغم  
 از بدن او زایل شود باید که هر روز قدری از صغیر کاربرد  
 بر روی آنکه سافرا در اوقات گرم احتراز از استنشاق و خلو  
 معدن واجب باشد بلکه درین معنی باید که اعتدال  
 مرغی دارد و وقتی که حرکت کند باید که غذاهای سرد چون  
 قریص و کباب و سرکه و زیت و آبغون و مانند آن  
 تناول ننماید که قریص و قریص طعمی است و صغیر  
 برین وجهست که ما حراری زرد و در آن نانخوری چون  
 سرکه و مانند آن میگذارد و میگذارد تا خشک شود  
 و بعد آنکه سفرد و وقتی که هوا گرم باشد زیاده کار باشد و عظام  
 که بدنهای ایشان را فرمود و شک ایشان خالی باشد میسوزند  
 بود و طایفه را که بدنهای ایشان فریب باشد و سافرا از  
 اصلاح آب چاه نیاید و آن برینجه تواند بود که آب



هر منزل با آب تنزل دیگر میامیزد یا خود از یک آب بیشتر باشد  
و واجبی است که با ساقه قدی از خاک سکن او باشد و بهتر  
که برسد اندکی در ظرف کباب ناخته بر هم میزند تا آب بخت شود  
بعد از آن صافی کرده محلی شامد که بسبب بنخل آن آب طبیعت  
آب خنک و کبر و بهترین آب برای مقیم و مسافر آبی بود که با خاک  
منبع او از جانب شرق بود و سبک و صافی باشد و افضل آنکه  
در میان شرق و مغرب صافی جاری باشد و افضل واضح آنکه  
با وجود آنکه اصاف که بر شرم هم جاری او بر تلای خاک باشد  
که اگر چنین بود در زمستان گرم باشد و در تابستان سرد  
و شکم را نرم دارد و ناخ باشد احباب از حیجان  
که ظاهر امر ادبیران ما بین شرق و مغرب جریان از جنوب  
به شمال یا از مغرب شرق و این مؤید قیاسات که جریان  
منه کور از جمله محامد است چه بر تحقیق این دو وصف  
ریاح شمالیه یا مشرقیه را و هو به یکصد و اصلاح جوهر او  
پیماید و وجه افضلیت جریان آب بر تلای خاک آن تواند  
بود که خاک بواسطه تخلخل جوهر مستعد مقتضای سبک  
تعاقبات و بسبب آن در زمستان سخن آبت و در تابستان

سرد آن بخلاف خاک که سبب کثافت جوهر این استعداد  
ندارد و اما آبهای شور و کوران شکم را نرم دارد و آب  
بر قریح بسیار زیانکند و اما آب یاران سبک و شیرین و صاف  
و ناخ است اما از این شرط آنکه زمان بسیار در یکجا ایستاده نماید  
و اما آب بعلایم یعنی طایفه که سبب آبت و آب بهینای شوند  
گرم و غلیظ بود و در تابستان بخت آنکه از سبب بسیار یکجا ایستاده  
و آفتاب بر وقت افتد است و هر که که بران مداومت نماید صفای  
بسیار در بدن او متولد شود و سیر او بر دلش گردد و چون ذکر  
کردم درین کتاب آنقدر که دین فتن کسی که عامل آن باشد  
کفایت بعد ازین ذکر که جماعت را و اوقات شایسته آنرا  
چون اراده بسیار شد داشته باشی باید که اول شب نزد یک تلای  
نروی چه در زمستان و چه در تابستان برای آنکه در آنوقت  
معه و عروق مستی میباشند و جماع در حال ستوده نیست  
و خوف قویج و فالج و لقم و نفوس و دیلش از و تقطیر بول  
و قوی و ضعف بصر و در وقت نوزاد و وقت دماغ و اما از آن  
بر آن جماع بهتر نیست بلکه آخر شب برای این عمل لایق است  
چه موجب صحت بدن و تولد فرزند و ذکر عقل او میگردد و قیاس

که در وقت باشد تا کتب یازی و مانیدن پستانهای  
که چون چیز کفیه شوت زن غالب شود و خواص جمع گردد  
زن از میان مرد و پستانهای و بدون می آید  
چنانکه در موضع خود مقرر شده فضله هضم رابع است که  
بجمله انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج از جمیع اعضا  
انفصال میابد و مقرر او و قوت که در بعضی شدت  
التهاب دارند و در اینجا بعضی از اعضا مستعد صورت تنوع  
میشود و ماده یا خمیر او از دماغ است علی اختلاف بین  
جالیوس و ارسطو و لهذا منی شبیه است به دماغ و افرات  
در جماع مؤدی بعضی دماغ میشود و دماغ را حلیفه ایش  
که نطفه باشد و او در صلب او را شجره کثیر است که نا  
میشود بر این که استخوانهای سینه است و با ششین تن  
میشود و در فواصل و اشتراک تمام است میان ارحام  
ایشان و پستانهای ایشان و لهذا اختلاف احوال را مقتضی  
باختلاف احوال دیگر است پس معلوم شد که صلب پستان زیاد  
انصال و تربیت با و عینه می واقع است و لهذا حضرت زهرا  
که لان الله یخرج من بینهما و حق تعالی فرمود که خلق الانسا

من ماء و افق یخرج من بین الصلب و التراب و در تن  
نزدیکی باید کرد که احساس شهوت او کند و این معنی وقتی بمصوب  
میرسد که تغییر در چشم و روی و پدما گردد و بطلد از مرد و زن  
مرد از وی طلبد و باید که با زن جماع واقع نشود مگر وقتی که از  
حیض پاک باشد و چون چیز کفیه موجب احتیاج است  
کرد و چون تنقوش شود از اثر مرد و زن در جماع موجب تولد  
زندگی در بطن می شود و تعالی و چون از جماع خارج شد  
نباید که بایستد یا بنشیند بلکه باید بجا بایستد یا بنشیند  
باید که غسل کند و هم در آن ساعت شری از مؤمیایی یا غسل  
یا غسل کفیه گرفته یا شستن در این شربت بیست بار و قوی  
آفتد بخور که از مستغرق شده باشد میشود و بسیار شربت  
زنان در وقتی که قهر در رحم و برج زیاد باشد و از افضل  
از آنکه در برج نفوذ و برج ماده باشد و بسیار بر بیشتر  
اقدام نباید نمود چه زن از بسیار شستن اندک آفتد میشود  
و از بسیار شستن بسیار فاسد میگردد و بدانکه هرگز برین جمله  
که درین کتاب یاد کردیم کار کند و پیرو جسد خود را برین  
شوق بود که ذکر رفت و بخلاف این کار نکند از هر دو خواهی یا





و پیوسته تندرت باشد بفرمان خدا عز و جل که او قاتل  
بخش است هر که خواهد و معین تحت و هیچ دوا و باید که  
التفات کنی بقول آنکه که از سر نادانی و عدم ارتباط معلوم  
و آداب و عدم معرفت بکردنی و ناکردنی گوید که ای بابا که  
انجیز خوردم یعنی چیز مضرو بهم زیان نداشت و فادایم  
آشامیدم و بهم زحمت نینماید شد و چنین کردم و بهم مگر  
نبردم چه مثل این شخص در میان آدمیان مثل عید است  
یا صورتی که بر دیوار نقش کشد که قطعاً میان سودمند و زیان  
فرق نکند و اگر در درازا قول و عمل که آغاز دردی کند بکند  
و عقوبت کشد و بگردی نکند و نیز او را عقوبت سهل است  
و لیکن چون او را مصلحت و عافیت بخشد تا مگر بران فعل  
شیع اقدام مینماید و مکرر میگرداند تا آنکه که او را بیزاری  
بزدلش بکند لایحرم بعد از آن بقطع عضو و عقوبت خطبه  
بشمارد و در جمیع امور بقیض قدرت بشد و مولای ما  
حق جل و علوت و رجوع و باز گشت ما هر که بایست و او را  
کافی و نیک کلیت و نیت حریفان معاصی و قوی بطاعت  
مکربان و که نصف ملوک و بیست عظمت موصوف و موسوم است



راوی گفته که چون بنی سالار حضرت ابی الحسن علی بن  
موسی الرضا علیه صلوات الله الملائه الاعلی بنما سون رسید  
و بطالع آن مشرف گردید او را غایت فرح و نهایت شرف  
روی داد و فرمود که او را باب طلائین و بر سالار  
منزه موسوم سازند

تمت

راوی گفته که چون بنی سالار حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه صلوات الله الملائه الاعلی بنما سون رسید و بطالع آن مشرف گردید او را غایت فرح و نهایت شرف روی داد و فرمود که او را باب طلائین و بر سالار منزه موسوم سازند



11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

۱۱۹۶۱۱۹۷۱۱۹۸۱۱۹۹۱۲۰۰  
 در شکی باشد می تواند اید  
 در حال فرزند جدا شود و باید که در حال واکتد که کم است که این  
 اگر وی سخت زاید این طلسم را بنویسد و در روی سیاه اش بگذارد  
 در شکی باشد می تواند اید  
 ۱۱۹۶۱۱۹۷۱۱۹۸۱۱۹۹۱۲۰۰

[illegible]







